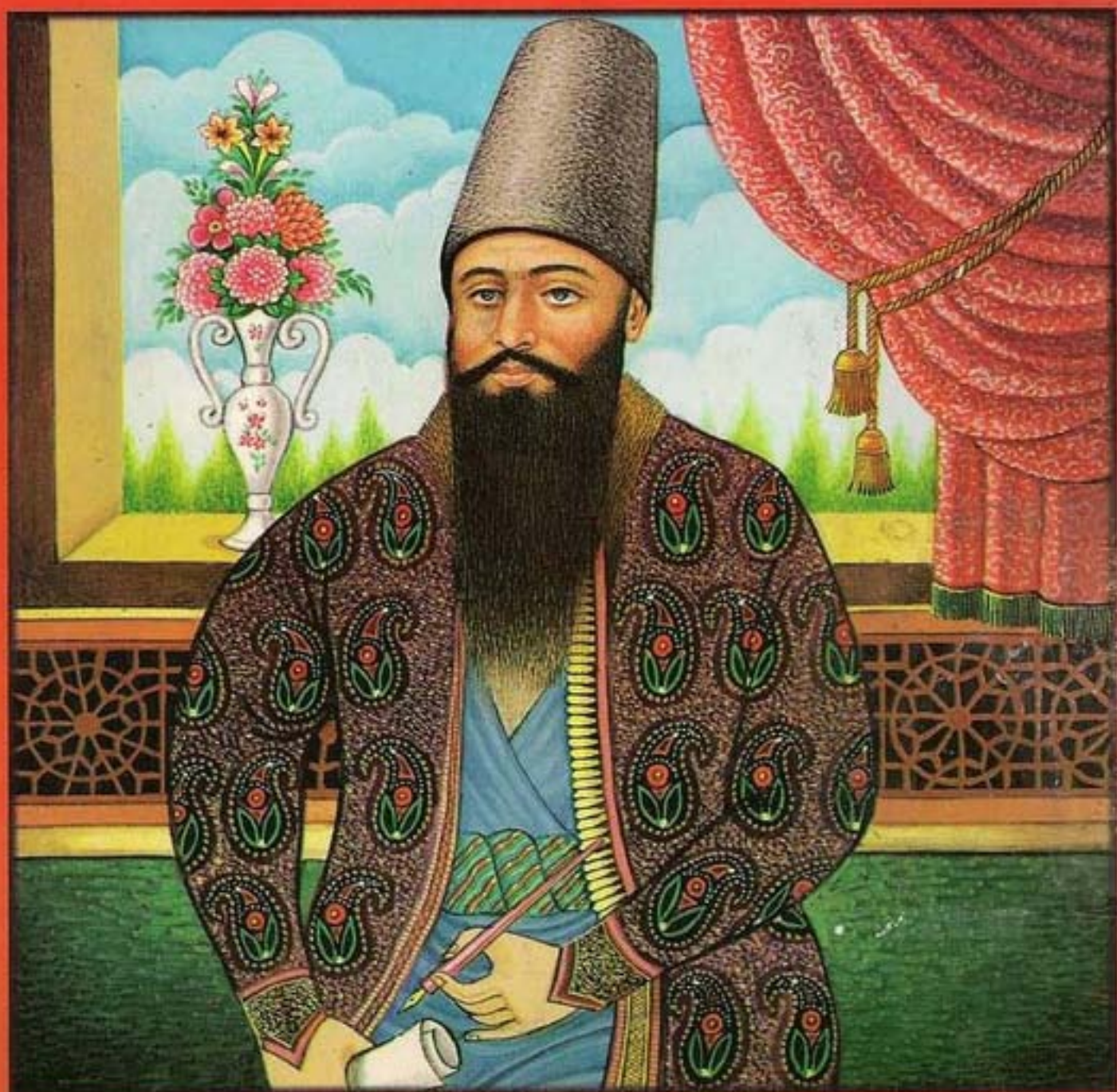


قائم مقام فراہا
چہرہ درخشان ادب و سیاست

تالیف پناہیں



قائم مقام فراہا چہرہ درخشان ادب و سیاست

تالیف
پیامی مسانی



نشر ندا

تابستان ۱۳۷۶ - تہران



تهران - صندوق پستی ۳۶۱-۱۶۳۱۵

قائم مقام فراهانی

(چهره درخشان ادب و سیاست)

- | | |
|----------------|--------------------|
| ■ نویسنده | پناهی سمنانی |
| ■ طرح جلد. | صندوقی صادق |
| ■ نوبت چاپ | اول |
| ■ تاریخ انتشار | تابستان ۱۳۷۶ تهران |
| ■ ناشر | نشر ندا |
| ■ تیراژ | ۵۰۰۰ جلد |
| ■ حروفچینی | آینه کتاب |
| ■ لیتوگرافی | آینه کتاب - ۷۶۱۷۰۵ |
| ■ چاپ | رسالت - ۸۶۱۲۰۹ |
| ■ صحافی | هدف - ۷۸۹۳۰۲۹ |

شابک ۴-۴۶-۵۵۶۵-۹۶۴

I.S.B.N. 964-5565-46-4

همه حقوق برای نشر ندا محفوظ است.

با یاد، شادروان محمدابراهیم معینی،
مردی که همه عمر با پاکدلی و صداقت زیست.
پناهی سمنانی

خوانندگان محترم می توانند از طریق آدرس زیر با مؤلف کتاب مکاتبه نمایند:
تهران صندوق پستی شماره ۱۷۹۵-۱۶۳۱۵ - پناهی سمنانی

دیدگاهها:

نباید از جناب شما پنهان کنم که این جوان [قائم مقام] که تنها بیست و چهار سال دارد و از خدمتگزاران محترم عالی حضرت [عباس میرزا] سب بواسطه هنرها و صفات خاص وی، شایسته احترام همه فرانسویان و اعتمادیست که وزیر به وی دارد و شک ندارم که روزی مرد مهمی خواهد شد

(از نامه ژنرال گاردان به شامپانی وزیر خارجه فرانسه)
ما احمقانه تصور می کردیم که در جنگ استدلال بر قائم مقام فائق می آئیم.
سخنان قائم مقام حقیقتاً شنیدنی است.

(سر جان کمپیل وزیر مختار انگلیس در ایران)
او مردی مدبر و کاردان است، اما به همه تحکم می کند و دوست ندارد احدی در کارهایش مداخله کند

(جیمز یلی فریزر، سیاستمدار انگلیسی)
قائم مقام کاملاً با نظر نماینده بریتانیا مخالفت می کرد

(گران و اتسون مولف تاریخ قاجاریه)
[قائم مقام] پی در پی به شاه القا می کند که از ما انگلیسی ها متنفر باشد و طبعاً این امر به زیان ما تمام می شود و تا وقتی این جریان ادامه دارد، اتحاد بین دولتمندان انگلیس و ایران هرگز صورت پذیر نخواهد شد ...

(مستر ریخ مأمور سیاسی ویژه انگلیس)
قائم مقام از رجال برجسته و از بحث برانگیزترین صدراعظم های ایران ظهور کرد. این وزیر بزرگ بر مبنای کمال مطلوبهای خود زندگی می کرد

(پروفیسور پیتز آوری، استاد ایرانشناسی کمبریج)
به عقیده من تا آنجا که سراغ دارم در سرتاسر ایران، یکتا مرد کاردانی است که از عهده مسئولیت دشواری که به گردن گرفته برمی آید.

(جان کمپیل وزیر مختار وقت انگلیس در ایران)
قائم مقام شخصیتی بسیار قوی داشت و در بحث و استدلال سیاسی و نکته سنجی و حاضر جوابی فوق العاده توانا بود. ...

(دکتر فریدون آدمیت)

فهرست مطالب کتاب

۱۳۱	● فصل یازدهم	یادداشت مؤلف
	درسهایی از شکست	● فصل اول
۱۴۵	● فصل دوازدهم	ایران در آغاز حاکمیت قاجارها
	فصل سرد عزل و اندوه	● فصل دوم
۱۵۹	● فصل سیزدهم	سیمای جهان، تا عهد قائم مقام
	باز هم روس، باز هم جنگ	● فصل سوم
۱۸۷	● فصل چهاردهم	هدفهای دو قدرت استعمارگر
	بحران داخلی، بحران گریبایدوف	● فصل چهارم
۱۹۷	● فصل پانزدهم	روزنه‌های تازه
	داستان پرمالال خراسان	● فصل پنجم
۲۱۱	● فصل شانزدهم	از مهرباری تا قائم مقامی
	دولت قائم مقام در سلطنت محمدشاه	● فصل ششم
۲۲۹	● فصل هفدهم	کودکی و جوانی
	در نبردی نابرابر	● فصل هفتم
۲۴۱	● فصل هجدهم	در خلوت قائم مقام
	در چهار موج بلا	● فصل هشتم
۲۵۷	● فصل نوزدهم	داستانهایی از قائم مقام
	در دام مرگ	● فصل نهم
۲۷۵	فهرست اعلام	فرهنگ و قائم مقام
۲۹۹	کتاب نامه	● فصل دهم
		اوار نخستین جنگ

یک دهان خواهم به پهنای فلک
تا بگویم وصف آن رشک ملک
(مولانا، مثنوی، دفتر پنجم)

یادداشت مؤلف

بازخوانی زندگی ابوالقاسم قائم مقام فراهانی از آن روی درخور اهمیت است که وی به مثابه یکی دیگر از معدود چهره‌های مثبت و سخت تأثیرگذار در حیات سیاسی و اجتماعی و به‌ویژه فرهنگی ایران، در جهت سود و تیمار میهن و مردم ما حرکت کرده بود.

مردی که در عرصه قلم و سیاست، به‌راستی در نوع خود اگر بی‌نظیر نبود، کم‌نظیر بود؛ در گردابی هولناک از سیاست گرفتار آمد و با منظومه‌ای هراس‌آور از دشمنان خودی و بیگانه ایران درافتاد. با هوشیاری و تیزبینی‌ای بس فراتر از فهم کادر سیاسی و زمامداری محیط زندگی‌اش، به نبرد دسب بیرون آورد.

او گرچه در فرآیند کار از این نبرد، نه‌تنها به‌ظاهر پیروز بیرون نیامد، بلکه سر پرآرزوی خود را نیز در راه آن برباد داد، اما در معنا پیروزی با او بود.

رسم و سیره‌ای، برای آن گروه از اصحاب سیاست که نخواهند داغ ننگ وطن‌فروشی و خیانت بر پیشانی خود و فرزندانشان بنشیند برجای گذاشت.

قائم‌مقام، آنجا که پای سود و زیان مردم و کشورش در میان بود ساکت نماند و در آن عرصه وحش‌آوری که وزیرکشی آئین پادشاهانش بود، با جسارتی خیره‌کننده با کج رویها و خیانت‌ها و ناراستی‌ها رویاروی ایستاد.

کارنامه حیات قائم‌مقام پر از حادثه و مبارزه و کشش و واکنش است. در همان حال سیمای زمانه‌ای را تصویر می‌کند که سرنوشت سیاسی مردم ایران در یکی از گره‌گاههای مهم و پرمخاطره عصر نو استعماری رقم زده می‌شود.

در این زمانه است که معادلات انبوه و پیچیده‌ای که حاکم بر عرصه سیاسی جهان است، ناگهان کشور در خواب رفته ما را در کانون توجه بازیگران سیاسی قرار می‌دهد، بی‌آنکه رهبرانش کوچکترین آگاهی از الفبای سیاسی داشته باشند. رهبرانی که از کشورداری، همین خوار شمردن و هیچ انگاشتن مردم و سرکوبی آنها و دوشیدن تا آخرین رقم از آنها را؛ به روش سنتی آموخته بودند، همینکه با یورشهای ویران‌کننده استعمار روبه‌رو شدند، پای تدبیرشان چنان در گِل فرو رفت که از هر چاره‌ای، جز سپر انداختن در برابر بیگانگان و فرو غلطیدن در دامان آنها، باز ماندند. استعمار، که با کوله‌باری از تجربه در به‌زنجیر کشیدن ملل شرق، گام منحوس خود را به کشور در خواب رفته ما نهاده بود و در همان گام اول، با درباری بس فاسد و منظومه‌ای از مردان بی‌دانش، کاسه‌لیس، نوکر صفت و آماده هر خیانتی رویاروی شده بود، وجود مردی چون قائم‌مقام را که بینشی و دردی داشت و چاره‌ای در دشواریها می‌توانست ببیند، تحمل نمی‌توانست کرد. پس با دستهای همان منظومه فاسد، سر پرآرزوی او را زیر خاک کرد.

قهرمان کتاب ما، بخشهایی از دوران سلطنت دو پادشاه قاجار را درک کرده است، بخش پایان پادشاهی فتحعلیشاه و بخش آغازین سلطنت محمدشاه و در این هر دو بخش، از مهره‌های حساس شطرنج سیاست بوده است.

قائم‌مقام بر زمینه مهم دیگری از تاریخ کشور ما تأثیرگذار بوده است، بر زمینه علم و هنر اهمیت او در این زمینه نه تنها کمتر از زمینه سیاست نبوده، بلکه

به اعتباری بیشتر هم بوده اسب. اگر دنیای سیاست، به علت ناپایداری جریانها، نقش و تأثیر قائم مقام را از یاد برده اسب، باری دنیای علم و هنر سیما و کارنامه فرهنگی او را جاودانه ساخته اسب.

قائم مقام، قافله سالار یک تحول فرهنگی شگرف و دوران ساز نیز بوده اسب و این قولی است که جملگی بر آنند. فصلی از کتاب حاضر، به این وجه بس پر بار از زندگی او اختصاص داده شده اسب.

به شیوه معمول، ابتدا نگاهی کوتاه بر اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و جهان می اندازیم و بر بستر عواملی که شخصیت و تربیت ابوالقاسم قائم مقام پرورش یافته، بالیده و سپس به تباهی کشیده شده، زندگی پر ماجرای او را دنبال می کنیم.

تهران - دی ماه ۱۳۷۵

محمد - احمد پناهی «پناهی سمنانی»



آقامحمدخان

برگرفته از کتاب: عکسهای قدیمی ایران، قاسم صافی

ایران، در آغاز حاکمیت قاجارها

نظم آغامحمدخانی که پایه‌اش بر ظلم و خون و وحشت گذاشته شده بود، متزلزل و آسیب‌پذیرتر از آن بود که ظاهر آرامش نشان می‌داد ...

فتحعلیشاه، تنها با تدبیر مردی چون میرزا ابراهیم کلانتر، معروف به «شاه‌تراش»، گاه با زور و گاه با نیرنگ و زمانی با عشو و رشوه، توانست بر اورنگ شاهی جای گیرد، و زنان متعدد بگیرد و فرزندان بی‌شمار به وجود آورد ...

خودشیفتگی خاقان، دستمایه طنز و تمسخر بیگانگانی بود که به ایران می‌آمدند و مستقیم و غیرمستقیم او را می‌دیدند یا درباره او می‌شنیدند که به نقاش دستور می‌دهد تا خال زیر چانه‌اش را که دیده نمی‌شد، در تصویر روی گونه‌اش منتقل سازد

خزانه ۱۵ کرووری که خست و زراندوزی آغامحمدخان برای فتحعلیشاه بر جای گذاشته بود، بزودی در چاه هزینه‌های سرسام‌آور دربار او فرو ریخته شد تا جایی که مالیاتهای دم‌افزون هم دیگر جوابگو نبود پس به گرفتن رشوه با نامهای گوناگون پرداخت تا کسری درآمد را جبران کند ...

... سیسموندی می‌گفت: فتحعلیشاه بدین سبب خود را توانگر فرض می‌کند که تمام ساکنان امپراطوری پهناورش، بردگان او هستند ...

| ایران | محسود اهل جهان بود و فرمانفرمای هفت اقلیم
تا اگر یک ایرانی گرد هفت کشور برآمدی، هیچ
آفریننده‌ای را رهبر نبود که نظر بی‌احترام بر او افکند.
(نامه تنسر)

فصل اول

ایران در آغاز حاکمیت قاجارها

کشاکش داعیه‌داران

پیروزی آغامحمدخان قاجار در برانداختن سلسله زند، برای ایرانیان ثمری به‌بار
نیاورد و آنچه نصیب مردم و کشور شد، خرابیها و نابه‌سامانیهای ناشی از ترکتازی‌ها و
قتل و غارت‌های شمشیربه‌دستان دو سلسله زند و قاجار بود.
شخصیت و منش آغامحمدخان، اثری تلخ و تیره، آمیخته با نفرتی شوم که
بازتاب ویژه عمل حاکمان سخت‌کش و سلطه‌جوی است، بر ذهن مردم ایران باقی
گذاشت.

در حوزه آدمکشی‌های او، حتی برادران و نزدیکانش جان سالم به‌در نبردند. گرانت واتسن در جمع‌بست عملکردهای او، سخن سنجیده‌ای دارد:

آغامحمدخان گرچه در قلمرو خود گونه‌ای نظم برقرار کرد؛ مثلاً راه‌ها از امنیت کلی بهره داشتند، اما در باطن این ظاهر آرام، نارضا مندی از فکر تسلط و حکومت، بلکه ترس و نگرانی ناشی از وجودی که بنا بر عادات ایرانی نیز وضع صوری او مانع کافی برای احراز تخب و تاج پادشاهی بود، وجود داشت. این احساسات که خیلی طبیعی بود شاید هیچ‌گونه اثر مثبتی تولید نمی‌کرد، به شرط آنکه سفاکی دیوانه‌وار خود آغامحمدخان موجب آن نمی‌گردید.

وی غافل از عبرت‌های بسیاری بود که تاریخ کشور او شاهد آن بوده است و بی‌خبر از این بود که حتی صبر و تحمل مردم ایران حدی دارد و موقعی که افراد از جان خود ایمن نباشند، در صدد چاره‌برخواهند آمد.

آن پادشاه نادان، در رفتار ظالمانه خود، آن قدر افراط کرد تا سرانجام با خنجر قاتل، در نیمه‌شب بر باد رفت.^(۱)

آغامحمدخان با کشتار برادران و بنی‌اعمام پنداشت که سلطنتی بی‌مدعی برای برادرزاده‌اش باباخان؛ فتح‌علیشاه بعدی بر جای گذاشته است.

کشاکش فتح‌علیشاه با مدعیان رنگارنگ سلطنت، پس از کشته شدن آغامحمدخان در شوش (۲۱ ذی‌حجه ۱۲۱۱ ق)، نشان داد که محاسبه خان اخته قاجار، چندان درست هم نبوده است. صادق خان شقاقی که پس از به‌قتل رسیدن آغامحمدخان، جواهرات سلطنتی را در اختیار گرفته و در پی کسب سلطنت بود، علیقلی خان برادر آغامحمدخان که چون خبر قتل برادر را شنید، با سپاه همراه خود، عازم فتح تهران شد و بقول مولف ناسخ‌التواریخ «در ضمیر داشت که بجای برادر،

۱- رابرت گرانت واتسن، تاریخ ایران، دوره قاجاریه؛ ترجمه ع. وحید مازندرانی، کتابهای سمیرا، چاپ سوم، ص ۹۸.

صاحب تاج و کمر گردد»^(۱)، حسینقلی خان، برادر فتحعلیشاه که حکومت فارس را برعهده داشت، دو تن از سرداران شاه؛ محمدولی خان و سلیمانخان، که این دومی پسر عموی او نیز بود، نادر میرزا فرزند شاهرخ و نبیره نادرشاه، محمدخان زند، پسر زکی خان که پس از کشته شدن سرسلسله قاجار از بصره به فارس آمده و بر اصفهان چیره شده بود، از جمله مدعیانی بودند که روزها و ماههای آغازین سلطنت فتحعلیشاه صرف مبارزه با آنها شد.^(۲) فتحعلیشاه به کمک رجالی که به او وفادار مانده بودند، و از آن میان میرزا ابراهیم کلانتر، معروف به «شاه تراش»، گاه با زور و گاه با نیرنگ و زمانی با رشوه و عشوه بر مدعیان و مخالفان رنگارنگ خود چیره شد و بر اورنگ پادشاهی جای گرفت.

خودشیفته‌ای به نام خاقان

بدین ترتیب، مردی که زندگیش، میان پادشاهان ایران، در نوع خود شگفت‌آور بود، در یکی از دورانهای سخت پرحادثه زمانه، بر بالاترین مرکز رهبری و تصمیم‌گیری کشور ما نشست و قریب ۴۰ سال حکمرانی کرد.^(۳)

از لحاظ شخصی او مردی بود سخت خودشیفته، و دارای صفاتی، که در میان شاهان ایران تقریباً منحصر بود. پدرش در رقابتی پنهان با نادرشاه، در وضعیتی مشکوک به قتل رسیده بود و او در محیطی سرشار از سوءظن و ترس، زیر نظر عمویش آغامحمدخان قاجار، در دربار کریمخان زند پرورش یافته بود. طبیعت در

۱- لسان‌الملک سپهر ناسخ‌التواریخ، جلد اول، چاپ سنگی، ص ۴۶

۲- برای آگاهی از جزئیات بیشتر کارهای این مدعیان نگاه کنید به: پناهی سمنانی، فتحعلیشاه قاجار، سقوط در کام استعمار، انتشارات نمونه، چاپ اول، ۱۳۷۴، از ص ۲۴ به بعد.

۳- این فصل برحسب ضرورت و به قصد حفظ ارتباط وقایع اشارات مختصری به حوادث سلطنت فتحعلیشاه می‌کنیم و خوانندگان را به مطالعه یازدهمین جلد از سلسله کتابها: اندیشه‌های تاریخ که به زندگی پرحادثه این مرد اختصاص داده شده، توصیه می‌کنیم.

خلقت او، دست و دلبازی نشان داده بود، و اگر بر توصیف متملقانه لسان الملک سپهر، مورخ درباری اعتماد کنیم: در میان صدهزار مرد به خلقتِ موزون و اندام متناسب، فرد بود، با کمرگاه باریک و سینه فراخ و چشمهای گشاد و ابروی پیوسته. محاسنش از میان برمی‌گذشت.^(۱) این کرامت خداوندی، او را چنان شیفته خود ساخته بود که نقاشان و صورت‌پردازان را به ساختن تصاویر گوناگون از خود مأمور می‌ساخت. علاوه بر تابلوها و نگاره‌های چهره او که آویزه در و دیوار کاخها و ادارات و خانه‌های رجال و درباریان بود، دستور داد صورتش را بر قلل و مرتفعات کوهها نقش کنند. مادام دیولافوا، باستان‌شناس فرانسوی می‌گوید:

این از کارهای بد و ناپسند او بود که بناهای تاریخی طاق‌بستان و اصفهان و ری و غیره را حک کرده و بجای آنها تصویر خود و پسرانش را ترسیم نموده است.^(۲)

خودشیفتگی او، دستمایه طنز و تمسخر بیگانگانی که به ایران می‌آمدند و مستقیم و غیرمستقیم او را می‌دیدند یا در باره او می‌شنیدند، شده بود. سرپرسی سایکس در تاریخ خود نوشته است: فتحعلیشاه از زیبایی خود خیلی مغرور بود. می‌گویند یک خال زیر چانه داشت که دیده نمی‌شد ولی او به نقاش دربار اصرار می‌ورزید که آن را به روی گونه‌اش بکشد.^(۳)

یک بیگانه دیگر می‌گوید: فتحعلیشاه دوسب داشت صورتش را زیباتر از آنچه هست، بکشند. او می‌خواست این تصویرها را به اروپا بفرستد.^(۴)

۱- ناسخ التواریخ، جلد دوم دوره قاجاریه؛ چاپ سنگی، ص ۲۷۸

۲- مادام ژان دیولافوا: ایران، کلد و شوش، ترجمه علی محمد فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم، ص ۱۳۵

۳- سرپرسی سایکس. تاریخ ایران، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، دنیای کتاب، چاپ چهارم، ج ۲، ص ۴۷۱

۴- موریس دوکور تزیبوئه: مسافرت به ایران، ترجمه محمود هدایت، انتشارات جاویدان، ص ۴۷۱.

او همواره می‌کوشید با تصرف در خلقت خداداده، بر زیبایی صوری خود بیفزاید. به پوشش و لباس و آرایه‌های ظاهری خود توجهی بلیغ داشت. سر رابرت کرپورتر (Sir Robert Kerporter) که او را از نزدیک دیده، می‌گوید که: او لمعانی از جواهر بود که به چشم بیننده در نظر اول می‌درخشید. همین اروپایی توصیفی دراز از لباسها و جواهرات خیره‌کننده‌ای که بر آنها آویخته بود به دست می‌دهد.^(۱)

او به نحوی بیمارگونه می‌کوشید تا بر تبار خود مقبولیتی تاریخی به‌بخشد. هم از این‌رو، وقایع‌نگاران درباری ضمن داستان مضحکی، او را یکی از فرزندان شاه سلطان حسین صفوی معرفی کردند^(۲) و چون این نسبت دروغین، جذابیت و اعتبار خود را از دست داد، دو نفر از درباریان را، که از بد حادثه یکی از آنها قهرمان کتاب ما، یعنی قائم‌مقام بود، مأمور به داد تا وی را از نسل چنگیزخان مغول معرفی کنند!!

مشکل فرزندان

از زنبارگی و علاقه‌اش به جنس لطیف و شیوه‌های عشق‌بازی او داستانهای شگفت روایت کرده‌اند. مولف ناسخ‌التواریخ می‌گوید: او قریب به هزار زن داشته است. این مولف یکصد و پنجاه و هشت تن از زنان او را که به نظر او «در حشم و حسب و نسب، سجل و سند داشته‌اند» معرفی کرده است. از شیوه زندگی او با این زنان، در حصارهای بلند اندرون حکایت شرم‌آوری آورده‌اند.

فرزند او، اعتضادالسلطنه ادعا کرده است که: از بدو ایجاد عالم تا حال، احدی از بنی‌نوع آدم به کثرت اولاد و احفاد او نیامده است.^(۳)

مولف درباری می‌نویسد: از روزی که توانست با زنان جمع آید تا وقتی که به

۱- نقل از سایکس، ص ۴۷۲

۲- ر.ک: محمدهاشم آصف، رستم‌التواریخ، چاپ دوم، ص ۲۴۰

۳- ر.ک: عزیزالله کاسب، منحنی قدرت در تاریخ ایران، چاپ اول، ص ۵۶۲

جهان دیگر شتافت، دوهزار فرزند و فرزندزاده از صُلب او به وجود آمدند، که بسیاری از آنها در زمان حیات او درگذشتند. این انبوهی فرزندان و زادگان آنها در طول سلطنت قاجارها، مشکلات سیاسی و اجتماعی بیشماری برای مردم و دولت به وجود آورد و ضرب المثلی را بین مردم شایع ساخت که طی آن گفته می شد: شتر و شپش و شاهزاده در همه جا پیدا می شود.^(۱) تعدّد این شاهزادگان بعدها موجب نفاق و نثار فراوان شد. یکی دیگر از علل اساسی شکست ایران در جنگهای روس، کارشکنی فرزندان فتحعلیشاه در کار عباس میرزا بود. زندگی انگلی این شاهزادگان، بار بزرگی بر بودجه مملکت بود. هر کدام از این دُر دانه ها درباری مستقل برای خود داشتند که در آن «وزیر» و پیشکار و غلام و سپاهی و نگهبان و پیشخدمت و جمع انبوهی را تشکیل می داد. مخارج سالیانه این «دربارک»ها، از محل غارت و چپاول مردم ایران تأمین می شد.

خزانه سرشار خاقان

با اینکه خست و زراندوزی آغامحمدخان و دلبستگی جنون آمیز او به گردآوری پول و جواهرات موجب شده بود، تا خزانه ای به ارزش ۱۵ کرور تومان - که در آن عهد رقم واقعاً درشتی بود - برای فتحعلیشاه در آغاز سلطنت به میراث بماند، اما مخارج سرسام آور حرمسرا چنان او را گرفتار کسر بودجه کرد که مجبور شد علاوه بر اخذ مالیاتهای دم افزون، کسری درآمد را با گرفتن رشوه، با عناوین مختلف مثل: تقدیمی، پیشکشی، مداخل، سیورسات، عایدی و غیره جبران کند.^(۲) این همه

۱- ر.ک: عزیزالله کاسب، منحنی قدرت در تاریخ ایران، چاپ اول، ص ۵۶۲

۲- آغامحمدخان، همواره فتحعلیشاه را به صرفه جویی و دوری از اسراف پند می داد. عبدالله مستوفی می نویسد: می گویند وقتی با بردارزاده عزیزکرده و ولیعهد خود در سر یک سفره غذا می خورد. باباخان قدری خورش روی پلو ریخت و مشغول خوردن شد. خان عمو متوجه اسراف

موجب شد تا کشور از نظر اقتصادی به قهقهرا برود. سیاست اقتصادی دولت فتحعلیشاه، که تورم طاقت‌شکن و جانکاه از نمودهای بارز آن بود، زندگی رقت‌باری را بر مردم تحمیل می‌کرد. نرخ این تورم را از مقایسه‌ای که مولف رستم‌التواریخ بین بهای اجناس در زمان کریم‌خان و فتحعلیشاه به عمل آورده، می‌توان دریافت.^(۱)

با این همه شاه، همانند همه قدرتمداران مطلق‌العنان خود را در حدّ اعلای توانمندی فرض می‌کرد و این اندیشه را برخی از قلم‌بدستان دربارش اشاعه می‌دادند.^(۲)

سیموند سیسموندی (۱۸۴۲-۱۷۷۳) نظریه‌پرداز اقتصادی هم‌عهد فتحعلیشاه، این وضعیت از نظام اقتصادی و سیاسی ایران را چنین زیر تازیانه نقد می‌برد:

پادشاه ایران بدین سبب خود را توانگر فرض می‌کند که تمام ساکنان امپراطوری پهناورش را که بردگان او هستند، همچون اموالشان جزو ثروت خویش می‌شمارد و هر وقت دلخواه وی باشد، مالشان را به تصرف می‌آورد.^(۳)

→

برادرزاده گشت و با بشقاب به پشت دست او نواخت و بعد از چاشنی کردن چند فحش رکبک به او گفت: خورش را برای چلو در سفره گذاشته‌اند. روغن و ادویه و گوشت که در پلو است، خورش آنست. تو که پلو را با خورش می‌خوری، چلو را بی‌خورش خواهی گذاشت. با این تبه‌یری که تو به آن عادت کرده‌ای، کار این کشور تباه است. (شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۱۵).

۱- اشاره به پاره‌ای از اقلام این مقایسه جالب است، در عهد کریم‌خان: نان گندم ده من ۲۴۰ دینار، گوشت گوسفند منی ۸۰ دینار، پنیر سیری ۴۰ دینار، برنج خوب پنج من ۱۵۰ دینار. روغن گوسفندی سیری ۲۰۰ دینار

در زمان فتحعلیشاه. نان گندم دو من ۲۰۰۰ دینار، گوشت گوسفند منی ۱۲۰۰ دینار، پنیر سیری ۸۰۰ دینار، برنج خوب پنج من ۱۲۵۰ دینار، روغن گوسفند سیری ۲۰۰۰ دینار، (رستم‌التواریخ؛ نقل از: افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشرنشده دوران قاجار، ص ۵۲).

۲- لسان‌الملک سپهر، کارنامه سلطنت فتحعلیشاه و دیگر شاهان قاجار را تحت عنوان، «سلطنت و جهانگیری فتحعلیشاه» یا محمد شاه و... گزارش می‌دهد.

۳- نقل از: افکار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، در آثار منتشرنشده دوره قاجار، فریدون آدمیت و هما ناطق، انتشارات آگاه، چاپ اول. ۱۳۵۶. ص ۲۲۴-۲۲۵.

سیسموندی این توانمندی کاذب شاه ایران را در وضعیت ناشی از «اسب‌داد سهمناک در حالت عریان» می‌بیند و به درستی افول و زوال آن را نوید می‌دهد. مصداق‌های بارز این نوع حکومت و سرانجام تاریخی آن را در سلطنت فتح‌علیشاه می‌بینیم.

شاه، وجود مقدس؟!!!

در حکومت قاجارها نیز مانند صفویان، پادشاه وجودی مقدس و «ظل‌الله» شمرده می‌شد و کوشش می‌شد تا به تعظیم و تکریم چاپلوسانه‌ای که در حقش اعمال می‌گردد، جنبه ملکوتی داده شود.

این کیفیت پلید و ریاکارانه از حکومت استبدادی، بر عمال حکومتی تأثیری شوم و ویرانگر گذاشت و بر اثر آن اخلاق مدنی جامعه را به تباهی کشید. این کیفیت از چشم آن گروه از مردم اروپا که به ایران سفر می‌کردند پنهان نمی‌ماند. جیمز بیلی فریزر که در همان ایام (۱۸۳۳) با مأموریتی دیپلماتیک به ایران سفر کرده اسب، می‌نویسد:

اعیان و مأموران عالی‌رتبه دربار مطلقاً محکوم هوی و هوس سلطان مستبدی هستند که هر قدر به وی تملق گویند و خود را برابر وی زبون و خوار کنند، وی نه تحمل تلخکامی را دارد و نه تاب و توان مخالفت این و آن را. از این رو آنان نیز به‌نوبه خود نسبت به زیردستان خویش سنگدلی و غرور و تحکم پیشه می‌کنند و این زیردستان نیز اگر بتوانند بر مردمی که از بخت بد در چنگ قدرت آنان افتاده‌اند اندکی جور و ستم کنند، خشنود می‌شوند.^(۱)

منظومه‌ای با این ویژگی از دولتمردان که ترکیب آن را فرزندان متعدد شاه و اقوام دور و نزدیک و مداحان و مدافعان او تشکیل می‌دادند، حکومت ایالات و شهرها و

۱- داستان سفر خراسان، نقل از: مالک و زارع در ایران، ص ۲۶۱

روستاهای ایران را در دست داشتند و هر یک از آنان نیز اقوام و بستگان خود را به نوعی و زیر عنوانی بر سرنوشت مردم حاکم ساخته بودند. در سلسله مراتب اجتماعی عهد قاجار، طبقات مردم در همان مراتب دوره‌های پیش بودند: روحانی، عمال دیوان و بازاریان و دربار و شاهزادگان با آنکه در رده عمال حکومتی بودند، اما در رأس دیگر رده‌های اجتماعی جای داشتند.

طبقه خارج از رده

چرخ تولید را، دسته‌های اکثریت عظیمی از مردم، که در پائین‌ترین رده اجتماعی، رده‌ای که داخل مراتب اجتماعی نبود، به گردش درمی‌آورد. این اکثریت عظیم که به‌طور عمده، در روستاهای کشور، زیر سلطه نظام زمین‌داری فعالیت داشت، تأمین هزینه زندگی گسترده و عریض و طویل و پرهزینه شاه و درباریان او، روحانیان، عمال دیوانی و مالکان را برعهده داشت. شبکه‌های مالیات‌ستانی و باجگیری عمال حکومتی، که با عناوین گوناگون عمل می‌کردند، ارقام اندکی از زورستانی‌های کلان خود را به خزانه شاهنشاه ایران، که در برابر مردم مسئولیتی برای خود نمی‌شناخت می‌فرستادند. همین ارقام «اندک» هم که سرسام‌آور بود، کفاف مخارج گزاف حرمسرا و عیاش‌های درباریان و شاهزادگان را نمی‌داد.

دربار ایران برای جبران مخارج سنگینی که در راه عیاشی در حرمسرا، وظیفه دعاگویان و مقرری چاکران داشت، دست به وطن‌فروشی زد و در مقابل کیسه‌های زر و لیره ملکم‌ها، جونزها و ازولی‌ها به کشورفروشی و مصالحه‌های خیانتکارانه تن در داد.

نوکر فروش شاه

بیهوده نبود که فریزر انگلیسی می‌نوشت: فتح‌علیشاه به ایران، مانند وطن خود، که باید آن را دوست داشته باشد، و حفظ کند و ترقی دهد، نمی‌نگرد، بلکه در آن به

چشم ملک استیجاری بی نگاه می کند که مدت اجاره اش معلوم نیست. از این رو بر خود فرض می داند که تا هنگامی که در رأس قدرت اسب آن را غنیمت شمارد.^(۱)

توصیف های میرزا علیخان امین الدوله، درباری نزدیک به زمان فتحعلیشاه نیز نشان از همین گونه خبرها دارد:

در عهد فتحعلیشاه جمال و جلال سلطنت، به خودآرایی و برگ و ساز جواهر منحصر شد. شماره زوجات از حد نصاب گذشت. تعدد بنین و بنات آب و اعتبار دودمان را برد، عیش مهنا و ریش محنا بود و اسباب طرب را وسعی پدید آمد. میدان شعر و تملق فسحتی یافت. در این هنگامه فسق و فجور از ظلم و جور هم خودداری نمی شد. حتی نوکرهای دربار و اعیان دولت را پادشاه به یکدیگر می فروخت. به این معنی که فلان مبلغ به خزانه دولت تسلیم کند و به هر شفاعت و شدت که بتواند از شخص مبیع پول خود را بالمضاعف بستاند. جریمه و عقوبت به انواع و صور مختلفه رایج بود و مال و جان، چنانکه مصطلح متملقین ایرانی است از مملکات حق شاهنشاه معدود می شد.

برای جبران معاصی دینی و قبیح عملی و فریب عوام به علما و پیسویان اسلام توقیرات و تعظیمات فوق العاده می گذاشتند، مساجد بزرگ به اسم پادشاه بنا می شد و به اماکن مقدسه تعمیرات و تقدیرات بجا می آمد.^(۲)

۱- نقل از مالک و زارع در ایران، ص ۲۶۰

۲- خاطرات سیاسی میرزا علیخان امین الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، کتابهای ایران، چاپ اول، ۱۳۴۱، ص ۹



تصویر فتحعلیشاه قاجار از کتاب سرپرسی سایکس

سیمای جهان، تا عهد قائم مقام

در آغاز دولت قاجارها، کسی با آغامحمدخان کاری نداشت. اروپا در گردباد پیامدهای انقلاب فرانسه گرفتار بود و لذا مشرق زمین به طور موقت از کانون توجه دولتهای نواستعماری دور ماند ...

روند تحولات جهانی در عهد فتحعلیشاه شتاب گرفت، رقابتی دیوانه‌وار بر سر دستیابی بر بازارهای جدید، دول صنعتی قاره اروپا را رویاروی هم قرار داد ...

پیروزیهای چشم‌نواز برون‌مرزی فرانسویان، به‌زودی آرمان جهان‌گشایی را در دماغ آنان پرورش داد. نطفه استبداد، در بطن ارتش فرانسه با فتوحات درخشان ناپلئون بناپارت در ساردنی، اطیش و ایتالیا بسته می‌شد. انگلیس و متصرفه زرخیز هندوستان در دل دیکتاتور پاریس قند آب می‌کرد ...

دربارهای ایران و فرانسه، که ناگهان دوستان وفادار هم شده بودند، حساسیت انگلستان را برانگیختند و باعث شدند تا دست دوستی او بسوی روسیه دراز شود. این همه، وضعیت سیاسی مبهم و پیچیده‌ای برای دربار ایران به‌وجود آورد ...

این درحالی بود که قلب جوامع اروپایی سخت در طپش بود. سکون و تسلیم، جای خود را به حرکت و تکاپو، خودباوری و ایمان به ترقی، تغییرخواهی و تازه‌طلبی داده بود ...

فصل دوّم

سیمای جهان، تا عهد قائم مقام

عصر حرکت و نوجوئی

اما، زمانه او، با زمانه عموی خون آشامش فرق داشت. هرچند دوران کوتاهی بود، اما اوضاع جهان به ناگهان دچار تحولات شگفت انگیزی شده بود. در عهد آغامحمدخان، ایران در مرکز توجه دولتهای اروپایی نبود و لذا کسی با آغامحمدخان کاری نداشت. اروپا درگیر مسائل ناشی از انقلاب فرانسه بود. رژیمهای سلطنتی به سبب نشر افکار انقلابی و عقاید آزادیخواهانه در وحشتی عظیم به سر می بردند. جمهوری جوان فرانسه برای آنان به صورت غولی بزرگ ترسیم شده بود و

اتریش، روسیه، پروس، انگلستان و اسپانیا، در پی ائتلافی علیه آن به جنگ برخاستند، این حوادث سبب شده بود که مشرق زمین به طور موقت از کانون توجه دولتهای نواستعماری دور بماند.

کشورهای همسایه نیز هر کدام سرگرم مسائل مبتلا به خویش بودند. افغانستان در آتش جدال بیست تن از فرزندان تیمورشاه که در سال ۱۷۹۳ درگذشته بود، می سوخت. مدتها طول کشید تا زمانشاه فرزند ارشد تیمور، بر سلطنت افغانستان مستولی گردد.

پیروزی زمانشاه، طلعه مبارزات تازه‌ای علیه انگلیسیها شد. او با تیپوسلطان، صاحب میسور متحد شد و فرانسه نیز در اتحاد آنها شریک گشت و سرگرمی خطرناکی برای انگلستان و کمپانی هند شرقی به وجود آورد، معاهده «یاسی»، چنان رمق از همسایه همواره دردسرافزین ایران، یعنی عثمانی گرفته بود که آن را از هرگونه تحرک ماجراجویانه بازداشته بود. در تمام ایام زد و خورد میان آغامحمدخان و زندیان، عثمانی قادر به کوچکترین بهره‌برداری از آن اوضاع آشفته نشد.

مسائل تقسیم لهستان، دول استعمارگر روسیه تزاری را در جبهه اروپا درگیر کرده بود. و آن دول قادر نبود در نبردهای بزرگ خارجی دست بیرون آورد. هم از این رو، در طول تحركات آغامحمدخان مزاحمت چشمگیری فراهم نکرد، بلکه در پاره‌ای تصادمات، بیشتر حالت انفعالی داشت تا تهاجم. پاسخ به این سؤال که: آیا آغامحمدخان از آنچه که در جهان اتفاق می افتاده و آن فرص طلایی را در اختیارش می گذاشته، آگاهی درستی داشته یا نه، روشن نشده است. اما او دو کار عمده را در پرتو آن فرصت طلایی سامان داد: نخست کشور را از چنگ حکومت‌های ملوک‌الطوایفی رهایی بخشید و حاکمیتی یک پارچه و مرکزی مستقر ساخت که آب خوشش به گلوی جانشینان او فرو رفت، دیگر اینکه سلطنتی گرفتار هرج و مرج را در خاندان خویش تثبیت کرد.

استراتژی او در استقرار سلطه بر این دو گستره، قیده‌های اخلاقی و معنوی را

به کلی حذف کرد و همه عوامل را بر سر این استیلا و به سود این هدف به کار گرفت، تا پیرامون جانشین او از وجود مدعیان احتمالی پادشاهی پیراسته گردد. اما چنانکه دیدیم این هدف به آسانی تحقق نیافت.

آرمانهای فرانسوی

وقتی فتحعلی شاه به سلطنت رسید، بر سرعت تحولات در اوضاع جهانی افزوده شد. تلاش و تکاپو برای به دست آوردن بازارهای جدید، رقابتی دیوانه‌وار در میان دول صنعتی قاره اروپا بدو وجود آورده بود. نهضت بورژوازی غرب به سرعت اوج می‌گرفت.

کشورهای پیشرفته‌ای نظیر انگلستان و فرانسه در میدان رقابتهای استعماری به هم چنگ و دندان نشان می‌دادند. انگلستان که پس از دیگر کشورهای اروپایی در شبه‌قاره هند پای نهاده بود، برای حفظ این سرزمین زرخیز از تهاجم رقبای سیاسی و اقتصادی، با تمام نیرو و نیرنگ تلاش می‌کرد. این درحالی بود که انقلاب کبیر فرانسه، از خاکریزهای دشوار خود عبور کرده بود.

«دیرکتوار» یا هیئت مدیره که تمامی قدرت را در انحصار گرفته بود، با موفقیت، موضع نظامی فرانسه را تحکیم می‌بخشید. اتحادیه اول اروپا را نظامیان فرانسوی در هم شکسته بودند. پیروزیهای چشم‌نواز برون مرزی، آرمان جهانگشایی و کشورستانی را در دماغ آنها پرورش می‌داد. نطفه استبداد، در بطن ارتش فرانسه، با فتوحات درخشان ناپلئون بناپارت در ساردنی، اطریش و ایتالیا، تکوین می‌یافت.

هدف ناپلئون اردوکشی به انگلیس بود که از طریق حمله به مصر و درهم شکستن قوای انگلیس و تصرف آن کشور و سپس هجوم به هند، تحقق می‌یافت.

آنگاه که فتحعلیشاه بر تخت می‌نشست (۱۲۱۲ قمری - ۱۷۹۸ میلادی) ناپلئون سرتاسر مصر را تحت سلطه خود داشت و اروپا دومین اتحادیه نظامی علیه فرانسه را با مشارکت: انگلیس، ناپل، ترکیه، اطریش و روسیه سامان داده بود.

ایران، عرصه کشاکش

ناپلئون که اینک با برچیدن بساط حکومت «دیرکتوار» در کودتای ۱۸ برومر (نوامبر ۱۷۹۹)، و در مقام کنسول اول در حاکمیت کنسولی، فرمانفرمای مطلق العنان فرانسه شده بود.^(۱) این اتحادیه را نیز به هیچ گرفت، به ویژه که نفاق و ناسازگاری اعضای اتحادیه، کارآیی آن را متزلزل ساخته بود. هدف ناپلئون که با لگدمال کردن همه مظاهر جمهوری جوان فرانسه، به صورت پادشاهی جهانگیر در جهان مطرح شده بود، در بادی امر غلبه بر انگلستان بود.

از همین جا فتحعلیشاه و دربارش خواه ناخواه به عرصه کشاکش بین‌المللی کشانده شد. یک تاریخ‌نگار ایرانی در جمع‌بست این تحولات و نتایجی که از آن عاید ایران شد می‌نویسد:

سیاست خارجی ناپلئون و عشق او به غلبه بر انگلستان خواه ناخواه دربارهای فرانسه و ایران را به هم نزدیک ساخت و نزدیکی این دو به یکدیگر، انگلستان را به عرصه کشمکش سیاسی در ایران و آسیای غربی کشاند. از طرف دیگر شدیدترین و طولانی‌ترین محاربات خارجی بین این کشور و کشور استعمارطلب روسیه تزاری در این عصر آغاز شد. مسئله همداستانی انگلستان و روسیه در مقابل فتوحات ناپلئون، دولت انگلستان را به مداخله و میانجیگری در محاربات ایران و روسیه مجبور نمود و از آن میان زیانهای جبران‌ناپذیری به کشور ما وارد آمد. مسئله جنگهای ایران و روسیه و توجه شدید دربارهای فرانسه و انگلستان به ایران و رقابت شدید آن دو با یکدیگر برای جلب موافقت شاه و درباریان قاجار، وضعیت سیاسی مبهم و غیرقابل تفکیکی در ایران ایجاد نمود.^(۲)

۱- او در اندک مدتی ابتدا کنسول ده ساله و بالاخره امپراطور دائم‌العمر فرانسه شد.

۲- علی‌اصغر شمیم. ایران در دوره سلطنت قاجار. انتشارات علمی، چاپ دوم. ۱۳۷۰، ص ۵۴-۵۳.

دربار خاموش و اسرارآمیزی که آغامحمدخان برای برادرزاده‌اش ترتیب داده بود، اینک به ناگاه در غوغای گیج‌کننده‌ای از زدوبندهای سیاسی قدرتمندترین امپراطوریهای استعمارگر فرو افتاده بود. در مرزهای شمالی کشور تحرکات روسها برای پیشروی هرچه بیشتر در خاک ایران ادامه داشت، انگلیسیها موقعیت و جای پای خود را در جنوب پیوسته محکم می‌کردند.

تلاش جنون‌بار دول‌های اروپایی برای متلاشی ساختن امپراطوری گسترده عثمانی، سرزمین همسایه غربی را به کانونی پرتنش و خطرناک تبدیل کرده بود.

دو آرمان عمده

به این نکته بسیار مهم باید توجه داشته باشیم که قلب جوامع اروپایی در این دوران سخت در طیش بود. حالت سکون و تسلیم، جای خود را به حرکت و تکاپو و خودباوری و ایمان به ترقی و دنیا دوستی شدید و تغییرخواهی و تازه‌طلبی داده بود. این پدیده که دستاورد دوران رنسانس و نهضت‌های فکری حاصل از آن بود، تا اعماق زندگی فردی و اجتماعی اروپائیان نفوذ می‌کرد. دو آرمان عمده، که ترجیع‌بند حماسه‌های رهایی شده بود، آزادی و حقوق فرد از یکسو و توانایی و وظایف دولتها از سوی دیگر بود.

علم و باور به کارایی آن، صدرنشین اندیشه اروپائیان شد. چشمها و ذهنها به علمی دوخته شد که قادر بودند، چیرگی بشر را بر طبیعت متحقق سازند. انقلاب صنعتی، بزرگترین پیروزی بشر معنی شد زیرا که نیاز مادی را پاسخگو بود. پنداشتند که با تأمین نیاز مادی، نیاز معنوی را هم جواب خواهند داد.^(۱)

۱- نگاه کنید به: دکتر سید تقی نصر، ایران در برخورد با استعمارگران، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۳، چاپ اول، ص ۲۵ به بعد.

هدفهای دو قدرت استعمارگر

موقعیت ممتاز سوقالجیشی و منابع عظیم دست نخورده کشور ما همواره برای قدرت‌های توسعه‌طلب و استعمارگر، استهبرانگیز بود. این جاذبه‌ها و نیز، فزونی قدرت دو استعمارگر روس و انگلیس و وضعیت حکومت قاجارها، شرایط مساعدی برای دخالت آنان فراهم کرده بود

وقتی ناپلئون، با پل امپراطور روسیه بر سر حمله به هندوستان به توافق رسید، انگلیس با تمام امکانات خود وارد عرصه مبارزه شد. یک ایرانی خائن که تابعیت انگلیس را پذیرفته بود، موفق شد تمام خواسته‌های حکومت انگلیسی هند را تحقق بخشد. شکست زمانساز از برادران خود و مرگ تیپوسلطان در هند، خیال دولت انگلیس را راحت کرد

خیلی زود اتحاد نظامی با ایران، بر اثر مرگ پل امپراطور روسیه و متوقف ماندن حمله به روسیه و ناکامی لشکرکشی فرانسویها به مصر، برای انگلیس اهمیت خود را از دست داد ...

ملکم موفق شد هیئت ژنرال گاردان را از ایران اخراج کند، روابط ایران و فرانسه را تیره سازد و دو قرارداد تجاری و سیاسی کاملاً سودآور به نفع انگلیس با ایران منعقد سازد. روش الکساندر جانشین پل با انگلیس، زمینه‌های مساعدی برای تهاجم روسیه به گرجستان شد ...

فصل سوّم

هدفهای دو قدرت استعمارگر

رقابتهای گرگ و روباه

تقریباً تمامی نیروی سیاسی و قابلیت دیپلوماسی قائم مقام، صرف مبارزه با اهداف روس و انگلیس در ایران شده است. آشنایی با اهداف این دو استعمارگر، درک مسائل مربوط به قائم مقام را برای خواننده آسانتر خواهد کرد.

رقابت روس و انگلیس در کشور ما، حاصل عوامل گوناگون و از جمله وضعیتی است که در پی انحطاط سیاسی، اقتصادی و نظامی، در عهد حکومت فتحعلیشاه قاجار به وجود آمد.

کشور ما، نه تنها به علت موقعیت ممتاز سوق الجیشی، بلکه به سبب دارا بودن منابع عظیم دست نخورده همواره برای قدرتهای توسعه طلب و متجاوز اشهبهبرانگیز بوده است.

به این موقعیتها، در شرایط تاریخی مورد بحث ما، ضعف حکومت ایران و فزونی قدرت دو دولت روس و انگلیس افزوده شد و شرایط مساعدی را برای دخالتهای گسترده آنان فراهم آورد.

این رقابت بطور عمده از سال ۱۸۰۰ میلادی؛ زمانی که ناپلئون با «پل» (Paul) اول امپراطور روسیه بر سر اشغال هندوستان از طریق ایران و افغانستان به توافق رسید، شتاب نمایانی گرفت.

به موجب این توافق، هندوستان به صورت دوجانبه‌ای از راه دریای سیاه و بحر آزوف و رودخانه‌های ولگا و دُن و بحر خزر و ایران، مورد حمله قرار می‌گرفت. ژنرال اوراموف سردار روسی از سوی امپراطور دستور یافته بود که موجبات این حمله بزرگ را فراهم نماید. او می‌بایست قزاقهای درّه دن را از طریق استپهای ترکستان به هندوستان گسیل دارد.

نیروی قزاق را سربازان فرانسوی که از طریق ایران به کابل و قندهار اعزام می‌شدند، تقویت می‌کردند. چنانکه قبلاً اشاره شد، در این ایام، زمانشاه نیز در افغانستان بر آن بود تا هندوستان را از چنگال انگلیسی‌های مسیحی نجات دهد. دولت انگلیس به واکنش برخاست و با تمام نیرو و امکاناتی که در هندوستان در اختیار داشت، وارد عرصه مبارزه شد.

سیطره انگلیس در این دوران بر هند کامل شده بود. سیستم حکومتی، که زیر عنوان مزورانه «شرکت هند شرقی» اعمال قدرت می‌کرد، با در دست گرفتن اهرمهای تشکیلات کشوری و نظامی و استقرار نیروهای لازم، در لباس فرمانروای کل هند، که مستقیماً از لندن فرستاده می‌شد، ظاهر شده بود. با آغاز فعالیتهای روس و فرانسه «لرد مورنینگتون» (Lord Mornington) فرمانروای هند، ابتدا یک ایرانی خائن،

بنام «مهدی علیخان» را که تابعیت انگلیسی یافته و عنوان بهادر جنگ و نمایندگی تجاری دولت انگلیس را داشت؛ همراه تحف و هدایا به دربار فتحعلیشاه فرستاده و او طی ماجراهای بسیار که از حوصله این فصل خارج است^(۱) موفق شد تمام خواسته‌های حکومت انگلیسی هند را که عبارت بود از آماده کردن شاه ایران به حمله به افغانستان و درگیر ساختن زمانشاه و منحرف ساختن هدف او از حمله به هندوستان، مفت و رایگان تحقق بخشد.

این مأموریت در سال ۱۷۹۹ میلادی (۱۲۱۴ قمری) صورت گرفت و مهدی علیخان موفق شد، شاه ایران را وادارد تا محمودشاه و فیروزشاه، برادران زمانشاه را که به دربار ایران پناهنده شده بودند، با ساز و برگ کامل نظامی و استعانت‌های مالی به جنگ زمانشاه بفرستد و چنانکه مشهور است، زمانشاه از لاهور به افغانستان بازگشت و در جنگی که بین او و برادرانش رخ داد شکست خورد و اسیر شد و به دست محمودشاه از هر دو چشم نابینا گردید.

خیال حکومت انگلیسی هند از جانب افغانستان راحت شد، خاصه که در همین ایام «تیپوسلطان» میهن پرست شهیر و جنگاور هندی هم که چشم به دوستی ناپلئون و زمانشاه و فتحعلیشاه برای مبارزه با انگلیسی‌ها داشت، در نبرد با نیروهای انگلیسی به قتل رسیده بود.

مأموریت ملکم

هم توفیق مهدی علیخان، برای مورنینگتون تجربه پرثمری بود و هم اهمیت خطری که از سوی روس و فرانسه متوجه هندوستان بود ایجاب می‌کرد، که مسئله نفوذ هرچه بیشتر و بادوام‌تر در دربار ایران، پی‌گیری شود. بنابراین در همان سال

۱- داستان این مهدی علیخان، که به قول استاد دکتر نوایی به وطن و هموطنان و دین و همدینان مسلمان خود خیانت کرد، بسیار طولانی است، علاقمندان به: ایران و جهان، تألیف دکتر نوایی، جلد دوم و دیگر منابع عهد قاجاری رجوع فرمایند.

۱۷۹۹، سروان «جان ملکوم» (John Malcom) افسر مستعمراتی انگلیس در هند را به عنوان سفیر فوق العاده به دربار فتحعلیشاه فرستاد.^(۱)

مأموریت او گرفتن تعهداتی از پادشاه ایران علیه فرانسه و تقویت سیاست ضدافغان در شاه ایران و در صورت امکان انعقاد قراردادهای نظامی و تجاری با ایران بود.

ملکم هم در این مأموریت موفق شد. او در ژانویه ۱۸۰۱ (۱۲۱۵ ه. ق) یک پیمان تجاری و یک قرارداد سیاسی با حاج ابراهیم کلانتر صدراعظم ایران امضا کرد. قرارداد سیاسی، دولت ایران را متعهد می کرد که هرگاه افغانها به هند حمله کنند، دولت ایران به آن کشور هجوم برد و مانع آنها شود، و اگر فرانسویها با افغانها، قصد حمله به ایران را داشته باشند، دولت انگلیس سلاحيهای نظامی لازم را در اختیار ایران بگذارد و چنانچه دولت فرانسه در یکی از بنادر و جزایر آن قوای نظامی پیاده کند، سپاه منظمی از سپاهیان دولتین [ایران و انگلیس] تشکیل شده و برای سرکوبی آنها اقدام خواهند نمود و آنها را معدوم خواهند ساخت.^(۲)

در قرارداد تجاری نیز امتیازات بسیاری؛ از قبیل اجازه اقامت به ممدب دلخواه برای تجار انگلیسی و معافیتهای مالیاتی و عوارضی، از سوی ایران داده شد. کوشش فتحعلیشاه در اینکه در قبال این همه امتیاز، پشتیبانی انگلیسی ها را در برابر تجاوزات مکرر روسها در قفقاز به دسب آورد، با مهارتی که ملکوم در کار خود داشت به جایی نرسید.^(۳)

۱- ملکوم را وابسته نظامی مَدْرَس و مردی سخندان و مدبّر و مزوّر، که فارسی را بسیار خوب می دانست، و در هند با فرهنگ مشرق زمین آشنا و به رموز استعمار و استثمار ملل شرق واقف شده بود، معرفی کرده اند (ر.ک: ایران و جهان، ج ۲، ص ۴۴).

۲- با استفاده از مواد قرارداد.

۳- جان ملکوم در ازای این موفقیتها از دولت انگلیس لقب «سر» گرفت. شاه ایران نیز به او «کمر خنجر و کمر شمشیر مجوهر مکمل» و به همراهان او «به اختلاف مراتب، خلعت آفتاب طلعت» داد. (روضه الصغای ناصری، ج ۹، حوادث سال ۱۲۲۲)

مرگ مرموز پل

مسئله حمله به هندوستان به زودی منتفی شد زیرا پل امپراطور روسیه در مارس سال ۱۸۰۱ ناگهان و به شیوه مرموزی درگذشت. گفته شده است که سفیر انگلیس در دربار روسیه در توطئه قتل پل اول دست داشته است. هرچه بود، نقشه حمله به هندوستان با مرگ پل متوقف ماند. از سوی دیگر لشکرکشی فرانسه به مصر نیز با نتایج دهشتبار خود پایان یافته بود و به کشاکش بین فرانسه و انگلیس نیز، معاهده صلح «آمین» (Amines) نقطه پایان گذاشته شد.

مجموعه این عوامل، اهمیت ایران و قراردادهایی را که مهدی علیخان و جان ملکم به سود انگلیس بسته بودند، به میزان وسیعی کاهش داده بود، و اتحاد نظامی با ایران جاذبه‌ای برای انگلیس نداشت.

مرگ سفیر فتحعلیشاه

فتحعلی شاه، به همراه فرستاده فرمانروای انگلیسی هند، سفیری به نام حاجی میرزا خلیل قزوینی، ملک‌التجار ایران را در رأس هیئتی هفده نفری به هندوستان فرستاد. این مرد که بنا بر استنتاجهای دکتر نوایی از جاسوسان و سرسپردگان و مواجب‌بگیران انگلیس بود^(۱)، طی ماجرای مشکوک به قتل رسید (۱۲۱۵ ق) و حکومت انگلیسی هند که به حفظ روابط با دربار ایران سخت نیازمند بود، خونبهای هنگفتی به فتحعلیشاه پرداخت و ورثه او را نیز با پرداخت مقرری راضی و مطیع کرد. روایت است که فتحعلیشاه گفته بود: اگر بدین بهاء جبران می‌کنند، ممکن است سفرای دیگری نیز گسیل داشت!!

دستاوردهای جان ملکم

سفارت ملکم و هشیاری او در شناخت روحیه و منش درباریان و کسب اطلاعات وسیع و عمیق در باب اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران و بالاخره توفیق چشمگیر او در جهت دادن به سیاست خارجی فتحعلیشاه و کشف جنبه‌های انعطاف‌پذیر شخصیت او، دستاورد بزرگی برای دولت استعمارگر انگلیس بود.

او به‌آسانی، تقریباً به تمام خواسته‌های دولت متبوع خود رسید، موفق شد روابط ایران و فرانسه را تیره سازد و شاه را وادار سازد که هیئت ژنرال گاردان را از ایران اخراج کند، سپاهیان ایران را برای حمایت از محمودشاه افغانی در قبال زمانشاه به افغانستان گسیل دارد، دو قرارداد تجاری و سیاسی کاملاً سودآور به نفع انگلیس به امضای شاه و وزیران او برساند.

این موفقیت‌های او، زمینه را برای نفوذ پایدار و خانمان‌برانداز انگلیس در ایران، طی سالهای طولانی فراهم کرد، چنانکه وقتی «سرگور آوزلی» (Sir Gore Ouseley) در سال ۱۸۱۱ به ایران آمد^(۱)، به راحتی توانست قرارداد مورخ ۱۴ مارس ۱۸۱۲ را که طی آن فعالیت فرانسویها را در ایران محدود می‌ساخت به امضاء رساند.

پیروزی‌های ملکم روی دیگر سکه‌ای را نشان می‌دهد که در آن، حاکمیت سیاسی ایران، به دلیل استیلای طبیعت استبدادی در وجود شاه و نوکر صفتی و اطاعت کورکورانه درباریان و رهبران حکومتی، و ناآگاهی آنان از اوضاع سیاسی حاکم بر جهان و موقعیت ایران بواسطه آن حوادث، نه تنها قادر به استفاده از رقابت قدرتهای بزرگ به نفع کشور نشد، و فرصتهای سودمندی را تباه کرد، بلکه خبطهای

۱- سرگور آوزلی، استاد فراماسون و یکی از بزرگان لژ و از خبرگان سیاست بود. (ایران و جهان، همان، ص ۹۲)

بزرگ سیاسی مرتکب شد و کشور را در دام بزرگترین مهلکه‌های سیاسی چنان گرفتار ساخت که هنوز هم ملت ما، تاوان تبعات و ثمرات شوم آن را می‌پردازد.

روسها و گرجستان

پس از مرگ پل اول، پسرش الکساندر، به‌عنوان تزار روسیه به کار پرداخت. با استقرار او، روند حضور سیاسی و نظامی روسیه در ایران شتاب گرفت.

اولین کار تزار اصلاح روابط سیاسی روسیه با انگلیس بود. وی طی نامه‌ای به پادشاه انگلیس خواستار تجدید دوستی و روابط قدیم شد. سال ۱۸۰۱ به نیمه رسیده بود که قرار تجدید دوستی بین دو دولت به امضای نماینده انگلیس که به روسیه سفر کرده بود رسید.

زمینه کار برای هجوم روسها به گرجستان فراهم شده بود. زمینه مسئله گرجستان را از سه سال پیش (۱۷۹۸ م، ۱۲۱۳ ه. ق) آماده کرده بودند؛ روسها بدنبال مرگ آراکلی خان، و در هنگام سلطنت گرگین خان (گئورگی سیزدهم) تفلیس را به بهانه قرضه‌هایی که به گرگین داده بودند، اشغال و گرگین و همسرش، و خانواده سلطنتی را به سن پترزبورگ تبعید کرده بودند و ژنرال «سیسیانوف» (Sissianoff) را به فرمانداری کل گرجستان گماشته بودند. روسها در سال ۱۸۰۰ با تهدید از گرگین سندی مبنی بر کناره‌گیری او از امارت گرجستان گرفته بودند و اینک تزار، لقب «تزار گرجستان» را هم به سایر القاب خود افزوده بود.

اینک روسیه بر آن بود که گرجستان را بطور قطع به روسیه ملحق سازد و مقاومت پرنس الکساندر برادر گرگین را که در کوهستانهای شمال قفقاز با سپاه اندک از میهن پرستان گرجستانی تلفاتی سنگین بر سپاه روسها وارد می‌ساخت، درهم شکنند. سرانجام الکساندر به دربار ایران پناهنده شد.

فرزندان گرگین خان

تزار روس، بهانه سیاسی را برای حمله قطعی گرجستان به دست آورد. سیسیانف مأمور تصرف قفقاز شد. او ابتدا به تفلیس حمله برد و آن شهر را به تصرف درآورد. این تجاوز روسها، دربار فتحعلیشاه را که نسبت به مسئله گرجستان سخی حساس بود، به تکاپو انداخت. خاصه که چند ماه پس از تجاوز سیسیانف به گرجستان، گرگین خان هم وفات یافت و فرزند او «طهمورث» هم به شاه ایران پناهنده شده بود.

دو شاهزاده گرجی، الکساندر و طهمورث، شاه ایران را تشویق و تشجیع می کردند تا به گرجستان حمله برد و آن را از چنگ فرمانده روسی نجات دهد.

حمله سیسیانف

هجوم سیسیانف به گنجه (رمضان ۱۲۱۸ ه. ق) با مقاومت دلیرانه «جوادخان زیاد اوغلی» حاکم آنجا روبه رو شد. مردم نیز که صدور حکم جهاد از سوی روحانیان مسلمان آنان را به هیجان آورده بود، مسلح شدند و به کمک سربازان حاکم شتافتند. این مقاومت عمومی نزدیک بود سیسیانف را از تصرف شهر منصرف سازد که خیانت یکی از اطرافیان حاکم نقشه را به سود سردار روسی، عوض کرد. «نصیب بیگ شمس الدین لوی» خائن، با کمک گروهی از ارامنه، دروازه شهر را به روی سپاهیان پیرعه سیسیانف گشود. آن مقاومت مردمی با قتل عام مردم و سربازان مدافع حاکم در هم شکسته شد، و گنجه سقوط کرد.^(۱)

۱- علی اصغر شمیم. ایران در دوره سلطت قاجار، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۷۰، ص ۸۶، برداشت آزاد.

نبرد شوره گل

بازتاب سقوط گنجه و قتل عام مسلمانان این منطقه در ایران اضطراب و هیجان بسیار تولید کرد. سپاهی نزدیک به ۵۵۰۰۰ نفر در نیمه صفر سال ۱۲۱۹ از تبریز به جانب ایروان به حرکت درآمد. سرداری این سپاه برعهده عباس میرزا، نایب السلطنه فتحعلیشاه بود.

در نبرد سخی که در شوره گل (بر سر راه اوچمیادین نزدیک ایروان) بین دو سپاه درگرفت، سربازان ایرانی دلیریها از خود نشان دادند. مهدیقلی خان دولو و سربازان او در زیر آتش توپخانه مجهز روسیه، با رشادت کم نظیری ایستادگی کردند و جلو پیشروی سربازان روسی را بستند تا آنگاه که قوای کمکی عباس میرزا رسید و با یاری هم روسها عقب نشستند.

اما چند روز بعد، حمله ناگهانی دسته های سپاه سیسیانف در قره بولاخ و خیانب گروهی از سواران وابسته به شمس الدین لو - که از سپاه ایران به اردوی روسها پیوستند - موجب شد تا ایروان مجدداً به محاصره قوای روس درآید.

زمان این محاصره خیلی طول نکشید زیرا قوای کمکی ۵۰۰۰ نفری فتحعلیشاه همراه خود او، با مهمات و آذوقه کافی از تبریز به کمک ولیعهد آمد.

این سپاه، در پرتو دلیریهای سربازان ایرانی و شخص عباس میرزا، که برای تشجیع و تهییج سربازان، به تن خود در میدان نبرد حاضر می شد، توانست ایروان را آزاد کند.

از این نبرد، که در واقع نبردی آزمایشی و مقدمه یک رشته جنگهای طولانی بین ایران و روس بود، نتیجه ای قطعی به دست نیامد.^(۱)

پیروزی و خیانت

جنگهای ایران و روسیه در سال ۱۲۲۰-۱۲۲۱ ه. ق، با تعرضات ابراهیم خلیل خان جوانشیر، حاکم دست‌نشانده روسها در شوش، به مناطق تحت نفوذ ایران، و واکنش دولت ایران، ادامه یافت. در این سلسله از نبردها، سربازان ایرانی به سرداری عباس میرزا، ارتش روسیه را کیلومترها بسوی کوههای قفقاز عقب راند و راههای شرقی این منطقه در تصرف ایران درآمد. معه‌ذا خیانت برخی از حکام قفقاز و گرایش آنان به طرف روسها، موجب می‌شد که مناطق متصرفی بین نیروهای دو کشور دست به دست شود.

قتل اشپخدر

در یکی از نبردهای همین سال بود که سیسیانف، در دامی که حسینقلی خان حاکم لنکران برای او چیده بود، گرفتار شد و به قتل رسید.^(۱) و سپاه او وسیله سربازان ایرانی به سختی تار و مار شدند. این زمان مصادف بود با ورود هیئت نظامی فرانسه به ریاست ژنرال گاردان به ایران.

۱- نام این شخص پاول تسی تسیانف (P. Tsitsianof) بود. ایرانیها او را «اشپختر یا اشپخدرور، یا اشپخدرور» از ریشه رومی انسپکتور به معنی بازرس نام داده بودند. ذوق عوام بنا بر نفرتی که از این سردار متجاوز روسی داشت در ترکیب اسم او دستکاری کرده و از آن دشنامی ساخته و واژه آذربایجانی «ایشی پوخ دور = کارش گند است» را از آن بیرون کشیده بود. داستان سر اشپخدرور که ضرب‌المثل شده معروف است. بطور خلاصه اینکه: میرزا محمد، رهبر فرقه اخباری متعهد شد که چنانچه فتحعلیشاه از اخباریون در برابر اعتدالیون دفاع کند، او در چله بنشیند و کاری کند که در پایان چهل روز، سر اشپخدر را در تهران تحویل شاه دهند. کشته شدن سیسیانف و رسیدن سر او به تهران مصادف با روزی بود که میرزا محمد تعیین کرده بود (برای تفصیل این ماجرا، رک: فتحعلیشاه قاجار، سقوط در کم اسنعمار، ص ۲۴۸).

بسوی ناپلئون

گفیم که روسها از حوالی سال ۱۷۹۸ میلادی تحریکات خود را در گرجستان آغاز کرده بودند. قفقاز برای روسها اهمیت سوق الجیشی داشت. وصیت کذایی پتر کبیر در باب دستیابی به دریای آزاد، از راه قفقاز و ترکستان غربی تحقق می‌یافت. دستیابی به قفقاز، با نژادهای گوناگون که از سویی طالب خودمختاری بودند و از سوی دیگر مرکز و جنوب آن، همواره جزو کشور ایران محسوب می‌شد و بخش شرقی آن یعنی گنجه و شیروان و طالش و باکو، مسلمان‌نشین و طبعاً خواستار حاکمیت ایران بودند، عناصر رویارویی دو دولت ایران و روس را در خود داشت. این سرزمین از نظر دربار ایران؛ همواره حساسیت ویژه‌ای داشت. هم‌اکنون بود که چون فتحعلیشاه اخبار مربوط به تحرکات روسها و داستان گرگین‌خان را شنید بر آن شد تا برای دفع سپاه روس از سرحدات قفقازیه، میان فرانسه و انگلیس متحدی بیابد. هر دو دولت نیز تعهداتی برای کمک به ایران برعهده گرفتند. اما حوادث بعدی، یعنی انعقاد پیمان دوستی بین روسیه و فرانسه (معاهده تیلسیت ۱۸۲۲ هـ، ۱۸۰۷ م)، که نتیجه‌اش بازداشتن ناپلئون از تعهدات خود بود و شانه خالی کردن انگلیس از مسئولیتهایی که پذیرفته بود (به‌این علت که ناپلئون دیگر رقیب او نبود)، موجب شدند که ایران در برابر قدرت سلطه‌جویی چون روسیه تزاری تنها بماند.

پیش از انعقاد قرارداد دوستی بین فرانسه و روسیه، ناپلئون بناپارت به دوستی با ایران و تشجیع فتحعلیشاه به ادامه جنگ با روسیه علاقه و اشتیاق فراوان به خرج می‌داد. شاه ایران نیز مفتون ناپلئون و قدرت نظامی او شده بود. وقتی فتحعلیشاه نامه‌ای به او نوشت و در آن علاقه خود را به اتحاد با ناپلئون و بستن قرارداد دوستی با فرانسه بیان کرد، ناپلئون فوراً دست‌به‌کار شد و چون اطلاعات او از وضع ایران کامل و کافی نبود، لذا ابتدا منشی و مترجم دربار خود «ژوبر» (Jubert) و کمی بعد «رومیو»

(Romieu) ژنرال آجودان مخصوص خود را به دربار فتحعلیشاه فرستاد.^۱ مأموریت این دو تن، جمع‌آوری اطلاعات از اوضاع سیاسی ایران بود. آنها اجازه عقد قرارداد با شاه نداشتند.

مهربانی‌های ناپلئون

ژوبر نیز که در این سفر بیمار شده بود، خیلی زود به اصرار فتحعلیشاه، همراه نامه‌هایی برای ناپلئون، به فرانسه بازگشت. (شاه می‌ترسید که او نیز به سرنوشت رومیو دچار شود.) و نامه‌های شاه ایران را تسلیم امپراتور کرد.

ناپلئون سه مأمور دیگر به نام‌های: «ژوانس» (Joinin)، «دلابلانش» (Delablanche) و «اگوست بُن‌تان» (A. Bontens) را به ایران فرستاد. آنها نیز نامه‌هایی از امپراتور فرانسه برای شاه ایران به همراه داشتند. اگوست بُن‌تان که افسر مهندس بود، بلافاصله به اردوی نظامی عباس‌میرزا در جنگ‌های روسیه با ایران فرستاده شد.^(۲) گرم‌گرفتن‌های ناپلئون، چنان در فتحعلیشاه موثر افتاد و وی را به حمایت‌های «فاتح نامدار اروپا» امیدوار ساخت که نه تنها از قبول تقاضای مصالحه و متارکه روسیه خودداری کرد، بلکه فوری میرزا رضاخان قزوینی را برای عقد اتحاد نظامی نزد ناپلئون فرستاد. قرارداد معروف «فینکن‌اشتاین» (Finkenstein) که در مه ۱۸۰۷ (صفر ۱۲۲۲ ه. ق) منعقد گردید حاصل این مأموریت است.

ناپلئون برای همکاری نظامی تصریح شده در این قرارداد: «سرتیپ‌گاردان»

۱- از ژوبر، که در عثمانی گرفتار محالفت‌های پاشای بایزید شده بود، به ایران رسید. فتحعلیشاه را ملاقات نامه‌های ناپلئون را به وی چند روز بعد درگذشت

۲- ستر بن‌ت آن دو نفر به ایران همزمان با معاهده فینکن (Finkenstein) یعنی در سال ۱۸۰۷ و یک سال بعد از سفر صورت گرفت. ژوبر فقط یک ایران مدید

گاردان. بن‌تان به فرانسه بازگشت (که سفر نامه بُن‌تان، ترجمه محبیره اتحادیه (سظام‌مافی). چاپ اول، ۱۳۵۴، ص ۲).

(General Gardene) را در رأس یک هیئت نظامی به ایران فرستاد.^(۱)

هدف ناپلئون از دوستی و نزدیکی با فتحعلیشاه، در سیاست ضد روسی و ضد انگلیسی او پنهان بود. تسلط روسیه بر گرجستان با اسرانی حمله به هندوستان او سازگاری نداشت. تقویت سپاه ایران در جنگ با روسیه، به زعم ناپلئون به تحقق این هدف یاری می‌رسانید. هم‌اکنون در انتخاب افراد هیئت همراه گاردان نهایت دقت را به خرج داد. در ترکیب این هیئت ۱۷ نفری؛ مهندس جغرافیا و نقشه‌برداری، متخصص توپخانه، افسر صنف مهندسی و افسر صنف پیاده، مترجم، طبیب، منشی و کشیش در نظر گرفته شده بود. کار آنها در اساس تعلیم فنون نظامی به سپاه ایران و جمع‌آوری اطلاعات جغرافیایی و نظامی بود.

آرزوهای بر باد رفته

پیرامون چگونگی کار هیئت ژنرال گاردان و میزان توفیق آنها در مباحث آینده کتاب سخن خواهیم گفت. اما چنانکه اشاره کردیم دوستی فتحعلیشاه و ناپلئون، دولتی مستعجل بود. زیرا ملاقات الکساندر اول تزار روس با فاتح اروپا، که به انعقاد قرارداد معروف «تیلیسی» (Tilisi) ^(۲) (ژوئیه ۱۸۰۷ - ۱۲۲۲ قمری) انجامید و یک دوسی حداقل پنجساله را بین آنها برقرار ساخت، معاهده فیکن اشتاین و قول و قرارهای ناپلئون و امیدهای فتحعلیشاه را در دوسی با ناپلئون یکجایی اثر کرد. خاصه که «امپراطور خوش‌قول!» در قرارداد با حریف روسی، حتی یادی از ایران و

۱- انتخاب سرتیت «ماتیو گاردان» گزینشی بسیار حساب‌شده بود. نوشته‌اند که «حدّ گاردان، مقام قنصل فرانسه در سال ۱۷۰۵ (۱۱۲۷ ه. ق) با ایران معاهده‌ای بست و چند نفر از اعضای خاندان او در دربار شاهنشاهی مأموریت‌های مختلف یافته بودند و نظر به این سابقه، ایران محل مأموریت ارثی خاندان گاردان محسوب می‌شد (یادداشت‌های ژنرال برهازل، ص ۱۳).

۲- تیلیسی (Tilisi) یکی از شهرهای روسیه است که پس از برقراری حکومت شوراهای روسیه، نام آن به «سویتسک» (Sovietsk) تغییر یافت.

بلایی که بر سر آن رفته بود و سرزمینهای بربادرفته‌اش نکرد، درحالیکه هنگام انعقاد قرارداد تیلیسیت، روسیه در موضع ضعف بود و ناپلئون به راحتی می توانست آن «شرایط الفت و وداد و مراسم محب و اتحاد»^(۱) را که در قرارداد با شاه ایران تقبل کرده و امضاء کرده بود، در نظر گرفته، حقوق ازدست رفته دوست هم پیمانش را از متجاوز غاصب بازپس گیرد.

با این عهدشکنی، ایران در برابر روسیه تنها ماند. به ویژه که بر اثر قرارداد فینکن اشتاین روابط خود را با انگلیس نیز تیره ساخته بود.

گاردان و هیئت همراه او، که در این رخدادها دچار سرگردانی شده و توانایی خود را برای ارائه خدمات موثر از دست داده بودند، به دستور فتحعلیشاه آماده ترک ایران شدند و روز ۲۷ ذی الحجه ۱۲۲۳ هـ. ق مطابق ۲ فوریه ۱۸۰۹ میلادی ایران را به قصد اروپا ترک کردند.

گفتنی است «در تمام مدتی که نمایندگان ناپلئون و هیئت اعزامی وی در ایران بودند، کارگزاران انگلیس به وسایل مختلف اسباب شکست و ناکامی سیاست فرانسه را در ایران فراهم می کردند و در برابر نفوذگاردان موانع ایجاد می نمودند.»^(۲)

آتش بازی روسها

جنگهای ایران و روس در فاصله سالهای ۱۲۲۲ تا ۱۲۲۸ هـ. ق، از دوره های تلخ تاریخ سیاسی ایران است.

سپاه ایران بر اثر تعلیماتی که گاردان و افسران فرانسوی در طول اقامت کوتاه خود به سربازان ایرانی داده بودند، تحرکات مثبتی در برابر روسها نشان می دادند. در

۱- مأخوذ از متن قرارداد فینکن اشتاین (رقابت های روس و انگلیس در ایران و افغانستان، پیوکارلوترنیزو، ترجمه عباس آذرین، ص ۲۳۰).

۲- ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۷۴-۷۳.

بهار سال ۱۲۲۲ ه. سربازان عباس میرزا و سپاهیان «گداویچ» سردار روسی که در سالیان و قراباغ (سواحی غربی دریای خزر) بودند، آماده رویارویی با یکدیگر بودند. گاردان، که به اشاره ناپلئون مأموریت داشت بین ایران و روسیه را آشتی دهد، از سردار روس و شاه ایران تقاضای ترک مخاصمه کرد. او به اطمینان مذاکرات خود با گداویچ، دربار ایران را مطمئن ساخته بود که روسها حداقل تا یک سال حمله‌ای به ایران نخواهند کرد، درحالی که پیشنهاد ترک مخاصمه گاردان، وسیله سن پترزبورگ مورد قبول واقع نشده بود.

عباس میرزا بی خبر از این ماجرا و تنها با اعتماد به اطمینانهای گاردان، سپاه چریک تحب فرمان خود را به مرخصی فرستاده بود. وی از فتحعلیشاه دستور داشت که تعرض به قوای روس را متوقف سازد. در چنین شرایطی:

ناگهان گداویچ جنگ را شروع کرد و در نهم ماه جمادی‌الاولی ۱۲۲۳ قوای خود را از قراباغ به طرف ایروان سوق داد و آن شهر را به محاصره انداخت. (۱)

این یورش ناکام ماند. گروه سه‌هزار نفری سربازان مدافع قلعه ایروان، که فقط ۱۱ توپ داشتند به مقاومتی دلیرانه ایستادند و بر سپاه روس تلفات سنگین وارد ساختند. این پیروزی و نیز ضربه‌های کاری مدافعان در بند و باکو، باعث شد که سردار روسی با خفت و شکستگی به جانب نجد [زمینهای هموار] عقب‌نشینی کند.

جایزه‌های انگلیسی

با احضار گداویچ از سوی تزار و اعزام «ترومسوف» (Tromsov) تعرضات جدید سپاه روس در بهار سال ۱۲۲۴ در جبهه قراباغ و ایروان آغاز شد. این تعرض در ابتدا ناکام ماند، زیرا فتحعلیشاه خود با ۲۰/۰۰۰ سپاهی از پادگان مرکز و فرزندش

محمدعلی میرزا دولت‌شاه با ۲۰/۰۰۰ سوار و پیاده از کردستان به اردوی عباس میرزا ملحق شده بودند. بنا بر تصمیم شورای فرماندهی، نبرد در دو جبهه با روسها آغاز شد. دولت‌شاه در تفلیس و ایلات اطراف آنجا سرگرم پیشروی شد و عباس میرزا، سردار روس را در گنجه به محاصره انداخت. این پیشرفت‌ها با فرارسیدن زمستان و نقصان آذوقه و دشواری ارتباطات موقوف ماند.

در سال ۱۲۲۵ هـ، سر جان ملکوم سفیر انگلیس همراه با مقداری ابزار و آلات جنگی و گروهی از افسران انگلیسی به ملاقات فتحعلیشاه آمد، این جایزه‌ای بود که شاه ایران را سبب خوشحال کرد.

توپخانه و تفنگهای جدیدی که ملکوم با خود آورده بود، وسیله افسران انگلیسی؛ «لیندسه» (Lindsay) افسر توپخانه، «کریسی» (Christie) افسر پیاده نظام و دو افسر دیگر، «مونیت» (Mantieth) و «پوتینجر» (Pottinger) بلافاصله به اردوی عباس میرزا فرستاده شدند.

با اینکه قوای ایران در اثر مدافعه در برابر تعرضات روسها بسیار ضعیف شده بود، باز در سال ۱۲۲۶ هجری به فتوحاتی دسب یافت. اما چون معابر جنوبی و شرقی قفقاز در تصرف سپاه روس بود، لذا عباس میرزا قادر به پیشروی نبود.

در این میان دولت انگلیس ابتدا «سرهاورد جونز» و چندی بعد، «سرگوراوزولی» را با اختیارات کامل به ایران فرستاد. اوزلی نیز سی هزار قبضه تفنگ و بیست عراده توپ به سپاه ایران تسلیم کرد و افسران همراه خود را در ارتش ایران به کارگماشت.

فتحعلیشاه قاجار به پشتیبانی انگلیسی‌ها دلخوش می‌کرد، اما عهدنامه سرّی تزار روس و پادشاه انگلیس که در سال ۱۸۰۷ منعقد شده و بموجب آن دو دولت، ایران را بین خود تقسیم کرده و مناطق نفوذ خود را مشخص ساخته بودند، سراب دلخوشی شاه را آشفته ساخت. گرگ و روباه با هم آشی کرده بودند. بموجب این

قرارداد، انگلیس قادر به حمایت نظامی علنی از ایران نبود. به همین جهت افسران انگلیسی با لباس سربازان ایرانی خدمت می کردند. اوضاع بسیار پیچیده و دشوار بود.

سرگوراوزولی برای این که دولت انگلیس را از تعهداتش در برابر ایران رها سازد، روسیه را به صلح با ایران تشویق کرد. با اینکه شرایط روسها برای ترک محاصره بسیار سنگین بود، اما اوزلی می کوشید تا آنها را به فتحعلیشاه تحمیل کند. در پی همین اهداف بود که او در مرحله حساس جنگ، افسران انگلیسی را از اردوی عباس میرزا فراخواند و این کار او ضربه ای برای سپاه ایران بود.^(۱)

شاه که از کمک خارجی در جنگ مأیوس شده بود، از سویی به علّ خست ذاتی، تحمل هزینه های جنگ و ارسال پول برای عباس میرزا، برایش دشوار می نمود، سرانجام شرایط مصالحه را پذیرفت. عهدنامه شوم گلستان (۲۹ شوال ۱۲۲۸ ق، ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ م) حاصل دوره اول جنگهای روس با ایران است و چنانکه می دانیم بموجب این قرارداد سرزمینهای وسیعی از خاک ایران به روسها انتقال یافت.^(۲)

۱- توقف جنگ به نفع انگلستان بود و فراخواندن افسران نیز در راستای همین منظور بود. زیرا پیشروی قوای روسیه را در آسیای مرکزی و غربی، خطری جدّی برای متصرفات خود در هند می دانست. از سویی در ۱۶ ژوئیه ۱۸۱۲ پیمان اتحادی علیه فرانسه بین روس و انگلیس بسته شده بود.

۲- مفاد عهدنامه گلستان، به جز بخشی که مربوط به انتزاع قسمتی از قفقازیه از خاک ایران است؛ در سال ۱۹۱۷ میلادی از طرف حکومت شوروی سوسیالیستی لغو گردید (ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۹۱).

روزنه‌های تازه

نشانه‌های پدیده‌های نو، با تشدید روند رفت و آمدهای هیئت‌های سیاسی به ایران پدیدار شد. مدارسی به سبک اروپایی توسط میسیونهای مذهبی آمریکایی، در آخرین سال پادشاهی فتحعلیشاه در آذربایجان به تدریج پا گرفت ...

در حالی که ایرانیان مسلمان، با تشویق و حمایت و شکیبایی بر کار میسیونهای مذهبی می‌نگریستند، آنها با خود نساختند و آتش جدال کاتولیک و پروتستان را میان خود برافروختند. آنها که برای گسترانیدن مدنیت آمده بودند، خود فرسنگها از مدنیت دور افتادند. و راه را برای مداخلات جهانخواران در کشور ما هموار ساختند ...

به اعتبار اسناد دوره قاجار، با وجود سلطه بلامنازع استبداد و اصرار در دور نگهداشتن مردم از مسائل سیاسی و اجتماعی، عنصر ترقی‌خواهی، کم‌کم میان مردم جای باز می‌کرده است ...

اندیشه‌هایی که اصحاب قلم در این دوره به مثابه میراث فرهنگی به عهد ناصرالدین‌شاه منتقل کردند، زمینه‌ساز نهضت مشروطه‌خواهی شد. ...

فصل چهارم

روزنه‌های تازه

دستاوردهای میسیونها

سالهای پایانی سلطنت فتحعلیشاه و آغاز پادشاهی محمدشاه، که در محدود موضوع کتاب ما هستند، از دوره‌های جالب فرهنگی است. زیرا که نشانه‌ها پدیده‌های تازه در میان مردم از این زمان پیدا شده است. علاوه بر تشدید روند رفت و آمدهای سیاسی به ایران، که ناشی از اوضاع سیاسی ویژه این دوران بود تلاش میسیونهای مذهبی در ایجاد مدارس جدید از پدیده‌های مهم این عهد است. اشاره کوتاهی به چگونگی ایجاد مدارس به سبک فرنگ ضرور دارد.

در سال ۱۸۳۰ و در آخرین سال پادشاهی فتحعلیشاه بود که دو کشیش آمریکایی با نامهای «الی اسمیت» (Elie Smith) و «دوایت» (H.G.Dwight) از سوی کمیته آمریکایی هیأت‌های خارجی^(۱) به ایران آمدند. این هیئت کار عمده‌ای جز دیداری کوتاه با کشیشان آشوری انجام نداد، اما سه سال بعد (۱۸۳۳) این کمیته آمریکایی هیئتی را به سرپرستی کشیش «پرکینس» (Perkins) به آذربایجان میان آشوریان فرستاد. در این هیئت همسر کشیش، دکتر گرانپ پزشکی هیئت و همسرش و کشیش دیگری به نام «هاس» (Haas) و چند بانوی آموزگار و پرستار، شرکت داشتند.

چون محمدشاه به سلطنت رسید، علاوه بر آمریکائیه‌ها، پای کشیشان لازاریس هم به ایران باز شد و نخستین هیئت این گروه در سال ۱۸۳۷ به ارومیه رسیدند. هیئت پرکینس در آغاز، کار خود را با فعالیت فرهنگی آغاز کرد و از تبلیغ مذهبی دوری جست. نخستین مدرسه آنها با ۱۷ شاگرد در سال ۱۸۳۶ برپا شد و به تدریج بر تعداد آنها در روستاهای ارومیه افزوده شد. در این مدارس دخترانه و پسرانه، که رایگان بود، علاوه بر زبان سریانی، انگلیسی، فارسی، ترکی، حساب، تاریخ و جغرافیا می‌آموختند و دوره آموزش ۵ سال بود.

محمدشاه از پرکینس و مدارس او حمایت می‌کرد. پرکینس می‌گوید: هنگامی که او ارومیه را ترک می‌کرده، یکصد مدرسه در روستاها دائر بوده است، که جمعاً ۹۶۰ پسر و ۵۰۰ دختر در آنها درس می‌خوانده‌اند. لازاریست‌ها نیز در سال ۱۸۳۸، به سرپرستی پادریان «کلوزل» (Cluzel) و «دارنيس» (Darnis) در سلماس دست به کار شدند و نخستین آموزشگاه آنها در ۱۸۴۰ میلادی در روستای «مارانا»ی خسروآباد شروع به کار کرد.

1- American Board Commissioners for Foreign Missions.

همزمان با لازاریست‌ها، یک فرانسوی به نام «اوژن بوره» (Eugene Bore) نخستین مدرسه را در ژوئن ۱۸۳۹ با ۱۴ دانش‌آموز که ۳ ارمنی و ۱۱ مسلمان بودند، در تبریز دائر کرد. سال بعد این تعداد به ۳۰ نفر رسید. «بوره» با کمک همین دانش‌آموزان به تدوین اولین واژه‌نامه «فرانسه - فارسی» پرداخت و یک جلد زرکوب آن را برای محمدشاه فرستاد. در سال ۱۸۴۰ «بوره» شعبه مدرسه خود را در اصفهان باز کرد که باز شاگردانش مسلمان و مسیحی بودند. در یادداشتهای یک سیاح روسی، که از این مدرسه دیدن کرده، مطالب جالبی آمده است:

«بوره» مدرسه خود را به من نشان داد. با اینکه ۵ ماه بیسر از گشایش آن گذشته بود. ۳۱ شاگرد داشت که ۵ نفرشان مسلمان بودند. پیشرفتی که اینان کرده بودند، سخت تعجب‌آور بود. یک ملای ایرانی درس فقه اسلامی و یک پادری عیسوی، درس فقه مسیحی می‌داد. (۱)

اما اعجاب‌انگیزترین نکته برای آن سیاح این بود که:

در شهر اصفهان، مرکز اسلام و پایتخت مذهبی ایران «خانواده‌های مسلمان» حاضر شده بودند کودکان خود را به یک نهاد مسیحی بفرستند. (۲)

از دیدگاه آن سفرنگار، تنها علت این امر، شکیبایی ایرانیان در امور مذهبی بود. کار «بوره» چندان بالا گرفت که «مهد علیا» به او وعده داد که پسر خود ناصرالدین میرزای ولیعهد را برای آموختن زبان فرانسه به او بسپارد و محمدشاه نیز کتباً او را به ادامه این وظیفه تشویق نمود. (۳)

1- Baron de Bode Travels in Luristan. of C.T p.45.

۲- همان مأخذ.

۳- بوره تا سال ۱۲۵۶ در ایران بود و در آن سال با عنوان سفیر فرانسه در بیت المقدس ایران را ترک کرد.

جدال کاتولیک - پروتستان

در شرایطی که ایرانیان مسلمان، با تشویق و حمایت و شکیبایی به کار میسیونرهای مذهبی می‌نگریستند، آنها با خود نساختند و جدال کاتولیک و پروتستان، دشمنی و رقابت میان آنان را رواج داد، و زمینه‌ای برای مداخلات سیاسی فراهم شد.

آنان که برای گسترانیدن مدنیت به میان ترسایان میهن بخت برگشته ما آمده بودند، چنان از مدار مدنیت بیرون افتادند که گوی سبقت را از مشابیهان خود ربودند و آشوریان بیچاره کوه‌نشین را بر سر هیچ و پوچ به جان هم انداختند و بهانه به دسب دو دولت مداخله‌گر روس و انگلیس نیز افتاد و در پرتو آن چه دخالت‌ها که نکردند.^(۱) در این دوره‌ای که برخی آن را سرآغاز آشنایی با مدنیت غربی می‌نامند،^(۲) باید نشانه‌هایی هم از سهم خانواده قائم‌مقام در مساعد ساختن زمینه‌های فرهنگی جست. این رسالت را، میرزا بزرگ قائم‌مقام و پسرش میرزا ابوالقاسم برعهده گرفتند و به‌خوبی از عهده برآمدند.

امروز، برای فردا

آنچه در ایران دوره اول سلطنت قاجارها؛ خواه از نظر سیاسی و خواه از نظر اجتماعی و فرهنگی، به‌وقوع پیوسته است و با واسطه و بلافاصله با وقایعی که در جهان، خاصه در اروپا به‌وقوع پیوسته، بستگی تمام داشته، راه را برای آینده هموار می‌کرده است.

۱- داستانی از مبلغین عیسوی در ایران، در عهد محمدشاه قاجار، عباس افشار آشتیانی، مجله یادگار، سال سوم، شماره ۷۰۶، ص ۶۱ به بعد، برداشت آزاد و نیز ایران در راه‌یابی فرهنگی (۱۸۴۸-۱۸۳۴)، هما ناطق، مرکز چاپ و نشر پیام، لندن، ۱۹۸۸، از ص ۱۸۴ به بعد.

۲- همان کتاب، ص ۶

به اعتبار اسناد دوره قاجار، خاصه رساله‌های برخی از نویسندگان اجتماعی، گزارشهای رسمی، جزوه‌های سیاسی، اندرزنامه‌ها و مدارک مربوط به عرض حالهای مردم، با وجود سلطه بلامنازع استبداد و اصرار در دور نگهداشتن مردم از مسائل سیاسی و اجتماعی، عنصر ترقیخواهی و انتقاد سیاسی و اجتماعی که وسیله صاحبان اندیشه و روشن‌بینان جامعه در گفتارها و نوشته‌ها مطرح می‌شده است، کم‌کم میان مردم جای باز می‌کرده است. در بررسی آثاری که زمینه‌ساز تحركات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی عهد قاجاری است، به رساله‌هایی اشاره شده است که از اندیشه‌های جدید تأثیر پذیرفته و مایه گرفته‌اند. نظام سیاسی را به انتقاد کشیده و در مسائل اجتماعی غور کرده‌اند.^(۱)

الفبای نوجویی

نویسندگان این رساله‌ها اغلب پرورش‌یافتگان اوضاع سیاسی و اجتماعی دوران فتحعلیشاه و محمدشاه هستند و الفبای ترقی‌خواهی و نوجویی را؛ هرچند نارسا و آشفته از این دوران گرفته‌اند.

بدیهی است که روند ترقیخواهی و آزادی‌طلبی و بیزاری از استبداد، تدریجی است و از تحجر و سکون، رو به انتقاد و تمسخر و اعتراض دارد. و همین حرکت تدریجی است که زمینه‌ساز عصیانهای بعدی می‌شود. بنای آن دسته از رساله‌هایی که سالهایی چند پس از دوران فتحعلی‌شاه نوشته شده‌اند، بر «پذیرفن نظام حاکم زمانه و جوهر آن تسلیم و رضاست. هر حرکتی خواه و ناخواه در تضاد وسیع سیاسی و احکام شرعی قرار می‌گیرد. در منطق سیاسی برخی از این اندرزنامه [نویسان]

۱- افکار اجتماعی - سیاسی و اقتصادی در آثار منتشرنشده دوره قاجار. فریدون آدمیت. عدا ناطق، انتشارات آگاه. چاپ اول، ۱۳۵۶، ص ۸۷

مردم رمه است و حکمران پاسبان آن. فرمانروایان دعوب می‌شوند که به داد، گرایند. عدالت مفهومی است ذهنی بدون تعریف دقیق، در واقع دور از عدالت اجتماعی. دادگری از اختیارات حکمران شناخته شده، چه بهتر که مردم از آن رحمت برخوردار باشند.^(۱)

برای اینکه با زمینه‌های موضوعی اندیشه‌های مسلط بر برخی از اصحاب قلم، در مقوله سیاست و اجتماع و مباحث کشورداری، که چونان میراثی از دوران موضوع بررسی ما به عهد ناصرالدین‌شاه رسید و سرانجام به مشروطه‌خواهی پیوست، آشنا شویم، به یکی دو نمونه اشاره می‌کنیم:

حاج محمدحسین نصرالله دماوندی، نویسنده «تحفة الناصریه»، «سلطنه و نوبت را دو نگین یک خاتم» می‌شناسد. به عقیده او «امام و امارت توأم اند که به یک شکم زاده‌اند». پس به زعم او «پیغمبر و سلطان، یکی است» و به همین اعتبار «فرمانروا که اجتهادش به خرد است و عقل اوست که مدرک حسن و قبح اشیاء است»، حق تصرف و اجتهاد دارد و حال آنکه از مجتهدان دینی، حکمرانی بر نیاید.

او که حکمران را «عقل تمام» معرفی می‌کند، مفهوم عدالت را در نابود کردن مخالفان و مجازات‌ها از «لوازم ریاست» می‌شناسد. در منطق او «خون ریختن به قصد دادگری از شرایط مروّت است». او خسرو انوشیروان را از این نظر «عادل» می‌داند که «پیغمبر اسلام» در عهد او متولد شده است.

۱- همان کتاب، ص ۱۲ نویسنده‌گان این گونه رساله‌ها، شاهانی را که به گونه‌ای مشکوک و غیراصیل در تاریخ به عدالت مشهور شده‌اند، به مثابه تجسم عینی عدالت معرفی می‌کنند و در این رهگذر مطالب عجیبی می‌نویسند. مثلاً میرزا موسی ساوجی در رساله «سیاست مدن» که در سال ۱۲۹۶ تحریر یافته می‌نویسد. به دستور خلیفه تازی هارون الرشید، گور خسرو [انوشیروان؟] را شکافتند مگر از دادپروری او [اثری] بیابند. از قضا جسد وی را دیدند تر و تازه. با دو گونه سرخ و افسر پادشاهی بر سر. و بر آن آبدای از قرآن مبین حک شده بود «اندر عدل» (نقل از همان کتاب. همان صفحه).

شاخص شخص ظل‌اللهی

نویسنده دیگر «حاج میرزا محمد نائینی» است. او در رساله «وجوب سلطنت ناصرالدین شاه»، این پادشاه معروف قاجاری را «شاخص شخص ظل‌اللی و ظلّ شاخص سبحانی و از فرایض عینیّه و مفروضات شخصیّه شرعیّه و دول و سلطنت او را مفروضه شرعیّه» می‌داند و لذا «وزارت و امارت و ایالات و جملگی خراج و اخذ وجوهات را که حکومت او مقرر داشته، حلال و طیب می‌شناسد».

نویسنده رساله «مشکوة محمدیه»، الگوی حکمرانی را برای مردم از «حیاب وحش» می‌گیرد و می‌گوید: همچنانکه نوع جانوران را سالاری هست، آدمیان نیز جهت تحصیل مقتضیات و رفع موانع «باید رئیسی داشته باشند که آنها را «تربیب» کند. و تربیت از نظر او «تحمل شرایط سخت» است از جمله: کم خوردن و کم خفن و کشتن لذات نفسانی».

به نظر او شرایط حکمرانی ترساندن قوم است به سختگیری و آزار او اسباب و لوازم و چگونگی سختگیری و آزار را هم معرفی می‌کند: استعمال آلاتی که از آنها اصوات مجهوله غیرمتعارفه صادر شود و، حدّتی در سمع داشته باشد که تغیر در مزاج آورد!!^(۱)

این اندیشه‌ها، با آنچه در اروپای می‌گذشت و آثار آن آهسته آهسته و پنهان و آشکار در شریانه‌های اجتماع ایرانی نفوذ می‌کرد، نبردی فرهنگی - اعتقادی را هم تدارک می‌دید. این همه، عناصری نیرومند از روشنگری را با خود همراه داشت.

دو جنگ ایران با روس - که ما در این کتاب به سبب ربط موضوع به آنها اشاره خواهیم داشت - و اسباب و علل برافروخته شدن آتش آن و پیامدهای سیاسی - اقتصادی و فرهنگی آن، تکانهای شدیدی در اندیشه‌ها را موجب گردید. و روشنگریها کرد و دیدگاههای تازه آفرید. در دوره‌ای کوتاه، بستری از آزادی اندیشه را تدارک دید که در پرتو آن توده‌های ناآگاه، به میدان حرکت‌های اجتماعی کشیده شدند. و در باورهای خود بازنگری کردند. دوره‌ای بود که مردم به خانه‌تکانی فکری ناگزیر شدند.



چند تن از فرزندان فتحعلیشاه
 برگرفته از کتاب: عکسهای قدیمی ایران، قاسم صافی

از مُهرداری تا قائم مقامی

در تسمیه عنوان «میر مُهردار» که عنوان اداری چند تن از اجداد قائم مقام است، دو سبب؛ یکی مُهرداری شاهان صفوی و دیگری وجود مُهر حضرت امام زین العابدین (ع) در این خاندان، ذکر کرده‌اند

میرزا حسن و میرزا حسین، جد پدری و مادری قائم مقام در دولت زندیان از دولتمردان ممتاز بودند. میرزا حسین که شاعر بود و «وفا» تخلص می‌کرد وزیر سه پادشاه از خانهای زند بود. دو برادر، دعوت آغامحمدخان برای قبول شغل اداری را نپذیرفتند. آنها میرزا بزرگ قائم مقام را بجای خود معرفی کردند

لقب قائم مقام را میرزا بزرگ در صدارت میرزا شفیع مازندرانی به دست آورد و از آن پس در خاندان او باقی ماند ...

... برخی از اروپائانی که به ایران آمده‌اند گفته‌اند که اگر مدیریت و قابلیت میرزا عیسی نبود، صدراعظم‌های فتحعلی‌شاه قادر به اداره وظایف خود نبودند ...

او از مخالفان دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران بود و در این زمینه پایداری از خود نشان داد و عده بسیاری را دشمن خود کرد ...
دستگاه میرزا عیسی، که حکم مرکز سیاسی فعال ایران را داشت، برای میرزا ابوالقاسم جوان از کورانهای مهم تجربه بود ...

فصل پنجم

از مُهر داری تا قائم مقامی

خانواده سیاست و فرهنگ

ابوالقاسم قائم مقام در خانواده‌ای سیاست پیشه و فرهنگ پرور پا به عرصه وجود گذاشت و پرورش یافت. آورده‌اند که آغاز خدمات اداری اجداد قائم مقام به عهد سلاطین صفویه می‌رسد. سه نفر از نیاکان او، با نامهای میرابوالخیر، میرابوالفخر و میرابوالفتح، در دربار شاهان این سلسله به «میرمُهردار» شهرت داشته‌اند.^(۱)

۱- در بیشتر منابع مربوط به عهد قاجار به وجود این مُهر در خاندان قائم مقام اشاره شده است. ناظم الاسلام کرمانی در تشریح علت کدورت شیخ فضل الله نوری و سید عبدالله بهبهانی به این مُهر اشاره کرده و می‌نویسد. یکی از موقوفات بزرگ، موقوفه قائم مقامی است که از حاصل این

پیرامون لقب «میرمهردار» گفته‌اند که: احتمالاً مهرداری پادشاهان صفوی، در دربار آنها سمت خاصی بوده است و متصدیان این شغل را «میرمهردار» می‌گفته‌اند. دول‌آبادی می‌گوید: میرابوالفتح در دربار صفوی سمت «مهرداری» داشته است. دیگر اینکه چون مهر حضرت امام زین‌العابدین (ع) در نزد این خانواده بوده است، از این رو به «مهردار» شهرت یافته‌اند. اعتمادالسلطنه نیز به وجود این مهر در خاندان قائم مقام اشاره می‌کند:

حسب منیع و نسب رفیع قائم مقام به حضرت سیدالساجدین «علی‌الامام زین‌العابدین علیه‌السلام» منتهی می‌شود و اصل مهر آن حضرت در خانواده قائم مقام موجود است که مردم محض تیمن و تبرک به آنجا رفته و آن مهر مبارک را بر روی کاغذها زده در منازل خود نگاه داشته، حرز جواد تن می‌دانند و گاهی آن را در آب شسته به بیمار دهند که شفا یابد.^(۱)

از میرزا عیسی تا میرزا عیسی

فرزند میر ابوالفتح، میرمهردار دربار صفوی، میرزاعیسی نام داشت. دو فرزند میرزاعیسی، میرزا حسن و میرزا حسین از دولتمردان شاهان زند بودند. میرزا حسین

→

مهر اشاره کرده و می‌نویسد: یکی از موقوفات بزرگ، موقوفه قائم مقامی است که از حاصل این موقوفه در سال دوهزار تومان باید به عتبات برود و چندهزار تومان هم به مصارف دیگر برسد. این موقوفه با جعبه‌ای که مهر مبارک حضرت سجاد (ع) در آنست، و آن جعبه که مرصع به جواهرات است، در دست اولاد قائم مقام است و خود قائم مقام واقف این موقوفه بوده است (تاریخ بیداری ایرانیان به اهتمام محمد هاشمی کرمانی، ج ۱، ص ۵۴۶). شادروان محمد مشیری موفق به یافتن عکس این مهر شده و آن را در کتاب صدراالتواریخ اعتمادالسلطنه، که به کوشش خود به چاپ رسانیده، منعکس ساخته است (ر.ک: صدراالتواریخ، به اهتمام محمد مشیری، ص ۱۴۷).

از دانشمندان و شاعران بنام آن روزگار بود و «وفا» تخلص می‌کرد. او را میرزا محمد حسین وزیر می‌گفتند، زیرا که وزارت سه پادشاه از سلاطین زند بر عهده او بود. برادرش میرزا حسن معاونت وی را بر عهده داشت.

میرزا حسن دارای پسری شد که او را به نام جدش، میرزا عیسی نامیدند. او که سپس به میرزا بزرگ معروف شد، به فرزند خواندگی عموی خود میرزا حسین وزیر درآمد. میرزا حسین پسر نداشت. هم از این رو او میرزا بزرگ را تحت تربیت و مراقبت قرار داد و تجارب علمی، فرهنگی و سیاسی خود را در اختیارش قرار داد. آنگاه دختر خود را به ازدواج او درآورد. رضاقلی خان هدایت می‌نویسد: میرزا بزرگ سالها در خدمت عم اکرم | میرزا حسین وفا | نایب‌الوزاره بودی. پس از انقراض آن دولت به دربار خان شهید | آغامحمدخان | رسید و به خدمتگزاری اشتغال ورزید.^(۱)

سر هارفورد جونز در یادداشتهای خود از آخرین روزهای زندگی لطفعلی خان زند، به کراب از میرزا بزرگ نام برده است.^(۲)

با سقوط سلسله زندیه، آغامحمدخان قاجار، میرزا حسین وزیر و برادرش را به خدمت دعوت کرد، اما دو برادر؛ که ظاهراً تعلق خاطر شدیدی به شاهان زند داشتند، به بهانه پیری و ناتوانی از قبول کار در دربار خان قاجار، عذر خواستند و بجای خویش، میرزا عیسی را معرفی کردند و خود، با موافقت آغامحمدخان، رخت به عتبات عالیات کشیدند. (استاد بهار می‌نویسد: میرزا عیسی در عتبات از پسر میرزا حسن و دختر میرزا حسین متولد شده، به ایران می‌آید و در خدمت فتحعلیشاه وارد می‌شود.^(۳) که درست به نظر نمی‌رسد.)

بر قدرت و اعتبار این خاندان در سلسله قاجار از این دوران به تدریج افزوده گشت.

۱- روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۱۱۶، چاپ خیام، نقل از صدرالتواریخ، ص ۵۹

۲- آخرین روزهای لطفعلی خان زند، ترجمه هما ناطق و جان گرانی، انتشارات امیرکبیر، چاپ

۳- سبک‌شناسی، ج ۳، ص ۳۳۳

دوم، ۱۳۵۶.

گفتنی است که این خانواده، پیش از این نیز از ملاکین به شمار می‌رفتند. میرزا بزرگ در سلطنت آغامحمدخان و چند سال اول پادشاهی فتحعلیشاه، از پیوستگان دربار در تهران بود. اعتمادالسلطنه می‌نویسد:

در دولت قاجاریه، که حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله [کلانتر]، صدراعظم بود، میرزا بزرگ، قائم مقام او بود و در دستگاه او نیابت صدارت داشت و در جلو می‌نشست و کارها و تحریرات دولتی را صورت می‌داد.^(۱)

کلانتر و میرزا عیسی

سفیر ناپلئون، که در هنگام قتل آغامحمدخان و جلوس فتحعلیشاه برای عقد قرارداد دوستی با شاه قاجار به ایران آمده و به ملاقات کلانتر رفته بود، در خاطرات خود اشاره کرده است که: اگر میرزا بزرگ نمی‌بود، حاجی ابراهیم خان نمی‌توانست کار صدارت کند.^(۲)

منابع ادبی و تاریخی، میرزا بزرگ را «ادیبی بارع و منشیی فاضل» معرفی کرده‌اند. از او چند رساله به نامهای:

۱- اثبات النبوة الخاصة به فارسی

۲- احکام الجهاد و اسباب الرشاد، که رساله‌ایست به فارسی پیرامون جهاد که آن را «جهادیه کبری» نیز می‌گویند.

۱- صدرالتواریخ، ص ۱۴۵

۲- نقل از صدرالتواریخ، ص ۱۴۵ این مطلب دنباله تعریضی است که اعتمادالسلطنه -لا بد به قصد خوشایند دربار قاجار- بر حاجی ابراهیم خان کلانتر وارد آورده و او را به عدم توانایی امور مربوط به سیاست خارجی متهم ساخته است. او می‌گوید. وقتی سفیر ناپلئون به دیدار حاجی رفت و پیام ناپلئون را مطرح ساخت، حاجی «جواب سرسری و عامیانه به سفیر فرانس داده او را بازگردانید. درحالی که می‌باید «اتحاد ایران را با دول خارجه محکم سازد و هر یک از دول را با دیگری رقیب قرار دهد و خود را در میان آسوده و سالم نگاه دارد» (ص ۳۳). این سخن گرچه در اصل درست است ولی انتساب موضوع به فردی چون کلانتر، محل تأمل است.

۳- الجهادیة الصغری. (۱)

پس از قتل هولناک میرزا ابراهیم کلانتر (ذیحجه ۱۲۱۵ هجری) و انتقال صدارت عظمی به میرزاشفیعی بندپی مازندرانی، میرزابزرگ در دولت او نیز صاحب مقام شد. میرزاشفیعی در دوره دوم صدارت خود، میرزابزرگ را به نیابت خود یا به نوشته اعتمادالسلطنه | به‌علب اینکه | لیاقت خدمات بزرگ دولتی پیدا کرده بود به قائم مقام صدراعظم ملقب گردانید. (۲)

پس منصب و عنوان قائم مقامی از این پس باید در خاندان قائم مقام برقرار شده باشد. اما بیشتر منابع تصریح کرده‌اند که پس از انتصاب شاهزاده عباس میرزا به نیابت سلطنت و عزیمت او به آذربایجان، میرزا عیسی با عنوان «قائم مقام صدارت عظمی» همراه او به آن ایالت رفت.

دربار دیگری در تبریز

ضرورت‌های سیاسی، دربار فتحعلیشاه را بر آن داشت، تا دربار دیگری هم در آذربایجان و مرکز آن تبریز مستقر سازد. این ضرورت را، چنانکه در جای دیگر اشاره کردیم، تحركات سیاسی و نظامی همسایگان - روسیه و قشون‌کشیهایش در قفقاز و گرجستان و عثمانی، در مرزهای ایران - به‌وجود آورده بود.

دربار قاجار می‌خواست آذربایجان و مرکز آن تبریز، که نزدیکترین استان به این کانونهای خطر بود، هم از نظر سیاسی و هم از نظر نظامی آماده باشد و تقویب گردد. جیمز موریه می‌نویسد: تبریز در این ایام مرکز حقیقی سیاست ایران به‌شمار می‌رفت. (۳)

۱- ر.ک: الذریعه، ج ۲، ص ۳۹۳، ریحانة الادب، ج ۳ ص ۲۵۵ نقل از لغت‌نامه دهخدا.

۲- سفرنامه جیمز موریه، همان

۳- صدرالتواریخ، ص ۶۰

از این رو عنوان نایب السلطنه به والی آنجا دادند و از آن پس تا پایان سلطنت قاجارها این سنت جاری بود و همواره مقام والی آذربایجان را، ولیعهد برعهده داشت.

همه پادشاهان قاجار، (جز احمدشاه) پیش از آنکه به سلطنت برسند، ایام ولیعهدی خود را در آذربایجان به سر بردند.

اولین والی در این تصمیم‌گیری، عباس میرزا فرزند ۱۱ ساله فتحعلیشاه بود که در سال ۱۲۱۲ به آن دیار اعزام شد^(۱) و میرزا عیسی، یا همان میرزا بزرگ به عنوان قائم مقام صدراعظم، به همراه او به آذربایجان رفت. برخی بر آنند که عنوان قائم مقام از این زمان در این خانواده برقرار گردید.

کارنامه میرزا بزرگ

هدایب، چگونگی خدمت و فعالیت میرزا بزرگ را در تبریز و در دستگاه ولیعهد چنین توصیف می‌کند:

در آن ولایت نظامی نهاد که مافوق آن متصور نه، و نظامی قرار داد که منظم‌تر از آن در ایران سپاهی آراسته نگردیده. مانند بعضی از وزراء، رشوه‌گیر و عشوه‌پذیر نبودی و انجام کار خلاق را به جهت صلاح دوست و رضای خالق می‌نمودی. هر شبی، صفی در خدمتش بار داشته و کار می‌گذرانیدند و احدی بیموقع به محفلش نرفتی و سخنی بی‌وقت در حضرتش نگفتی. اگر فرضاً امری واقع شدی که به عرض آن تعجیل بودی، فوراً بدان پرداختی و عارض را روانه ساختی. در تمام ایام هفته امرای دربار نایب السلطنه بیکار و آسوده بودند و ولی در کار وی تعطیلی روی ندادی احدی از عموم رعایا و برایای

آذربایجان را از وی گله در خاطر و شکوه نیامدی و ابداً جلالت و تکبر و مناعت

بر خود نبستی و مانند صدور فخور، به صدر برننشستی.^(۱)

شخصیت میرزا بزرگ و آگاهی و تسلط او بر امور سیاسی و اجتماعی و قاطعیتش در کار توجه همه را به خود جلب کرده بود و مأمورین سیاسی خارجی را که به ایران می آمدند، تحت تأثیر قرار داده بود. جیمز موریه می نویسد:

میرزا بزرگ وزیر عباس میرزا به نظر من بزرگترین فردی است که من در ایران دیده ام. اگرچه میرزا بزرگ در تبریز اسماً قائم مقام میرزا شفیع صدراعظم بود، ولی زحمات بسیاری از مسائل سیاسی و نظامی این ایام ایران به گردن او بود و آن مرد جلیل در طی جنگهای اول روس و ایران دچار مشکلات بسیار شد.^(۲)

فریزر در سفرنامه دوم خود (معروف به سفر زمستانی) نیز اشاره می کند که: او محرم ترین مشاور ولیعهد و سر رشته حکومت آذربایجان در دسب او بود.^(۳)

لغت «سرباز» و میرزا بزرگ

یک محقق ایرانی نوشته است:

«اصلاحاتی که در زمان عباس میرزا در ارتش ایران و سایر شئون اداری به عمل آمد در اثر تدبیر و توصیه و سفارش این وزیر بود. شالوده ارتش منظم و

۱- هدایت، رضاقلی خان: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۱۱۶، نقل از زیرنویس صدرالتواریخ، ص ۵۹-۶۰. پیرامون عنوان قائم مقامی میرزا بزرگ این توضیح لازم است که: منصب میرزا بزرگ را چنانکه دیدیم قائم مقام صدارت عظمی نوشته است و عنوان صدارت عظمی، خاص صدراعظم کشور بوده است. به نظر می رسد هم چنانکه نایب السلطنه، نیابت شاه را داشته، قائم مقام نیز نیابت صدراعظم را دارا بوده است. موریه می نویسد. میرزا بزرگ در تبریز اسماً قائم مقام میرزا شفیع صدراعظم بود (سفرنامه اول، نقل از امیرکبیر نوشته عباس اقبال، ص ۲۱۱). در عین حال او در تبریز وزارت عباس میرزا را هم برعهده داشته است.

۲- سفرنامه اول. همان صفحه.

۳- سفرنامه فریزر. ترجمه دکتر منوچهر امیری، همان، ص ۱۳۴

برطبق اصول نظام جدید اروپا بر اثر مجاهدتهای او گذارده شد. برای اصلاح احوال قشون آذربایجان و اقتباس اصول نظام لشکری معمول بین اقوام اروپایی از کارشناسان خارجی استفاده کرد. با این تفصیل قوایی در آذربایجان و بعداً در عراق و مازندران تشکیل شد. نظامی آذربایجان را «سرباز» و عراق و مازندران را «جانباز» نامیدند.

همچنین اعزام اولین دسته محصلین به خارج از ایران، به توصیه و انتخاب و دستور میرزابزرگ بود که بار اول ۵ نفر از جوانان تحصیل کرده را به لندن اعزام داشتند.^(۱)

میرزابزرگ در ایام جنگهای ایران و روس تمام مساعی و قابلیت های خود را به سود ایران به کار برد.

میرزابزرگ از مخالفان سرسخت مداخلات روس و انگلیس در امور داخلی ایران بود. در مذاکراتی که بین او و «پولکونیک» فرستاده «تورماسف» (Tormassof) ژنرال معروف روسی در جریان جنگهای ایران و روس، پیرامون مصالحه و ترک مخاصمه صورت گرفت، میرزابزرگ به هیچ وجه زیر بار پیشنهادات مداخله گرانه تورماسف نرفت.^(۲)

میرزابزرگ، در قبال مداخلات انگلیسی ها نیز سدی استوار بود. سرگوراوزلی در گزارش مورخ ۱۰ ژوئیه ۱۸۱۳ به وزیر خارجه انگلیس نوشت: میرزابزرگ وزیر عباس میرزا مشغول عملیاتی بر ضد دولت انگلستان است.^(۳) هم از این رو آنها

۱- محمد مشیری، زیرنویس صدرالتواریخ، ص ۶۰-۶۱

۲- ژنرال روسی می خواست بخشهایی از اراضی قره باغ؛ که قوای روس آنها را تصرف کرده بود، همچنان در تصرف روسیه باقی بماند و نیز از ایران خواسته می شد که پس از مصالحه، قوای روس را که قصد حمله به عثمانی از طریق قارص داشت، یاری دهد. درحالیکه ایران و عثمانی پیمان صلح منعقد ساخته بودند. میرزابزرگ هیچکدام از این شروط را نپذیرفت و لذا مذاکرات ترک مخاصمه بی نتیجه ماند (ر.ک: ناسخ التواریخ، ص ۱۰۴ و نیز اکسیرالتواریخ، ص ۳۴۲)

۳- نقل از ذیل صدرالتواریخ، ص ۶۰

کوشش بسیار در برکناری میرزا بزرگ به کار بردند ولی توفیقی نیافتند. پاکدلی و درستکاری و بی غرضی میرزا عیسی و ایستادگی و تقوای او در برابر رجال فاسد و درباریان آزمند، از یک سو و میهن دوستی و پایداری اش در قبال سلطه جوئیهای بیگانگان، دشمنان قابل توجهی برایش در داخل و خارج به وجود آورد. مراقب او در حفظ خزانه و جلوگیری از چپاول و اسراف و تبذیر، در چشم پاره‌ای از بیگانگانی که به ایران می آمدند، «خست» و «تعدی به خلق» تعبیر شده است. موریس دو کوتز بوئه، ظاهراً به تلقین درباریان می نویسد:

میرزا بزرگ مردیست عظیم الشان و کاردان، گرچه ظاهراً خیلی مقدس است ولی در باطن از اینکه او را درویش می خوانند، متنفر است. به واسطه خست زیاد و تعدی فوق العاده، خلق را از خود بری کرده و از دخالی که در امور ولیعهد دارد، او را دشنام می گویند.^(۱)

شک نیست که دو کوتز بوئه شنیده‌های درباریان را در یاداشتهای خود منعکس کرده است، زیرا او که همراه هیئت روسی به دربار ولیعهد راه یافته و مدتی کوتاه در ایران بوده، فرصت و امکان تماس با مردم عادی را نداشته است. از سویی نظر او، با قضاوتهای دیگر نمایندگان کشورهای اروپایی که از نزدیک با میرزا بزرگ رابطه داشته‌اند، در تضاد است.

عباس میرزا و میرزا بزرگ

چنانکه می دانیم عباس میرزا از برجسته ترین فرزندان فتحعلیشاه بود. روشن اندیشی این شاهزاده و تقوا و پاکدامنی و گرایش او به روابط با دنیای بیرون و

۱- دو کوتز بوئه، موریس. مسافرت به ایران، ترجمه محمود هدایت، انتشارات جاویدان، چاپ اول، ۱۳۵۶، ص ۱۵۹

ترقی و تعالی کشور و دیگر امتیازاتی را که برایش برشمرده‌اند، تحت تعالیم میرزابزرگ به دست آورده‌اند. زیرا چنانکه اشاره کردیم، عباس میرزا در سنین نوجوانی به تبریز رفت. و میرزاعیسی در همان حال که وزیر او بود، مربی و آموزگار او نیز بود و وظیفه تعلیم و تربیتش را بر عهده داشت. این تنها شاهزاده عباس میرزا نبود که از محضر میرزابزرگ دانش‌اندوزی می‌کرد، غالب افرادی که در اطراف دستگاه او بودند، از تعالیم او بهره‌مند می‌شدند و اساساً خانه و دستگاه او، جنبه آموزشگاه و دانشکده داشت. و ما خوب می‌دانیم که امیرکبیر، پرورش یافته این خاندان است.

کورانه‌های تجربه

پس از قتل کلانتر، کار صدارت عظمی به میرزا شفیع مازندرانی محول شد (۱۲۱۵ هـ). دوران صدارت او، مصادف بود با فعال شدن ناگهانی سیاست خارجی ایران. تحرکات و تحریکات روسها در مناطق شمالی ایران در زمان او آغاز شد و سیسیانف بنای اغتشاش را در شهرهای ایرانی قرا باغ و ایروان گذاشت. درگیری روسیه و عثمانی و پیشنهاد مصالحه روسیه با ایران نیز در عهد میرزاشفیعی واقع شد. ما در جای خود به این ماجراها اشاره خواهیم کرد. هم در این ایام (۱۲۲۲ هـ مطابق ۱۸۰۷ م) هیئت اعزامی ناپلئون به سرپرستی ژنرال گاردان وارد ایران شده بود. عهدشکنی انگلیسی‌ها، در امداد فتحعلیشاه در برابر خطر اولیه، شاه ایران را متوجه فرانسه و ناپلئون ساخته بود.

بین ایران و عثمانی، بر سر تحریکات پاشاهای بغداد و سختگیری با زوآر ایرانی، اختلاف حاصل شده بود و نمایندگان دو طرف به گفتگو با یکدیگر پرداخته بودند. تحریکات انگلیسی‌ها و سرگوراوزولی برای آشفتن روابط ایران و فرانسه شدت گرفته بود و او می‌کوشید که بین ایران و روسیه صلح برقرار سازد.

دربار ایران با امید به پشتیبانی ناپلئون مایل به ادامه جنگ با روسیه بود. اینها و بسیاری مسائل دیگر دوره صدارت میرزا شفیع را به یکی از دوره‌های فعال و پرهیجان سیاسی تبدیل ساخته بود. و این‌همه برای قائم مقام جوان، که به اسعادت پدر به مرکز سیاسی ایران راه یافته بود، منشاء تجارب ارزنده سیاسی و اجتماعی و کورانهای تجربه بود.

کودکی و جوانی

کودکی و نوجوانی ابوالقاسم قائم مقام، در یادگیری از محضر پدر و مادری که خود تربیت یافته محیطی فرهنگی بودند، سپری شد. از همان آغاز جوانی در امور دیوانی، الفبای سیاست و اداره امور دولتی را فراگرفت

از همان آغاز، پرمایگی استعداد او، شگفتی‌ها آفرید و داستانها پیرامون خود پراکند، که برخی را اغراق آمیز توصیف کرده‌اند، اما گفته‌اند که حقیقت داشته است ...

با مرگ برادر، وظیفه پیشکاری یا وزارت نایب السلطنه بر عهده قائم مقام جوان که اینک در سی و سومین بهار زندگی خود بود محول شد. و اندکی بعد که میرزا بزرگ درگذشت، کرسی قائم مقامی را به او سپردند، اما او یازده سال بود که بر اثر ضعف و پیری پدر، شغل او را اداره می‌کرد ...

اداره خانواده، که این زمان تعداد آنها فزونی یافته بود، بر عهده ابوالقاسم قرار گرفت، اما او به پشتوانه مرتبت پدر و موقعیت ممتاز خود در دربار، اندوهی از بابت اعاشه آنها نداشت ...

فصل ششم

کودکی و جوانی

مرگ کریم خان، ولادت قائم مقام

قائم مقام، در رساله «شمایل خاقان» نام خود را این گونه آورده است: بنده
آثم جانی ابوالقاسم حسینی فراهانی.^(۱) پیرامون تولد و دوران کودکی و جوانی
قائم مقام فراهانی، شرح نسبتاً طولانی از سوی حاجی میرزا یحیی دولت آبادی
برجای مانده است، که به «خطابه دولت آبادی» مشهور شده است.

۱- شمایل خاقان، نقل از مجموعه منشآت قائم مقام فراهانی، به کوشش سید بدرالدین یغمایی،
انتشارات شرق، چاپ اول ۱۳۶۶، ص ۳۷۱

بموجب این خطابه، ابوالقاسم قائم مقام در سال ۱۱۹۳ هـ درست در سالی که کریم خان زند درگذشت، در «هزاوه» فراهان اراک تولد یافته است. پدر او میرزا عیسی، مشهور به میرزا بزرگ و مادرش دختر میرزا محمد حسین وزیر بودند. دولت آبادی پیرامون محیط کودکی ابوالقاسم، پس از تولدش می گوید:

این فرزند در دامن مادری تربیت یافت که از طرف پدر و شوهر، به مخزن علم و ادب اتصال داشت. تا به سن تحصیلی رسید و به ترتیب آن عصر پس از آموختن خواندن و نوشتن فارسی، به تحصیل صرف و نحو و منطق و معانی بیان و عروض و لغت عرب و عرفان و حکمت الهی و طبیعی و ریاضی و کلام و تفسیر و اخلاق پرداخت و در بسیاری از فنون، مخصوصاً املاء و انشاء فارسی و عربی و حسن خط و سیاق از همگان گوی سبقت ربود.^(۱)

میرزا بزرگ از دختر عموی خود، غیر از ابوالقاسم دو پسر دیگر به نامهای میرزا حسن و میرزا معصوم داشت. میرزا معصوم شاعر بود و «محیط» تخلص می کرد، میرزا حسن پیشکار و وزیر نایب السلطنه عباس میرزا بود. او که فرزند ارشد پدر بود در سال ۱۲۲۶ ق در تبریز درگذشت.^(۲)

همسر دیگر میرزا بزرگ، زنی از اهالی تبریز بود. این زن یک پسر بنام میرزا موسی و یک دختر برای میرزا بزرگ به وجود آورد.

گفتیم که به روایت اعتماد السلطنه، میرزا بزرگ در صدارت میرزا ابراهیم کلانتر، از دولتمردان موثر و منشیان صاحب مقام بود. طبیعی است که او فرزند پر استعداد خود را نیز در این دستگاه به کار گیرد. اعتماد السلطنه نوشته است:

۱- حاجی میرزا یحیی دولت آبادی. خطابه، نقل از: قائم مقام در اثبید زمان، بهرام فلسفی، کتاب آفرین، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۳۰۶

۲- محمد حسن خان اعتماد السلطنه؛ صدرالتواریخ، باهتمام محمد مشیری، انتشارات وحید، ۱۳۴۹، ص ۱۱۷

میرزا ابوالقاسم قائم مقام در بدو امر بنا به وساطت پدرش در دستگاه حاجی ابراهیم خان بود، که منشآت دولتی را او می نگاشت و بدو به شفاعت و تقویت حاجی ابراهیم خان در سلک خدمتگزاران دیوان درآمده، رفته رفته به آن همه مقامات رسید.^(۱)

ابوالقاسم در دیوان انشاء و رسایل دستگاه کلانتر چنان استعداد شگفتی از خود نشان داد که حیرت همه را برانگیخت و پیرامون خود داستانها بر زبانها انداخت. اعمادالسلطنه می نویسد:

هنرها و چابکی از او به ظهور رسیده است که حمل بر اغراق می شود ولی حقیقت داشته است، چون آن حکایات به اختلاف روایات شنیده می شود، از نوشتن آن صرف نظر می کنیم.^(۲)

روزهای خوشبختی خانواده

سجایای اخلاقی میرزا بزرگ و تسلط او بر اداره امور، اعم از خدمات دیوانی و مسائل خانوادگی پرتوی درخشان از خوشبختی بر خانواده افشانده بود. ابوالقاسم قائم مقام در رساله شکوائیه خود از این دوران خویش، چنین یاد می کند:

ما در این موقع با پدرمان ده نفر می شدیم و مانند عقد ثریا بودیم که او واسطه العقد ما بود. بعضی بر سر املاک می رفتیم و بعضی در پایتخت بودیم و بعضی نزد عباس میرزا می ماندیم. به طوری که اگر یکی از ما می خوابید، دیگری بیدار بود و اگر یکی غایب می شد، دیگری حضور داشت. زندگانی ما بسیار شیرین و گوارا می گذشت و ما در راه آسایش خلق و بسط عدالت می کوشیدیم مالیات را تعدیل کردیم و از هر کس آن مقدار مالیات می گرفتیم که بر او تحمیل نمی شد.^(۳)

۲- صدرالتواریخ، ص ۱۴۵

۱- صدرالتواریخ، ص ۱۴۵

۳- نقل از: باقر قائم مقامی، قائم مقام در جهان ادب و سیاست، شرکت سهامی چاپ کتاب،

۱۳۲۰، ص ۲۰

قائم مقام تا سال ۱۲۲۶ ه. ق در تهران به خدمات دیوانی اشتغال داشت و در این سال، به علتی که خواهیم نوشت به دستور پدر به تبریز احضار شد. او در این ایام سی و سه ساله بود.

مرگ پیشکار

در ایامی که میرزا بزرگ، منصب قائم مقامی صدارت عظمی را برعهده داشت، مقام پیشکاری نایب السلطنه را برای فرزند بزرگ خود «میرزا حسن» از دربار گرفته بود. خدمت میرزا حسن در این شغل، متأسفانه بیش از یک سال نپایید و او درگذشت و با مرگ خود، پدر پیر و والامقام خود را داغدار ساخت (دوم محرم ۱۲۲۶ ه. ق).

از تهران به تبریز

با مرگ میرزا حسن، پیشکاری یا وزارت ولیعهد و دیگر وظایف میرزا حسن می باید به ابوالقاسم محول گردد. بنابراین او به دستور پدر از تهران به تبریز فراخوانده شد و با فرمان دولتی به شغل برادر منصوب گشت. ابوالقاسم، در این مقام به سرعت لیاقت و استعداد خود را نشان داد. دولت آبادی می گوید:

میرزا ابوالقاسم وزیر به دستور پدر مشغول رتق و فتق امور آذربایجان شد و در سفر و حضر ملازمت خدمت عباس میرزای نایب السلطنه بود و به او تقریب تام یافت.^(۱)

غروب میرزا بزرگ

میرزا بزرگ به تدریج قوای جسمانی خود را از دست می داد و پیری و ضعف بر او مستولی می شد. نوشته اند که مرگ میرزا حسن نیز، که میرزا تعلق خاطر شدیدی به

او داشت، در از پا انداختن او، نقش مهمی داشت. چشمانش آب آورده، بر ضعف بینایی او افزوده بود. برای خواندن، یا نوشتن نامه‌ها و دستورات دیوانی، از وجود منشی‌ها و به ویژه میرزاتقی‌خان فراهانی (امیرکبیر بعدی) استفاده می‌کرد.^(۱) این همه میرزابزرگ را به آستانه مرگ کشاند و او در ۲۵ ذی‌قعدة سال ۱۲۳۷ هـ. ق درگذشت.^(۲) علت مرگ او را ابتلاء به وبا هم ذکر کرده‌اند.^(۳)

اندوه مرگ پدر

یازده سال بود که میرزابزرگ دخالت مستقیم در کارها نداشت و ابوالقاسم قائم‌مقام امور سیاسی و نظامی کشور را که به‌طور عمده در دستگاه عباس‌میرزا جریان داشت، اداره می‌کرد، اما همواره از نظر مشورتی آن پیر پر تجربه و دل‌آگاه استفاده می‌کرد. از سوی دیگر، به تعبیر دولت‌آبادی:

وجود آن پیر روشن‌ضمیر در همان گوشه‌انزوا برای دل‌گرمی این پهلوان میدان ادب و سیاست تأثیر عظیم داشت. و او با وجود پدر خود را جوان می‌پنداشت.^(۴)

تأثیر مرگ میرزابزرگ، بر قائم‌مقام، از شرحی که در این زمینه نوشته، بخوبی هویداست. قائم‌مقام در رساله شکوائیه‌ای که به زبان عربی نوشته، با دریغ و اندوهی

۱- تاریخ وفات میرزابزرگ از صدرالتواریخ، ص ۱۱۹ گرفته شده است.

۲- در ارتباط با ضعف بینایی میرزابزرگ داستان جالبی از قول دکتر قاسم غنی نقل شده است: چون چشمان میرزابزرگ در آخر عمر آب آورده و خیلی کم‌نور شده بود، در امور رسایل از میرزاتقی‌خان که خانه‌زاد و محرم بود، کمک می‌گرفت. بدین معنی که مضمون نامه‌ها را خود انشاء می‌کرد و میرزاتقی می‌نوشت. در آن زمان رسم بر این بود که منشیان در حضور مخدوم، ابستاده، کاغذ می‌نوشتند. میرزاتقی نیز می‌بایست به‌همین شیوه رفتار کند، اما او از ضعف چشم میرزابزرگ سوء استفاده و جسارت کرده، می‌نشست و انجام خدمت می‌نمود. تا اینکه یکی از ملازمان این مطلب را نهانی به میرزابزرگ خبر داد. او بر میرزاتقی خشم گرفت و دستور تنبیه او را داد (امیرکبیر و ایران، زیرنویس ص ۲۹).

۳- صدرالتواریخ، ص ۶۱

۴- خطابه دولت‌آبادی، همانجا، ص ۳۰۸

دردناک از احوال پدر و رنجهایی که بر او رفته، یاد می‌کند:

در این احوال روزگار بر ما حسد برد و به ما زوال رسانید و بر پدر مـ
مرارتهای بسیار و مصیبت‌باری پی‌درپی وارد شد. اکثر اولاد او مردند و خرمی
شاخه‌های او به پژمردگی مبدل گشت، سال به سال و ماه به ماه و روز به روز کار
ما رو به سستی نهاد، تا آنکه پدر از دست ما رفت و اندوه فقدان او برای ما مانند
اندوه فقدان جوانی بود و ای‌کاش هزار جوان را فدای جان آن پیر کرده
بودیم. (۱)

مشکلات مرگ پدر

قائم مقام خود در بازتاب مرگ پدر در زندگی خانواده، می‌نویسد:

پدر من مرد و از کلیه فرزندان وی فقط یک نفر که سن وی هنوز از بیست
نگذشته بود، برای من باقی ماند و من میان دشمنان تنها ماندم. وقتی پدر من
مرد، نان‌خوار زیادی از وی باقی ماند و من که از حقوق خدمت پدر آگاه بودم، بر
جان و مال آنها نمی‌اندیشیدم. (۲)

۱- خطابه دُست‌آبادی، همانجا، ص ۳۰۸

۲- رساله شکوائیه قائم مقام (به عربی) نقل از: باقر قائم مقامی. قائم مقام در چهار ادب
سیاست. شرکت سهامی چاپ کتاب. ۱۳۲۰. ص ۲۰۰



عباس میرزا در سن ۲۵ سالگی

در خلوت قائم مقام

بلند بالا. قیافه خوش، پیکره درشت، چشمهای برآمده؛ با بینایی محدود و مایل به کبودی، ریش انبوه و بلند توصیف مشترکی است که از سیمای ظاهری قائم مقام در کتابها و گزارشها آورده‌اند ...

فریزر نوشته است که: مجبور بود کاغذ را تا نزدیک بینی خود بیاورد و آن را در محور بینایی خود حرکت دهد. او این کار را با سرعتی شگفت‌آور و به چالاکی دختر شیردوشی که بخواهد ظرفی سرشیر بگیرد، انجام می‌داد ...

... قائم مقام از پنج همسر خود، هفت فرزند داشت. گویا قائم مقام از استعداد و قدرت یادگیری پسران خود راضی نبوده است، خاصه هنگامی که آنان را با شاگرد نامدار خود میرزاتقی خان امیرکبیر مقایسه می‌کرده است، افسوس می‌خورده است ...

قائم مقام از تشریفات و تکلفات معمول میان درباریان بیزاری نشان می‌داد یا حداقل نسبت به آن بی‌اعتنا بود. فریزر از ملاقات خود با او در سفر خراسان خاطرات جالبی نقل می‌کند ...

اطلاعات و قابلیت نظامی این شخصیت فرهنگی و دیوانی، حیرت وقایع نگاران را برانگیخته است. فریزر می‌گوید: فرمانهای او چنان صریح و روشن بود که گفתי در تمام عمر خود ژنرال آجودان بوده است ...

فصل هفتم

در خلوت قائم مقام

چهره قائم مقام

دولت آبادی سیمای ظاهری میرزا ابوالقاسم را چنین تصویر می کند:

میرزا ابوالقاسم شخصی متوسط القامه و خوش قیافه بود با صورت نیکو،

پیشانی گشاد و چشمهای گیرنده مایل به کبودی و محاسن بلند به عادت وقت

و به مضمون: الناس علی دین ملوکهم^(۱).

نواده قائم مقام هیئت و منظر نیای خود را بدینگونه توصیف کرده است:

۱- خطابه ص ۳۰۶ تعریض دولت آبادی به ریش فتحعلیشاه است.

قائم مقام مردی بلندبالا و تنومند و سمین | سنگین جثه | و بطین | با شکم

برآمده | و با پیشانی گشاده بوده است. (۱)

در منابع اروپایی نیز به درشتی اندام قائم مقام اشاره شده است. جیمز بیلی فریزر انگلیسی، که با قائم مقام، در آستانه ولیعهدی محمدشاه در خراسان دیدار کرده، به «ظاهر خشن و ثقیل» او اشاره می‌کند. (۲) قائم مقام دارای چشمهایی برجسته و اندکی برآمده، با حالتی نیم‌بسته بوده است. و با بینایی محدود و علت نزدیک‌بینی نیز دچار بوده است. این بیماری وی را ناچار می‌ساخته که هنگام مطالعه، نامه یا کاغذ را تا حوالی بینی خود به چشم نزدیک کند. فریزر می‌گوید «یکی را از دیگری از فاصله دو یاردی [تقریباً دو متری] نمی‌تواند تشخیص بدهد. (۳)

با وجود این ضعف بینایی، او کارهای مطالعاتی خود را چنان با ظرافت و چالاکی انجام می‌داده که حیرت فریزر را برانگیخته است:

یک دنیا نامه بود که وی می‌بایست بخواند و بنویسد و بفرستد و دیدن این کار عجیب و غریب بود، زیرا که هرچند به‌عبارت نزدیک‌بینی مجبور بود که کاغذ را تا نزدیک بینی خود بیاورد آن را در محور بینایی خود حرکت می‌داد و در ضمن مطالب آن را استنباط می‌کرد، با سرعتی سخت شگفت‌آور، درست مانند دختر شیردوش زیرکی که بخواهد ظرفی سرشیر بگیرد. (۴)

همسران و فرزندان

در شرح زندگی خصوصی قائم مقام نوشته‌اند که او در طول حیات خود پنج همسر اختیار کرده است. این پنج زن، چنین معرفی شده‌اند:

۱- عبدالوهاب حسینی فراهانی قائم مقامی، مقدمه دیوان، ص ۵۹

۲- سفرنامه فریزر، ص ۲۷۶ ۳- همان.

۴- سفرنامه فریزر، ص ۲۸۱

گوهر ملک خانم، معروف به شاه بی بی، دختر نهم فتحعلیشاه. این خانم خواهر تنی عباس میرزا بوده است. و ظاهراً در سال ۱۳۴۰ یا ۱۳۴۱ ه. ق، هنگام تبعید یا پس از بازگشت به تبریز با وی ازدواج کرده است.^(۱) این زن، فرزندی برای قائم مقام نیاورده است.

همسر بعدی قائم مقام - که زن اول او بوده، خواهر میرزا حسن مستوفی الممالک آشتیانی بوده است. از این زن، سه فرزند، یک پسر و دو دختر داشته است.^(۲)

همسر سوم او، دختر یکی از بزرگان گرجستان بود. این خانم گرجی برای قام مقام دو پسر به دنیا آورد.

چهارمین زن قائم مقام دختر مردی یهود بود که به دین اسلام درآمده بود. از این همسر نیز پسری به وجود آمد.

- از مشخصات آخرین همسر او اطلاعات زیادی در منابع تاریخی داده نشده است. این خانم ناشناس برای قائم مقام دو دختر به وجود آورده است.

قائم مقام از پنج همسر خود، هفت فرزند؛ چهار دختر و سه پسر داشته است. پسران او، چنانکه در جای دیگر اشاره شده، تا پایان سلطنت محمدشاه و صدارت میرزا آغاسی مغضوب و مطرود بودند و پس از آن به تدریج مصدر خدماتی در دستگاههای دولتی شدند. از سه پسر او، که میرزا محمد، میرزا علی و میرزا ابوالحسن نام داشته اند، میرزا علی را قائم مقام سوم نامیده اند.^(۳) نوشته اند که پسران قائم مقام در علم و فضل و حسن خط شهرت داشته اند.^(۴)

۱- دکتر باستانی پاریزی، حماسه کویر، ص ۶۶۰

۲- عبدالوهاب قائم مقامی می نویسد که: از این همسر فقط دو دختر داشته است. برخی از منابع این خانم را دختر مستوفی الممالک دانسته اند. (ر.ک: مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی، ص ۲۱۵).

۳- برگرفته از: دیوان، ص ۶۳-۶۲ و آشنایی با قائم مقام، ص ۴۱.

۴- قائم مقام در آئینه زمان، ص ۲۵۳

با این همه به نظر می‌رسد که قائم مقام از پسران خود و استعداد آنها در یادگیری راضی نبوده است. خاصه هنگامی که آنان را با شاگرد نامدارش میرزاتقی خان امیرکبیر مقایسه می‌کرده، از کودنی و کم استعدادی آنها افسوس می‌خورده است. او در نامه شیوایی که برای برادرزاده اش میرزا اسحق نوشته، ضمن ستایش بسیار از تیزهوشی و قابلیت و دانش میرزاتقی خان، می‌نویسد: جهالت [میرزا] محمد روحم را آزرده می‌دارد. و چند سطر پایین تر می‌گوید: «از محمد و علی مأیوسم، تو اگر مرد میدانی دستی از آستین بیرون آر و قلم کربلایی بچه [منظور میرزاتقی خان] را از میان بردار».^(۱) در نامه دیگری، خطاب به پسرش نوشته است:

پسرم، نور بصرم، من از تو غافل نیستم، تو چرا از خود غافل؟ گشت باغ و سیر راغ شیوه درویشان است، نه عادت بی‌ریشان، سیاحت امردان [پسران جوان و زیبا] با رندان، رسم لوندان است نه مردان. هرگاه در این ایام جوانی که بهار زندگانی است، دل صنوبری را به نور معرفت زنده کردی مردی، والا به جهالت مُردی.^(۲)

دختران قائم مقام

یکی از چهار دختر او، مریم خانم زنی شاعر و اهل ادب بوده است. در تذکرها از او با نام «حاجیه مریم خانم» یاد شده است. از قول اعتمادالسلطنه نوشته‌اند:

در زمانی که خاندان قائم مقام مغضوب محمدشاه بودند، مریم خانم قصیده‌ای سرود و نزد شاه فرستاد که سبب بخشش و نجات آنان گردید.^(۳)

قطعه شعر زیر از مریم خانم در تذکرها آورده شده است:

۱- امیرکبیر و ایران، ص ۳۱-۳۰
 ۲- منشآت، همان، ص ۱۴۹
 ۳- محمدحسن رجبی (مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی، از آنجا تا مشروطه، انتشارات سروش چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۲۶۵)

تا که توانی به جهان راست باش راه روان را نزنند کج نهاد.
معتقد مردم دنیا مباش آه از این مردم کج اعتقاد.^(۱)

گلایه از شاهزاده خانم

او از یکی از همسرانش نیز سخت ناراضی بوده است. این معنی را از نامه‌ای که جزو «منشآت» او خطاب به «شاهزاده خانم» نوشته است، می‌توان دریافت. در این نامه شیوا و زیبا قائم مقام از این زن، چنین یاد می‌کند:

امان است در این سر پیری و آخر عمر، به یک پیره‌زنی گرفتارم بدگو،
بدخو، بدخواه، جان‌کاه، شایسته هزار انکار و اکراه:

نقره اندوده به نقد دغل عنبر آمیخته به گند بغل
همه عیبهاش را می‌دانم و بدکاریهایش را علانیه می‌بینم و دائم در این
اندیشه و تدبیرم که شاید نقصی جویم و کناری گیرم، اما هر قدر بیشتر در
خلاصی می‌کوشم بدتر به بند بلاش می‌افتم:

متفق می‌شوم که دل ندهم معتقد می‌شوم دگر بارش
بدخوئی است که مثل خود ندارد، جادوئی است که فیل شاه را می‌غلطاند،
خودساز و اصول‌باز، و زبان‌آور ظریف، در همه فن حریف...^(۲)

از فحوای این نامه برمی‌آید که این خانم احتمالاً همان «گوهر ملک خانم» دختر فتحعلیشاه است. وگرنه چگونه ممکن است مردی چون قائم مقام، این همه عجز و ناتوانی از خود نشان دهد: بیه‌دنباله این نامه شیرین توجه کنید:

۱- برای آگاهی بیشتر از زندگی مریم خانم، ر.ک: پرده‌نشینان سخنگوی، آریانا، سال دهم، ش ۶،
از رابعه تا پروین، ص ۲۱۱، خیرات حسان، ج ۳، ص ۱۹۷، الذریعه، ج ۹ ص ۱۰۳۲.
۲- منشآت، همان، ص ۱۵۴

نواب مستطاب شاهزاده اکرم طهماسب میرزا از حقیقت ماجرا اطلاع دارند و چندین بار در خدمت سراسر سعادت ایشان شور و صلاح چاکرانه عاجزانه کردم که دل بر فراق نهم و او را طلاق دهم، اذن و اجازت ندادند. ملاحظه رأی جهان آرای ولیعهد روحی فداه را فرمودند. در آلاچیق سرخس و صحرای جام و زیر کرسی تربت، هر چه عجز و اصرار کردم منع و انکار کردند. ترسیدم این فقرات را دیگری به عرض شما برساند، خود سبقت نمودم. (۱)

قائم مقام در نامه‌ای خطاب به همین گوهر ملک خانم، نوشته است:

دیشب اینجا نبودید، اوقات بر من تلخ بود همه کاذبهایی که نواب نایب السلطنه، فرمایش کرده بودند ننوشته ماند. نه خواب کردم نه کار اقامتک آمد. پیشکش را خواسته بودند، اما او نفهمیده بود که همان قالی و ترشی و دوشاب و سوغات ولایت را باید فرستاد، یا قالی و باجاقلی | نوعی مسکوک طلای عثمانی | را بهتر دانسته‌اید؟ هر کدام را که مناسب دانید، حاضر و موجود است. اما نمی‌دانم جواب نایب السلطنه را امروز چه بگویم که دیشب از دست شما هیچ کار از پیشم نرفته ... مشکل که امروز هم کاری نتوانم کرد چرا که بالفعل مدهوش و گیجم. آه از دست تو، آه از دست تو

در ابتدای این نامه قائم مقام ابیاتی چند قصیده گونه در تغزل نوشته و در مدح عباس میرزا خاتمه داده و در پایان نامه نیز سه تکبیت شعر آورده که مضمون آنها بیشتر گلایه است تا عشق ورزی. آن سه بیت اینها هستند:

دیدي چگونه ما را بگذاشتي و رفتي

بی‌موجبی دل از ما برداشتي و رفتي

آخر ای بی‌رحم سنگین دل، به یاران این کنند؟

دوستان، بی‌موجبی با دوستداران این کنند؟

ای پادشه خوبان، داد از غم تنهایی

دل بی‌تو به جان آمد، وقت است که باز آیی. (۲)

خواهر قائم مقام

جا دارد که از خواهر قائم مقام نیز یاد کنیم. نام او را «تاجماه بیگم» نوشته و زنی نیکوکار معرفی کرده‌اند. آقابزرگ تهرانی او را از مهمترین وقف‌کنندگان کتاب به کتابخانه آستان قدس رضوی معرفی کرده است.^(۱)

مرگ وی در سال ۱۲۸۲ قمری اتفاق افتاده است.

در چادر کوچک

زندگی ساده او نیز اروپائیان را تحت تأثیر قرار داده است. او از تشریفات و تکلفات معمول میان درباریان و دولتمردان بیزاری نشان می‌داده، یا حداقل نسبت به آن بی‌اعتنا بوده است. فریزر مشاهدات خود را هنگام ملاقات با او در سفر خراسان بدین گونه آورده است:

وزیر در چادری کوچک و مستطیل مسکن گزیده بود که در بنگال «روتی» (Routee) خوانده می‌شود. هنگامی که ورود من اعلام شد، بی‌هیچ تشریفات تا درخیمه آمد و دستم را گرفت و به داخل برد. در آنجا کسی جز یک دو منشی و دو سه شخص مانند «غلامها» که به ظاهر منتظر ارجاع اوامر بودند، وجود نداشت. برای کسانی که با دیدن جزئیات امور با مهابت دیوانی در انگلستان یا هندوستان عادت کرده باشند، چیزی شگفت‌آورتر از این نیست که بیایند و ببینند که امور دیوانی با چه سادگی در دفتر کار یا چادر فلان وزیر ایرانی برگزار می‌شود.^(۲)

۱- الذریعه، ج ۳، ص ۴۳۳ نقل از مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی، ص ۵۱

۲- سفرنامه فریزر، ص ۲۷۷-۲۷۸.

چشم بر کاغذ و شمع

جیمز فریزر صحنه‌ای از حالت قائم مقام را هنگام کار شرح می‌دهد که بسیار جالب است و نشان می‌دهد که او چگونه وجود خود را بی‌هیچ تکلفی در راه ایفای وظایف دیوانی فرسوده می‌ساخته است:

دستور شام داد، اما وزیر از غذا خوردن پوزش خواست و گفت که حالش خوب نیست و خیلی کارها دارد که باید انجام دهد. پس در خلال این احوال که ما مشغول ارضای اشتهاهای خود بودیم - و از آن من سخب تیز شده بود - آن جناب خود را سرگرم نوشتن کرده بود و روی زمین دراز کشیده و سینه‌اش را روی بالش نهاده و چشمانش را به کاغذ و شمع نزدیک کرده بود. عاقبت برخاست. پیدا بود که سخب خسته شده بود - متوجه شدم که فردا سفری خسته کننده در پیش دارد. اما او با تبسمی بی‌حال گفت: خواب! چطور بخوابم، امشب آسایش ندارم. هنگامی که از نزد او بیرون آمدم ساعت ۱۲ شب بود و قرار بود که آنها ساعت چهار صبح حرکت کنند. قائم مقام را ترک گفتم درحالی که متقاعد شده بودم که لیاقت و شایستگی آن مرد اندک نیست. (۱)

استعداد نظامی

با آنکه قائم مقام، شخصیتی فرهنگی و مردی اهل دیوان و سیاست پیشه بوده است، مع هذا در امور نظامی و لشکری استعدادی چشمگیر داشته است. در گزارشهای وقایع نگاران به موارد متعددی اشاره شده که طی آنها قائم مقام فرماندهی سپاهیان دولتی را در معرکه‌های جنگی برعهده داشته است. در سفر عباس میرزا

برای سرکوبی عصیانگران در یزد و کرمان، و به‌ویژه خراسان، قائم مقام مشارکت نظامی فعالی داشته است. پس از مرگ عباس میرزا این تکالیف را با دقت و حساسیت بیشتری انجام داده است.

در اشاره به استعداد نظامی قائم مقام، نوشته‌های فریزر نشان می‌دهد که او فرماندهی سپاه‌یانی را که در خراسان در رکاب ولیعهد و محمد میرزا بوده‌اند، برعهده داشته است. نیز در این نوشته بر نبوغ نظامی قائم مقام تأکید شده است: او فرمان حرکت صبح روز بعد را به قشون صادر کرده بود. و این قوا، صرف‌نظر از همراهان شاهزاده و خود او عبارت بود از فوجی از گارد روسی و شش عراده توپ، با دسته‌ای سوار و فرمانهای او چنان صریح و روشن بود که گفتمی در تمام عمر خود ژنرال آجودان بوده است.^(۱)

در توجه ویژه‌ای که ولیعهد و میرزا بزرگ در نوسازی و آراستن و تجهیز ارتش ایران با معیارهای ارتشهای اروپایی داشته‌اند، فکر و نظر قائم مقام نیز دخالت بسیار داشته است.

از مساعی او پس از جنگهای دوره اول ایران و روس، در بالا بردن قدرت جنگی سپاهیان ایران در این کتاب اشاراتی رفته است. از شعرهایش برمی‌آید که همواره از کاستیهای نظامی ایران و فقر و ناچیزی سازوبرگ سربازان ایران دچار اندوه بوده و حسرت می‌خورده است. مساعی او در تجهیز ارتش آذربایجان نمونه‌وار است. او خود در قصیده‌ای از سربازان و قشون آذربایجان با تفاخر یاد کرده است:

ز سربازان آتشباز خصم اندازِ تبریزی
هزاران عرضچی در هر گذر از هر کران دارم
همه جزّاره‌ها در چنگ و آتشپاره‌ها در جنگ
که پیش حمله‌شان، پولاد را چون پرنیان دارم

از چشم بیگانگان

تماشای قائم مقام از لایه‌های نوشته‌های بیگانگان نیز جالب است. سرسخت‌ترین دشمنان او، فرستادگان استعمار انگلیس بودند. نفرتی که آنها نسبت به او در نوشته‌ها و گزارشهای خود بازتاب داده‌اند نشان می‌دهد که او تا چه حد در برابر هدفهای استعماری و شیطانی آنها مقاومت و پایداری نشان می‌داده است. جیمز بیلی فریزر در سفرنامه‌های خود، هرچه دشنام در چنته داشته، نثار قائم مقام کرده و گزارشهای دروغ درباره او داده است. در کتاب معروف به «سفر زمستانی»، ضمن اینکه به ناروا او را متهم می‌سازد که مشوق عباس میرزا در حمله به هرات بوده است، وی را «جاه طلب و حریص و آزمند» معرفی می‌کند. این دایه مهربانتر از مادر می‌نویسد:

[عباس میرزا] پندها و نظرهای مشورتی وزیرش قائم مقام را که ناشی از جاه طلبی و حرص و آز او بود، به نصایح سودمندتر دوستان انگلیسی خود برتری بخشید.^(۱)

همین انگلیسی، در چند سطر پائین‌تر، او را «وزیری فاقد ثبات قدم و شهامت شخصی» می‌شناساند^(۲) و در تناقض‌گویی آشکاری در صفحه بعد به شهرت او در «لیاقت وزیرکی» تأکید می‌کند و می‌گوید:

قائم مقام به زیرکی و لیاقت مشهور است، اما متکبر و مغرور و نسبت به کوچکترین مداخله دیگران حسود است.^(۳)

۱- جیمز بیلی فریزر: سفرنامه معروف به سفر زمستانی، ص ۱۳۳ این انگلیسی دروغزن که این همه اهانت به قائم مقام روا می‌دارد، در وصف نوکر سرسپرده انگلیس میرزا ابوالحسن شیرازی سر از پا نمی‌شناسد. «او را پیرمرد محترمی که وفادارترین دوست ما است و هر قدر که وطن پرست‌ترین فرد ایرانی بخواهد، صد روس است» می‌ستاید (ص ۱۰۸-۱۰۷).

۲- همان، ص ۱۳۴.

۳- همان، ص ۱۳۴.

علت خشم و کینه تیزی انگلیسی‌ها از قائم‌مقام را در سطور این کتاب دریافته‌ایم. در اینجا به سخن استاد دکتر نوایی در سبب‌یابی نفرت بیگانگان از قائم‌مقام اشاره می‌کنیم:

از خصوصیات قائم‌مقام ایستادگی شدید و لجوجانه او در مقابل زیاده‌طلبی‌ها و سودجوئیهای خارجیان بود. وی در مقابل عشوه و رشوه خارجیان هرگز تسلیم نشده و حتی به قیمت جان، منافع و مصالح کشور و وطن خود را به بیگانگان واگذار نکرده است.^(۱)

بدخو، خشن و سختگیر

یکی از گره‌گاههای بررسی زندگی قائم‌مقام، پیرامون ویژگیهای اخلاقی و رفتار او با دیگران است.

برخی از منابع، حتی مآخذ خودی کوشیده‌اند قائم‌مقام را مردی متکبر، جاه‌طلب، عصبی مزاج و نسبت به زیردستان، خشن و بدخو و سختگیر معرفی کنند. عباس اقبال آشتیانی در جزو اتهامات ناروایی که به قائم‌مقام وارد می‌کند، وی را به «مسامحه و سخت‌گیری در رساندن حق سربازان و شاهزادگان» متهم می‌سازد.^(۲) استاد دکتر نوایی - لابد به اعتبار نوشته اقبال آشتیانی - وزیر بزرگ را «مردی زودخشم و خودپسند و مغرور و سنگدل و متفرعن و بدزبان» می‌شناساند.^(۳)

گفتنی است که در نوشته‌های وقایع‌نگاران قاجاری، خاصه دشمنان قائم‌مقام مثل: شاهزاده جهانگیرمیرزا مولف تاریخ نو، شاهزاده اعتضادالسلطنه نویسنده اکسیرالتواریخ، لسان‌الملک سپهر مولف ناسخ‌التواریخ، درج چنین توصیفات قابل

۱- ایران و جهان، ص ۳۲۹-۳۳۰

۲- عباس اقبال: میرزا تقی‌خان امیرکبیر، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۸۰

۳- ایران و جهان، ج ۲، ص ۳۳۶

درک است. آیا اعتبار اتهامات عباس اقبال و استاد دکتر نوایی متکی به این نوشته‌هاست، یا گزارش‌های دیگر را هم دیده‌اند؟ جیمز فریزر دشمن انگلیسی قائم مقام شرحی در مورد چگونگی رفتار قائم مقام با کارکنان زیردست و سربازان نوشته است که با نوشته‌های اقبال و نوایی، در تضادی آشکار است:

در این میان انبوهی از مردان [به چادر قائم مقام] آمدند. یکی می‌گفت که یابویش لنگ است و نمی‌تواند یابوی دیگری به دست آورد. دومی می‌خواست بداند که پول علیق و کاه را از کجا باید بگیرد، سومی شترانی برای حمل خیمه می‌خواست. چهارمی به زین اسب احتیاج داشت و غیره و غیره. به تمام این اشخاص پس از بذل توجه لازم جوابی داده می‌شد. سپس نوبت یک دنیا شکایت کردن این و آن شد. یکی می‌گفت که محصول نارس او را غلامان شاهزاده برای تهیه علیق اسب‌ها بریده و برده‌اند، دیگری می‌گفت که یکی از سوارها اسب او را برده و خود او را سخت کتک زده است. دیگری می‌گفت که به زن و عائله او بی‌احترامی کرده و خودش را به بریدن گوش تهدید کرده‌اند. من از مشاهده توجه قطع‌نشده‌ی -اگر نه خوش‌خلقی- که وزیر آزار دیده در استماع این جزئیات پایان‌ناپذیر نشان می‌داد، متحیر بودم که چگونه ممکن است کسی که بار کار مملکتی را به دوش دارد به خود اجازه دهد که شکایتهای جزئی و مودی دیگران او را گیج و حیران کند.^(۱)

وقتی فریزر شگفتی خود را از این همه شکیبایی و تحمل قائم مقام، به نزد وی به زبان می‌آورد، مرد بزرگ از روی تأسف سری تکان می‌دهد و خیلی ساده جواب می‌دهد که:

بله این چیزهای کوچک، خیلی بیشتر از چیزهای بزرگ اوقات آدم را تلخ می‌کند.^(۲)

داستان رمضان بیک

فریزر به داستان دیگری که در همین لحظه اتفاق افتاده اشاره می‌کند که بسیار جذاب و پرکشش است و حکایت از لطافت روح و درعین حال تدبیر و درایت قائم مقام دارد:

درست در همین موقع، کسی از رفتار یکی از پیشخدمتهای شاهزاده شکایت کرد و گفت که او مقداری از محصول ده را برای اسب خود درو کرده است. وزیر، مقصر را احضار کرد که جوانی خوب و جدی بود و دستور داد که او را [کتک] بزنند. این کار چنانکه من شنیدم انجام گرفت. و دوباره جوان را به حضور وزیر آوردند. هنگامی که او وارد شد، آن مرد بزرگ روی به من نمود و به سخنانش چنین ادامه داد: «شما می‌بینید که من گاهی مجبورم سر یک نفر پیشخدمت دوست را بشکنم تا بتوانم بقیه را اصلاح کنم.»

در این اثنا نظر خود را بسوی مرد رنج‌دیده معطوف کرد و گفت: بیا جلو رمضان بیک. او آمد و در برابر وزیر زانو زد و این، دو گوش آن را گرفت و به چهره خود نزدیک کرد و با دو مشت، آهسته بر گونه‌هایش نواخت و با صدای آهسته چیزی در گوش او گفت و بار دیگر او را جلو کشید و گردنش را بوسید و گفت: حالا برو پی کارت و دیگر از این کارها نکن.»

این درست مانند این بود که من بابایی را دیده باشم که با یکی از پسر بچه‌هایش که شیطنت کرده، چنین رفتاری می‌کند. این مرد بزرگ بدینگونه به اعمال نوعی حق پدرسالاری در مورد کسی که در ادای وظیفه مرتکب تقصیر شده بود، می‌پردازد.^(۱)

برای آگاهی از روح متعالی و منش فرهنگی و روحانی قائم مقام و اثبات نادرستی

آن همه اتهامی که در زمینه غرور و تکبر بر او وارد می‌آورند، بررسی آثار و اندیشه‌های او، بهترین و درست‌ترین منابع است. متأسفانه چنین امکانی در این کتاب نیست. تنها به‌عنوان نمونه به یک مورد اشاره می‌کنیم.

از قائم مقام نامه‌ای باقی مانده است که خطاب به برادرزاده‌اش میرزا اسحق نوشته است. او در این نامه، ضمن اینکه شادی و حیرت و تحسین زایدالوصف خود را از پیشرفت‌های کربلائی تقی، یا همان میرزا تقی خان امیرکبیر، بر قلم جاری ساخته است، از تعریض و کنایه‌ای که کربلائی تقی در حق او کرده، شرمی توأم با تحسین و بزرگواری ابراز کرده است. می‌نویسد:

از بابت نفرستادن قلمتراش تقاضایی، قدری دماغش سوخته بود
به‌بین چه تنبیهی از من کرده است. عجب‌تر اینکه بقال نشده، ترازو زنی
آموخته این پسر خیلی ترقیات دارد و قوانین بزرگ به‌روزگار می‌گذارد، باش
تا صبح دولتش بدمد.^(۱)

دکتر آدمیت در تفسیر نتایج تاریخی این نامه، از جمله به آزادمنشی و بزرگواری قائم مقام اشاره می‌کند و می‌گوید: وزیر مقتدری که همه اطرافیان‌ش از او باک داشتند، عار ندارد که بگوید: بین پسر کربلائی قربان چه تنبیهی از من کرده است. این حد آزادمنشی انسانی و بزرگواری مخدومی نسبت به دست‌پرورده خود را می‌رساند و نیز از نظر کیفیت رابطه قائم مقام با متعلقانش بسیار بامعنی است.^(۲)

پرورش یافتگان قائم مقام

تربیت و آموزش، از سنت‌های ویژه خاندان قائم مقام بود. چنانکه اشاره کردیم، میرزا بزرگ قائم مقام سمت مربی گروهی از شاهزادگان و از جمله عباس میرزا نایب السلطنه را بر عهده داشت. بسیاری از منشیان و مستوفیان و مردم اهل آشتیان

که در دستگاه عباس میرزا خدمات دیوانی می کردند، از تربیت یافتگان خاندان قائم مقام بودند. میرزا ابوالقاسم خود آموزگار و تربیت کننده فرزندان و ولیعهد عباس میرزا بود.

قائم مقامها - پدر و پسر - مراقبت و کوششی خاص در تربیت شاگردان خود مبذول می داشتند. از شخصیت های نامداری که میرزا ابوالقاسم قائم مقام دل در تربیت او بسته بود، چنانکه می دانیم میرزا تقی خان امیرکبیر بود. اعتمادالسلطنه در «خوابنامه» خود از زبان امیرکبیر می نویسد:

میرزا ابوالقاسم قائم مقام در تعلیم و مشق و خط من مواظبتی به کمال داشت. (۱)

قائم مقام از پیشرف «کربلایی تقی» یا همان امیرکبیر بعدی دچار شگفتی و حیرت بوده و همواره نزد خاص و عام از تحسین و تکریم و تشویق او باز نمی ایستاده است تا جایی که او را نسبت به فرزندان خود برتری می داده است. دکتر فریدون آدمیت در بیان جامعیت تعلیمات قائم مقام؛ به ویژه در مورد امیرکبیر می نویسد:

قائم مقام فقط به درس فارسی و عربی و مشق خط میرزا تقی نمی پرداخت؛ عمده تر از آن به نمو شخصیت و پرورش استقلال فکر و منش او توجه داشت. (۲)

داستانهایی از قائم مقام

عنصر توجه و علاقه نسلهای تاریخی به زندگی شخصیتهای بزرگ و نامدار، که به صورت داستانها و افسانهها در کتابها و خاطرهها و سینهها باقی میماند از واقعیتهای مهم و قابل اعتنا در تاریخ و فرهنگ ملتهاست ...

داستانی در قدرت حافظه قائم مقام گفتهاند که: قصیده بلند شاعری را در مدح پدر، همان بار اول که شنید، حفظ کرد و سپس مدعی شد که این قصیده را او سروده و شاعر، آنرا به نام خود آورده است ...

محمدشاه خواجه سیاه و بی ادبی را، نزد قائم مقام فرستاد تا به بهانه آوردن پیغامی، در غذا خوردن با او شریک شود. وقتی فرمان برقراری سیصد تومان مقرری را درباره حاجی میرزا آغاسی دید، گفت ...

خوشر آن باشد که سرّ دلبران

گفته آید در حدیب دیگران

| مولوی |

فصل هشتم

داستانهایی از قائم مقام

زندگی بزرگان در افسانه‌ها

پیرامون زندگی قائم مقام نیز همچون دیگر شخصیت‌های بزرگ و نامور تاریخ داستانها و حکایت‌ها پرداخته‌اند. برخی از این داستانها از زندگی عملی آنها برگرفته شده و اصالت تاریخی دارند. و در حقیقت پاره‌ای نیز ممکن است تردید وجود داشته باشد. در هر دو صورت آنچه واقعی است عنصر توجه و علاقه نسلهای تاریخی به زندگی این گروه از افراد جامعه است. در مورد قائم مقام؛ با آن زندگی پر فراز و نشیب و

با آن همه شگفتی و نادره‌ای که با خلقت او درآمیخته بوده، طبعاً داستانهای بسیار می‌باید به وجود آمده باشد.

گفتنی است که داستانهای منتسب به قائم مقام؛ نه در کتابهای افسانه و حکایات خیال‌پردازانه، بلکه در متن‌های جدی تاریخی آورده شده است. بسیاری از این حکایات در فصول مختلف این کتاب، برحسب موضوع و مقام آمده‌اند. به چند داستان مستقل در این فصل اشاره می‌کنیم.

شعر از من است

اعتمادالسلطنه، آنگاه که می‌خواهد از هوش و حدت ذهن قائم مقام سخن بگوید، داستان شیرینی نقل می‌کند:

چنین حکایت کنند که وقتی نزد پدرش نشسته بود، مرحوم میرزا حسن، قصیده‌ای در مدح میرزا بزرگ قائم مقام اول، انشا کرده بود به نزد او آورد و خواند و مطلوب واقع شد. میرزا بزرگ روی خود را به میرزا ابوالقاسم قائم مقام کرده، محض تشویق بطور توبیخ می‌گوید: این طور باید کار کرد و خود را با کمال ساخت. قائم مقام در آن عالم جوانی می‌گوید که: این قصیده از من است که انشا کرده‌ام، نسخه به دست او افتاده و به اسم خود می‌خواند. میرزا حسن تحاشی می‌کند. میرزا ابوالقاسم ادعا می‌کند که: من آن را از بر می‌خوانم. در همان یک دفعه استماع، تمام قصیده را از بر می‌خواند و هیچ تغییر کلمه نمی‌دهد. بعد میرزا حسن قسم یاد می‌کند که من دیشب این قصیده را ساخته‌ام. آخر الامر معلوم می‌شود که میرزا حسن در قول خود صادق بوده و قائم مقام در استماع خود، آن اشعار را ضبط خاطر کرده است.^(۱)

رقم گمشده

داستان دیگری از آمادگی ذهن و قدرت حافظه قائم مقام که از سوی اعتمادالسلطنه روایت شده است، مربوط به امور مالی و محاسباتی دیوان اسب. محاسب و سررشته دار دیوان صورتی از محاسبات دیوانی تهیه کرده بود ولی ظاهراً رقمی از ارقام از قلم افتاده بود و حساب، به اصطلاح حسابداران «نمی خواند». حسابدار مدتی وقت صرف پیدا کردن اشتباه کرد و چون موفق نشد، موضوع را با قائم مقام در میان گذاشت. او به اتکاء ذهن و حافظه خود به نوشتن ارقام پرداخت و چون صورت او را با اسناد و دفاتر مطابقت کردند، کوچکترین اختلافی در میان نبود و آن رقم از قلم افتاده نیز در صورت تنظیمی او یافت شد.^(۱)

اعتمادالسلطنه داستانهای دیگری نظیر مرد باغبان و بیست تومان پولی که محمدشاه به او پرداخت ولی قائم مقام آن را پس گرفت. یا داستان میهمانی محمدشاه در خراسان و خودداری قائم مقام از فرستادن خورش و خوردنی، آورده اسب که ما در جای دیگر کتاب آنها را ذکر کرده ایم. هم چنین داستان مخالفت قائم مقام با جنگ دوم ایران و روس در حضور فتحعلیشاه که به آن نیز اشاره شده است.

داستان خواجه سیاه

می گویند قائم مقام در خوردن غذا، نوعی وسواس داشته است، کمتر با دیگران غذای خورده است. این عادت وزیر بزرگ، درباریان را حساس و عادتش را بازند آنها ساخته بود. شاید به وسوسه درباریان و دشمنان قائم مقام یا به پیروی از هوس، محمدشاه بر آن شد تا صدراعظم را آزار دهد. به روایت اعتمادالسلطنه:

وقتی شاهنشاه غازی خواجه سیاهی را که قباحت منظر و وقاحت حنجر
 [چهره‌ای زشت و صدایی ناهنجار] داشت به بهانه‌ای نزد قائم مقام فرستادند
 که در سر نهار او حاضر و پیغام مخصوص شاهانه را تبلیغ نماید. آن خواجه
 سیاه به امر شاهنشاه به مجلس خاص قائم مقام درآمد و در سر غذا نشست.
 چون محترم بود ناچار به خوردن غذا مشغول شد و در وسط غذا خوردن آن
 سیاه به قائم مقام گفت: چرا آنقدر بد غذا می‌خورید، دل مرا به هم زدید!!
 این بگفت و از مجلس بیرون شد. ولی قائم مقام نتوانست که او را در آن
 مقام که رسول شاه بود، اذیتی رساند. از کيفر او صرف نظر نمود.^(۱)

پولی برای حاجی میرزا آغاسی

قائم مقام در پرداخت مستمری‌ها و حقوق‌های غیر لازم به افرادی که نه تنها
 تکالیف و وظایف حساس و مهمی نداشتند، بلکه به نوعی طفیلی و سربار نظام اداری
 مملکت بودند، سخت حساس بود. با اینکه می‌دانست این رسم و شیوه، دشمنان
 بسیاری در میان درباریان و اهل دیوان برایش فراهم می‌کند، ولی او این دشمنی‌ها را
 بر خود می‌خريد تا به خزانه مملکت، در آن شرایط حساس تاریخی، آسیب و نقصانی
 وارد نگردد. در این زمینه، قائم مقام برای هیچکس؛ حتی شاه، استثنا قایل نبود.
 رضاقلی میرزا قاجار در سفرنامه خود داستان جالبی ذکر کرده است:

روزی محمدشاه امر فرمودند که رقم سیصد تومان وظیفه به اسم جناب
 میرزا آغاسی از دفترخانه بگذرد. رقم را نوشتند. به نظر قائم مقام که رسید، مهر
 آن را برداشت و رقم را پاره کرد و گفت: با سیصد تومانی که به میرزا آغاسی
 دیوانه می‌دهید می‌توان سی نفر سرباز گرفت.^(۲)

۱- صدرالتواریخ، ص ۱۴۳

۲- سفرنامه رضاقلی میرزا قاجار، نقل از آسیای هفت سگ، ص ۳۳۱

داستان رساله عروض

می‌دانیم که قائم مقام رساله‌ای در علم عروض، در قلمرو شعر نوشته است که ناتمام مانده است. در باب چگونگی تألیف این رساله، استاد بهار نوشته است:

بیچاره قائم مقام را با شاهزادگان خردسال، در مسئله‌ای از مسائل عروضی بحث روی داد. حصرات بر وی اعتراض کرده، غوغا راه انداخته بودند و از این و آن بر صحت ادعای خود و بطلان مدعای او استفتاها نموده و محضرها ساخته بودند. لذا قائم مقام رساله‌ای در عروض، ضمن عریضه‌ای به ولیعهد تألیف کرد ولی ناتمام ماند.^(۱)

او به این داستان در تمثیلات رساله عروضیه خود اشاره کرده است:

تصدیق طایفه متعلمان بر کمال فضل معلم چنانست که مجتهدی از ائمه جماعت را سلسله اجازت منتهی به مأموم گردد و جناب شیخ از عوام شهر بر ثبوت فضایل و اجتهاد خود در مسائل فتوی کند و امضا ستاند. عرض عرفان و افضال نزد صبیان و اطفال نیز به عینها مثل اسب تازی و نیزه بازی حق نظر مافی در مدرسه چهارباغ اصفهانست و تصدیق شجاع خواستن از طلاب رشت و مازندران.^(۲)

۱- سبک‌شناسی، ج ۳، ص ۳۶۳

۲- نقل از سبک‌شناسی، ج ۳، ص ۳۶۳-۳۶۲ قائم مقام در ایام معزولی به عادت پدر خرد هفته‌ای یکبار جهت سرکشی دروس شاهزادگان به مکتب‌خانه می‌رفت. روزی در تفتیح شعری گفتگو به میان آمد. امیرزادگان به قائم مقام ایراد گرفته و قول حاجی میرزا آغاسی را ترجیح داده بودند (منشآت قائم مقام فراهانی، سید بدرالدین یغمایی، ص ۳۴۷).

فرهنگ و قائم مقام

وقتی با سیمای فرهنگی قائم مقام آشنا می شویم، افسوس می خوریم که چرا این شخصیت توانا و کم نظیر در تاریخ ادب فارسی، آلوده و سرانجام قربانی دنیای پرترفند سیاست شد...

برای سهولت در بررسی شخصیت فرهنگی قائم مقام، باید تواناییها و تأثیرگذاریهای او را در ابعاد مختلف؛ شعر، نثر و نوآوریهای دسته بندی کرد...

قائم مقام نیز مانند اغلب رجال و بزرگان ایران شعر هم می سرود. در تحلیل های ادبی جدید بهایی را که به نثر او داده اند، به شعرش نداده اند

شعر و نثر، هر دو ابزار دست و اسلحه نبرد قائم مقام بوده اند و در سیاست و اجتماع آنها را به کار برده است. شعر قائم مقام در مجموع، شعر اجتماعی و سیاسی است. اجتماعیات او بر دیگر جنبه ها غلبه دارد...

استفاده وسیع از حربه طنز و هزل در آثار نظم و نثر قائم مقام چشمگیر است. قائم مقام را در نثر، اعتباری بیشتر از شعر است. او را سیدالمرسلین و خداوند انشای فارسی خوانده اند و با صاحب بن عباد و قابوس و شمشیر، برابر نهاده اند...

فصل نهم

فرهنگ و قائم مقام

ابوالقاسم قائم مقام، در جهان دانش و فرهنگ، جایگاهی به مراتب بالاتر و والاتر از دنیای سیاست دارد. گرد آمدن این همه استعداد و نبوغ و استیلا در گستره هنر شعر و نثر در وجود کسی که تا چشم باز کرده سر و کارش با وادی هفت توی سیاست، آن هم در دشوارترین و بغرنج ترین دوران تاریخ بوده است، به راستی شگفت آور است. وقتی با سیمای فرهنگی قائم مقام روبه رو می شویم افسوس می خوریم که چرا این شخصیت توانا و کم نظیر در تاریخ ادب فارسی، آلوده و سرانجام قربانی دنیای پرترفند سیاست شد.

به توانایی و بلندمرتبگی قائم مقام در این زمینه، دوست و دشمن، یکسان به دیده احترام و اعجاب نگریسته‌اند. همه آنها که از فحش و ناسزا و تهمت در حق او، در ارتباط با مسائل سیاسی کوتاه نیامده‌اند، وقتی به شخصیت فرهنگی او برخوردند، جز تحسین و آفرین، حرف دیگری نداشته‌اند. اعتضادالسلطنه، پس از آن همه اهانب و دشنام و تهمب در حق قائم مقام، با اینکه از فرط کینه کوشش دارد حداقل کلمات و ساده‌ترین بیان را در توصیف شخصیت او به کار ببرد، باز نوشته است:

قائم مقام در فنون عربیت استاد و اقسام خط را مضبوط تحریر می نمود و در

انشاء عربی و فارسی در عصر خود بی نظیر بود و شعر را هم بد نمی گفت. (۱)

رضاقلی خان هدایت در توصیف مرتب علمی قائم مقام، در مقایسه‌ای با پدرش میرزا عیسی می گوید:

پس از پدر، ز پدر درگذشت در گیتی

چنانکه نام نکو، در گذشتش از گردن

ز بعد «عیسی» آمد بلی «ابوالقاسم»

به معجزات و کرامات جمله زوافزون (۲)

برای سهولت در بررسی شخصیت فرهنگی قائم مقام، باید تواناییها و تأثیرگذاریهای او را در ابعاد مختلف موضوعی، دسته بندی کرد. بدیهی است که این کار، ظرف و زمان جداگانه می طلبد. در این کتاب، اشارات کوتاهی به دستاوردهای قائم مقام در شعر، نثر، و نوآوریهای هنری او خواهد شد.

قائم مقام و شعر

متون عهد قاجار قدرت قائم مقام را در شعر فارسی و عربی ستوده‌اند. در

۱- اکسیر التواریخ، ص ۳۹۸

۲- روضة الصفاى ناصرى، نقل از صدرالتواریخ، ص ۱۴۰.

صدرالتواریخ گفته شده: در نظم و نثر عرب و عجم به طوری احاطه داشت که محتاج به توصیف نیست.^(۱) وحید دستگردی او را در شعر تازی و پارسی، تالی متنبی و انوری شناخته است.^(۲)

اما در تحلیل های ادبی جدید، بهایی را که به نثر قائم مقام داده اند، به شعرش نداده اند. استاد بهار نوشته است که «قائم مقام در شعر نیز قدرتی دارد».^(۳) اعتضادالسلطنه گفته است که شعر را هم بد نمی گفت. یحیی آرین پور می نویسد: شاعری، کار قائم مقام نبوده و ما او را به شاعری نمی شناسیم.^(۴)

این نظر آرین پور نیز حقیقت دارد که «قائم مقام نیز مانند غالب رجال و بزرگان ایران، گاه به گاه شعر هم می سروده»^(۵) اما واقعیت این است که شعر نیز همچون نثر، ابزار دست و اسلحه نبرد قائم مقام بوده اند. تسلط او در این زمینه از بسیاری از دست اندرکاران شعر، که به شاعری شهرت یافته اند، بیشتر است. او که در ادب فارسی و عرب، به تصدیق همه، استاد بوده است ضوابط فنی و بدیعی را با قدرت و استیلای تمام در شعرش به کار گرفته است. و از این جنبه با قوی ترین شاعران کلاسیک ایران، هم عرض است.

تغزلات و عاشقانه هایش - هرچند اندک - نیز از همان رنگ و بوی آشنا و حال و هوا و لطف و صفای شعر تغزلی کلاسیک برخوردار است. اما در مجموع، شعر قائم مقام، شعر اجتماعی و سیاسی است، و از لحاظ مضمون، اجتماعیات بر دیگر جنبه ها غلبه تام دارد. و هم به این اعتبار است که می گوئیم او از شعر به مثابه اسلحه ای در کارزار سیاست استفاده می کند. این ویژگی، شعر قائم مقام را از شعر معاصرانش ممتاز می کند. یحیی آرین پور در اشاره به این ویژگی می نویسد:

۱- همان، ص ۱۴۴
 ۲- مقدمه دیوان، ص ۳
 ۳- سبک شناسی، ج ۳، ص ۳۴۹
 ۴- از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۷۴
 ۵- همان.

اهمیت شعر قائم مقام در این است که وی بر خلاف معاصران خود، که هیچگونه اشاره‌ای به حوادث زمان خود نمی‌کنند، در بعضی از این اشعار از وقایع و پیشامدهای روز سخن می‌دارد.^(۱)

در مدحیه‌های او، که به سیاق قصاید کهن پارسی و بیشتر در مدح عباس میرزای ولیعهد سروده شده‌اند، محور اصلی مضمون بر مسائل سیاسی و اجتماعی روز و هشدار و توجه دادن به خطرات و آفاتی است که کشور و سلطنت را تهدید می‌کند. در یکی از اینگونه قصاید در اشاره به خطر تجاوز روسیه تزاری گفته است:

نه مگر ننگ بود اینکه به ملک اسلام

روس رو کرده چو کرکس به هوای جیف اسب...

لیک درنده چو ذئب است و به کین کرده کمین

نه گله محترم است و نه رمه مکتف اسب

در همین قصیده، پس از اشاره به موقعیت حساس کشور، به صراحت ولیعهد را از پرداختن به لهو و لعب و خوشگذرانی، و غفلت از تکالیف و مسئولیتهای خویش برحذر می‌دارد:

شاهدان گرچه لطیفند و ظریفند، ولی

این نه هنگام لطایف، نه مقام ظرف است...

گرگ با گله قرین است، چه جای طرب است؟

کفر را رخنه به دین است، چه جای شعف است؟

راستی اینکه نه دیندار و نه دولت خواه است

هر که امروز به تعطیل و کسل، متصف اسب

زانکه از کشور اسلام کنون چندین شهر

به ستم مغتصب است و به جفا معتسف است

در تمامی این قصیده نسبتاً بلند، جز چند بیت اول، به مسائل سیاسی و اجتماعی روز پرداخته شده است. یکجا به ولخرجی‌ها و ریخت‌وپاشهای ولیعهد، در شرایطی که خزانه کشور تهی است، اعتراض می‌کند:

دسب شاه آن کند امروز که عالم گویند

بالله این بذل و سخا نیست که بذر و سرف اسب.^(۱)

در قطعه بلند دیگری، که ظاهراً هنگام عزیمت به طهران برای ملاقات شاه و تقدیم گزارش از اوضاع آذربایجان سروده شده، و خطاب به ولیعهد است، به نکات مهمی از نارسائیها و نابه‌سامانیها اشاره می‌کند:

این نیز یقین است که دارای جهان را

از رزم تو و بزم تو زین بنده سئوالست

پاسخ چه دهم دادگرا؛ خود تو بفرمای

زین بنده چه زیبنده بجز صدق مقالست؟

از جیش تو و عیش تو گر پرسد، گویم:

شه دشمن مال است و سپه دشمن مالست...

جز آنکه در این ملک، مگر خون فقیران

بر هر که ز جا جَست و جفا جُست، حلالست^(۲)

قائم مقام در این قطعه نیز از بخششهای بیجا و ریخت‌وپاشهای ناسزای ولیعهد

گلایه دارد و با طنز و تمسخر می‌گوید:

این بخشش بیحد را، حدّی بنه آخر جود تو مگر جود خدای متعالس؟!

سپس تصریح می‌کند که اگر پول، ریگ بیابان هم بود کسی آن را بدین گونه به دور

۱- مثالهای شعری از دیوان قائم مقام چاپ وحید دستگردی گرفته شده است.

۲- همان.

نمی ریخت. او سپس به مسئولیت خود اشاره می کند و می گوید اگر روزی به هر صورت پای حساب و کتاب به میان آید، دشمنان و حسودان این همه را به پای من خواهند نوشت:

روزی که به حکم تو و من، مدعیان را
دیوان جدل، نسخه میدان جدالست
کتاب ترا فکر حساب است و کتابست
حساد مرا مکر و فساد است و خیالست^(۱)
در قصیده دیگر به وعظ السلاطینی که بی داشتن مایه علمی و صدق و تقوای
صافی، شخصی چون او را هدف تهمت و افترا قرار می دهند، اعتراض می کند:
آن زاهد ظالم که به ما زهد فروشد
گرگيست که امروز بدین گله شبانست
خود را همه دان دید و مرا هیچ ندان، گفت
اما نه چنینم من و او هم نه چنانست
گر زرق و فسونست مرا و راست حق، اما
من بر حقم، ار کار به نطق است و بیانس...
آن کافر کوفی که مرا صوفی خوانده است،
خود صاحب شغل و عملِ شمر و سنانست
بالله که حسینی نبود، ورنه در این عصر
بس شمر و سنا است، که با سیف و سنانست
در دنباله همین ابیات او به سیادت خود اشاره می کند و می گوید: اگر امروز،
حسین (ع) نیست، فرزندان او گرفتار دشمنان کوفی مسلک است:

۱- مثالهای شعر، همه از دیوان شعر قائم مقام گرفته شده است.

گر نیست حسین (ع)، اینک فرزند حسین است

کز فتنه این فرقه کوفی، به فغانست^(۱)

طنز و هزل در شعر قائم مقام

ما فقط سه قصیده قائم مقام را برای بیان غلبه اجتماعیات و سیاسیات بر شعرش مورد بررسی قرار دادیم. این ویژگی چنانکه اشاره شد تقریباً بر تمامی آثار منظوم او پرتو افکنده است.

نکته چشمگیر دیگر در شعرهای اجتماعی - سیاسی قائم مقام، استفاده وسیع وی از حربه طنز و هزل است. این اسلحه را قائم مقام کمابیش در منشآت خود نیز به کار می برد. نمونه های شعری متعدد از کاربرد این شیوه را می توان نشان داد، و ما تنها به یکی دو مورد اشاره می کنیم.

یکی از این نمونه ها، قصیده ای است بسیار معروف در هجو الهیارخان آصف الدوله، جاسوس و سرسپرده انگلیس و دشمن قائم مقام به مطلع: بگریز به هنگام، که هنگام گریز است. این قصیده را قائم مقام به خاطر فرار آصف الدوله از صحنه جنگ تبریز، که در این کتاب به آن اشاره شده، سروده است. زبان قائم مقام در این هجویه، تند و قاطع است و شعرش از کنایه و تمسخری که حدی در دشنام دارد، سرشار است. (ما در جای دیگر به ابیاتی از این قصیده اشاره کرده ایم و تکرار آن را ضروری نمی دانیم).

در قطعه دیگری که احتمال داده اند در نکوهش حاجی میرزا آغاسی سروده است، قائم مقام زبان تیز و هزل گوی خود را به کار انداخته است. مطلع این قطعه، که به صورت ضرب المثل شعری درآمده، این است:

۱- ظاهراً این قصیده را در ایام برکناری و اوج تجاوزات مأموران حکومتی و دشمنان به خانواده و زندگی اش سروده است:

یک طایفه سادات حسینی را امسال نه خورد و نه خوابست و نه آبست و نه نانست
سی روز بود روزه به هر سال و در این سال روز و شب ما، جمله چو روز رمضانست ...

صوفی چه بلایی تو، که این رشته تسبیح
از دسب تو سوراخ به سوراخ گریزد^(۱)
ابیاتی چند از این شعر انتقادی چنین است:
حرف از دهن تست کز اینسان بجهد تیز
یا تیز که از معدۀ نفاخ گریزد
آنکو به تو همسایه شود در چمن خلد
از جنب و از چشمۀ نضاح گریزد...
در مذهب من از سگ گر باشد کمتر
شیری که چو گاوش بزند شاخ، گریزد
در شعر دیگری، آنگاه که حاج حیدر علیخان شیرازی، مهرداد ولیعهد را معروض
هجو قرار می دهد، از ایراد دشنامهای تلخ و نسب های تند در حقش کوتاه نمی آید.
شعر، خطاب به ولیعهد است:
اگر از تخم اسلاف خود است این ناخلف، لاشک
ز بیخ مرده شو، شاخی که روید، شاخ غم باشد
از آن دم کاین جهود بدقدم را بسط ید دادی
ترا زحم پیایی، درد و محن دم به دم باشد...
بیا این سفله را هالک کن و دستور مالک کن
که نحسی در سقر، خوشتر که سعدی در سقم باشد...
سپید نر که داری، با سیاه ماده سودا کن
که باجی خوش قدم، بهتر ز حاجی بدقم باشد...^(۲)

۱- در دیوان قائم مقام، چاپ وحید. بجای صوفی، «زاهد» آمده است. اگر آنچنان که گفتند هدف او در این شعر، حاجی میرزا آغاسی باشد، پس «صوفی» درست تر است. زیرا چنانکه می دانیم، حاجی را صوفی می شناسد.

۲- قطعه دیگری هم در هجو این حیدر علیخان در دیوان قائم مقام هست با مطلع خسروا جز دل من بنده خود قابل نیست؛ در این شعر نیز حملات تندی به این مرد کرده است.

از این دست اشعار انتقادی، قطعه‌ای که در هجو حاکم عراق (اراک) سروده و ما قبلاً ابیاتی از آن را ذکر کرده‌ایم، نیز نمونه‌وار است. و نیز قصیده دیگری خطاب به شاه در هجو همین حاکم که در آن دشنامی از این دسب به او می‌دهد:

ترا که گف که بدنام زن بمزدی را

امیر و حاکم مردان نامدار بیار

نباید تصور کرد که شعر انتقادی قائم مقام، تنها بر ضعف و نادرستی فرد معینی نظر دارد. این خود یک واقعیت است، اما در این زمینه عمومی است و شامل آن گروهی است که نادرست و دغلبازند. ابیاب زیر از یک قطعه بلند او، شاهد این مدعاست:

غار تی کاکنون به بنگاه رعایا می‌کنند

چون تو بایستی که بر لشگرگه اعدا کنند

لشکر اعدا بهل، اینان که منشان دیده‌ام

کافر مگر حمله جز بر پشمک و حلوا کنند...

ایزد آنان را سزا بدهد، که زیبا را چنین

بی جهت پیش تو زشت و زشت را زیبا کنند

آه از این اخوان، که خود قصد برادر چون کنند،

باز خود در ما تمش افغان و واویلا کنند...

جلایرنامه

از دیگر آثار منظوم قائم مقام در بستر هزل و طنز، باید از مثنوی جالب و مبتکرانه «جلایرنامه» نام برد. سراسر این مثنوی انتقاد از اوضاع اجتماعی زمانه و لبه تیز سخن به‌طور عمده متوجه شاهزادگان و درباریان است، اما طبقات دیگر اجتماعی نیز از

نیش قلم قائم مقام، امان نیافته‌اند.

شعرهای جلایرنامه، قوت و استحکام ادبی سایر شعرهای قائم مقام را ندارند. برخی از ابیات نه تنها فاقد زیباییهای ادبی و بدیعی دیگر اشعار او هستند، بلکه گاهی اشکالات وزنی و فنی هم دارند.^(۱) و به نظر می‌رسد که قائم مقام این شیوه را به عمد در این مثنوی پیشه ساخته اسب و منظورش پرداختن منظومه‌ای با زبان بسیار ساده و عوام فهم بوده است.

مرجع خطاب در مثنوی، «جلایر» نامی اسب که گفته‌اند نوکر قائم مقام بوده اسب. جلایرنامه با زیرکی و رندی با ملایمتی ویژه در صنع «مدح شبیه ذم» درباره محمد میرزا (محمدشاه بعدی) آغاز می‌شود و بلافاصله دامنه آن به مسائل و ضعف‌های درباریان تعمیم می‌یابد. توصیف‌هایی که از محمد میرزا دارد بیشتر به تمسخر می‌مانند تا مدح (گرچه برخی از این توصیفات را سایر وقایع نگاران، از استعدادهای ذاتی محمدشاه دانسته‌اند).

ندیدم مثل شهزاده محمد	که یزدان حافظش بادا ز هر، بد
مهندس باشد و سرباز و جنگی	زبانها داند از لفظ فرنگی
نه مثلش عالم علم و ادب هست	نه منشی مثل او اندر عرب هست

۱- احتمال دارد نقص ابیات مورد نظر ناشی از اشتباه چاپی باشد، که این امر بعید است، زیرا نسخه مورد استفاده ما زیر نظر وحید دستگردی چاپ شده و می‌دانیم که او از اساتید ادب کهن پارسی است. به هر صورت به چند بیت از ابیات ناقص اشاره می‌شود:

جلایر زان جرید بسیار خورده	خون روی زمین را لعل کرده
که مصرع اول از نظر وزن، مختل است. یا مصرع اول از بیت زیر با همین نقص.	
شب و روز در حضور شاهزاده	کمر بسته به خدمت ایستاده
یا مصرع زیر که قافیه ناقص است:	
سه الف از مال مردم اخذ کرده	به شهزاده همش را عرض کرده

دشواریهای شعر قائم مقام

در اینجا باید به دشواریهای شعرهای ادبی قائم مقام نیز اشاره کرد. این دشواریها، تنها و تنها در آوردن واژههای مهجور و غالباً منسوخ است که او به کرات در شعر خود آنها را به کار گرفته است.

به نظر می رسد که این دشواری را، نه تعمد در نوعی فضل فروشی، بلکه انتخاب قافیههای ثقیل و غیررایج، آنها در قصیدهها و قطعههای درازدامن بر او تحمیل کرده است. در قصیده‌ای با مطلع:

روز عیش و طرب و وقت نشاط و شغف است

واژه‌هایی آمده که دریافتن معنی آنها تنها با کمک فرهنگ لغات میسر است. مثل: کف (به معنی عیب و ستم) یا جنف (به معنی ستم در حکم)، یا مقترف (به معنی مکتسب)

یا در قصیده‌ای با مطلع

من بی گنه و خدمت دیرینه شفیع است

دشواری قافیه باعث شده که واژه‌های مهجوری مثل: هجیع (به معنی پاره‌ای از شب)، یا هزیع (باز به معنی پاره‌ای از شب) یا ذریع (به معنی قتل عام) استفاده و فهم آن را برای خواننده عادی دشوار کند. این دشوارگزینی واژه‌ها در حالی صورت گرفته است که به طور اساسی شعر در بستر و بیانی چنان ساده و روان، که حدی در سهل و ممتنع دارد، جریان یافته است. در قطعه: صوفی چه بلایی تو که شرحش گذشت، شعر فوق العاده روان و زودفهم است، مثل این بیت:

هر کو به تو همسایه شود در چمن خلد

از جنت و از چشمه نضاح گریزد

دشواری تنها در فهم واژه «نضاح» است که باید به فرهنگ مراجعه کرد تا معنی آن را

فهمید^(۱) این قطعه بیست و بیسی پر اسب از واژه‌هایی همچون: اوساخ، افراخ، صملاخ، جماع و

ضرب المثل

جز این نه تنها دشواری دیگری در شعر قائم مقام نیست، بلکه به طور کلی شعرهای او بسیار سهل و بی تعقید و روانند، تا حدی که برخی از ابیات او حکم ضرب المثل‌ها و زبانه‌ها را یافته‌اند. مثل این بیت معروف:

روزگار اسب آنکه گه عزب دهد، گه خوار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد...

مهر اگر آرد بسی بی جا و بی هنگام آرد

قهر اگر دارد بسی ناساز و ناهنجار دارد

لشکری را که به کام گرگ مردم خوار خواهد

کشوری را که به دسب مرد مردمدار دارد...

شعرهای غنایی

در شعرهای لیریک و شکوایی خیلی زود رابطه عمیق و احساسی با خواننده برقرار می‌کند، و او را سبب تحب تأثیر قرار می‌دهد. این حالت به ویژه بر دو قصیده‌ای که او در هنگام عزلت و بیکاری سروده، حاکم است. به ابیاتی چند در یکی از این دو قصیده، که با مطلع:

دلا تا کی شکست از دست هر پیمان شکن بینی

برای از سینه، کاینها جمله زین بیب الحزن بینی

در دیوان اشعارش آمده، دقت کنید:

۱- بَصَاح در لغت‌نامه دهخدا به معنی جهنده یا فوران. باران بسیار و باران سخت فراوان معنی شده است.

در این دور زَمَن، طور زغن نیکو بود، اما
 تو این طالع نخواهی دید تاگور و کفن بینی
 بیا مرغ ار شوی، بلبل شو و آشفته گل شو
 که گر بینی جفا، باری ز یار خویشن بینی
 همان بهتر که چون پروانه گزت آتش به جان افتد،
 ز شمع انجمن، نَزْ شعله خار و گون بینی
 تو ای طوطی که در هندوستان بس دوستان داری
 چو این مسکین، چرا در مسکن دشمن سکن بینی
 پر ب شکسته، بال بسته، حال خسته، پس آنگه
 هوس داری که در کنج قفس، طرف چمن بینی
 اگر داری هوس، بشکن قفس، برکش نفس تا بس
 بساط باغ و راغ و جلوه سرو و سمن بینی
 بباغ اندر شوی تازان و نازان با هماوزان
 طریهای نو از دنبال غمهای کهن بینی
 ز حلقوم شب آویز ارغنون بر ارغوان خواهی
 ز مرغان سحرخیز انجمن بر نستر بینی...

بر سراسر این قصیده زیبا، که از صنایع بدیعی و عروضی و هنرهای شاعرانه
 سرشار است، حالت استغنایی اندوهگنانه، اما شیرین و تسلی آور جاری است.
 می‌نماید که قائم مقام این قصیده را در ایام انزوا، که اوقات فراغ کافی داشته سروده
 و در اجزای آن دقت و ممارست لازم به کار برده است. قصیده، به غزلی غنایی و
 لیریک شبیه است.

شعر دیگری که به طور قطع در دوران برکناری ساخته، قصیده‌ای اسب بسیار
 معروف با مطلع:

ای بخت بد، ای مصاحب جانم

ای وصل تو گشته، اصل حرمانم

این قصیده شکوایی و انتقادی، گرچه یکی از آثار بلند منظوم قائم مقام اسب و در انسجام و قدرت و غلبه عنصر اندوده و اعتراض، قصاید مسعود سعد سلمان و خاصه قصیده پرآوازه «حصار نای» او را به یاد می آورد، اما از نظر ویژگی های بدیعی و زیباشناختی، در درجه دوم نسبت به قصیده قبلی قرار می گیرد. اما این قصیده تصویری روشن و فلسفی از زندگی پر تلاش آن مرد بزرگ و جامعه قدرناشناس زمانه و سرانجام اندوهبار خود اوست. خطاب به «بخت بد» خود می گوید:

ای بی تو نگشته، شام، یک روزم	ای با تو نرفته شاد، یک آنم
ای خرمن عمر، از تو بر بادم	وی خانه صبر از تو ویرانم
از روز ازل تویی تو، همراهم	تا شام ابد تویی تو، همشانم
چون طوق فشرده تنگ حلقوم	چون خار گرفته سخب دامانم
خون سازد اگر دهد دمی آبم	جان خواهد اگر دهد لبی نانم
زانسان که سگان به جیفه گرد آیند	با سگ صفتان نشانده بر خوانم
این گاه همی زند به چنگالم	وان گاه همی گزد به دندانم
تا چند به خوان چرخ باید برد	از بهر دو نان، جفای دونانم؟

عجب اسب که با این همه، دل از دربار سفلہ پرور و پسنهاد قاجار و آن شاهان و شاهزادگان دوروی و خون آشام و نمک ناشناس بر نمی کند و آن همه غرور و استغنا را ناگهان با سقوطی در حد گداطبعی می آلاید:

صد شکر که بی نیازم از عالم	تا چاکر شهریار دورانم
آنکس که مرا بداد دندان، داد	نان از کف پادشاه ایرانم (۱)

اما انصاف را که در این قصیده ابیات بلند، با اندیشه های غرور آمیز هم فراوان اسب:

۱- نگاه کنید به این قصیده در ... ان قائم مقام از ص ۱۴۹ تا ۱۵۶.

گویی نه منم همان که می گفی برتر بد خطر، ز چرخ گردانم
یکدم نه اگر به کام من گردد اوجش به حسیض بازگردانم

کمیت اشعار قائم مقام

قائم مقام در شعر، ابتدا «مجنون» و بعد «مشیر» یا «مبشر» و سرانجام «ثنایی» تخلص می کرده است. تعداد اشعاری را که وحید دستگردی جمع آوری کرده، سه هزار بیت است. وحید احتمال می دهد که اشعار قائم مقام بالغ بر سی هزار بیت بوده اسب. اما در عهد محمدشاه، دشمنان این وزیر بزرگ «در محو ساختن آثار نظم و نثر وی از هیچگونه خیانت و شناعب فروگذار نکردند».^(۱) وحید با تطابق ۲۴ نسخه خطی از جنگ و مجموعه دیوان، توانسته اسب سه هزار بیت از آثار نظمی قائم مقام را گرد آورد.^(۲)

قالب و شکل این اشعار به طور عمده، قصیده، مثنوی و دوبیتی یا رباعی است. غزل به مفهوم رایج سنی در دیوان او نیامده اسب.

نثر قائم مقام

قائم مقام در نثر، اعتباری به مراتب بیشتر از شعر دارد. او را «سیدالمرسلین» و «خداوند انشای فارسی» خوانده اند. داستانی که سپهر در ناسخ التواریخ پیرامون بازگرفتن قلم و کاغذ از او به دسور محمدشاه آورده، بازگوکننده قدرت سحرآمیز قائم مقام در نوشتن است. صدرالتواریخ می نویسد:

به طوری در انشاء قادر بوده اسب که از آخر مطلب شروع به نوشتن می کرده و به اول عنوان کاغذ می رسانیده است.^(۳)

۱- مقدمه دیوان، ص ۳

۲- مقدمه دیوان، ص ۳

۳- صدرالتواریخ، ص ۱۴۴

وحید دستگردی وی را در نثر با صاحب ابن عباد و قابوس و شمس‌گیر برابر می‌نهد.^(۱) اعتمادالسلطنه در خلسه، یا خوابنامه از زبان قائم مقام، وی را «با بیان و تقریری که سبحان معروف سپر اندازد و با منشآت که حریری، مقامات خود را پنهان سازد»^(۲) ستوده است. استاد ملک الشعرای بهار پیرامون نثر قائم مقام، شرحی توصیفی و فنی دارد که خواندنی است:

نثرش هرچند غالب سرسری است و به عجله کار می‌رانده و قلم می‌زده است، باز مایه وافر از ذوق و حسن سلیقه در اوست و بالاخره پیرو مکتب گلستان سعدی است اما نمکی از خود دارد. ما خلاصه تصرفی را که آن جناب در نویسندگی به کار آورده است، شرح می‌دهیم:

- ۱- شیرینی بیان و عذوب الفاظ و حسن ادا که من عندالله است.
- ۲- کوتاهی جمله‌ها، که دیری بود تا از بین رفته و علاوه بر مزدوجات و تکرار معنای هر مزدوجی، باز جمله‌ها را با قرینه‌سازیه‌ها مکرر می‌کردند و خواننده را کسل. ولی قائم مقام از ازدواج تجاوز نمی‌کند و قرینه‌ها را مکرر نمی‌سازد، مگر آنجا که بلاغت کلام اجازه دهد.
- ۳- دقت در حسن تلفیق هر مزدوج از سجعهای زیبا که شیوه خاص سعدی است.
- ۴- حذف زواید و القاب و لطایلات و تعریف‌های خسته‌کننده در هر دو مورد.
- ۵- ترک استشادات مکرر شعری از تازی و پارسی، مگر گاهی، آنهم بقدری زیبا و خوش‌ادا و با حسن انتخاب که گویی شاعر، آن شعر را فقط برای همین مورد گفته است و همین‌طور است در استدالات قرآنی و حدیث و تمثیل و سایر اقتباسات.

۱- مقدمه دیوان اشعار قائم مقام، ص ۳

۲- خوابنامه، ص ۶۴ سبحان بن زفر بن ایاس وائلی خطیب نامدار عرب در گذشته در سال ۵۴ هجری قمری. حریری مکتبی به ابومحمد، ادیب و مقامه‌نگار مشهور ایرانی از مردم بصره فوت ۵۱۶ یا ۵۱۵ ه. ق، «مقامات» نام کتاب مشهور اوست.

عـ صراحت لهجه و ترک استعاره و کنایه و تشبیه‌های دور و دراز و خسته کننده.

۷- طبیعت و ظرافت و لطیفه پردازی که از مختصات گلستان شیخ است و قائم مقام نیز در این باره دستی قوی داشته است. مخصوصاً در آوردن لغات و مصطلحات تازه که استعمالش برای نویسندگان محافظه کار، دشوار، بلکه محال می نمود ... اما قائم مقام هر چه می خواست می نوشت و آن را طوری می آراست که به نظر مقبول می آمد... (۱)

برای اینکه توضیحات فنی استاد بهار برای برخی از خوانندگان بیشتر قابل فهم باشد، شرح ساده تری که یحیی آرین پور از سخنان بهار تنظیم کرده است می آوریم: قائم مقام به مقدار زیادی از عبارات متکلف و متصنع و مضامین پیچیده و تشبیهات بارد [خنک و سرد] و نابجا کاسته و تا اندازه ای انشای خود را -مخصوصاً در مراسلات خصوصی- به سادگی و گفتار طبیعی نزدیک ساخته است. نثر او بر خلاف آثار اسلاف وی که پر از جمله ها و عبارتهای طویل و قرینه سازیهای مکرر و سجعه های خسته کننده است، از جمله های کوتاه ترکیب شده و قرینه ها به ندرت تکرار می شود. در تلفیق هر مزدوج زیاد دقت می کند و از سجعه های زیبایی که خاص سعدی در گلستان است، بهره مند می شود... (۲)

استاد ملک الشعرای بهار، در بیان جامعیت علمی قائم مقام می گوید:

قائم مقام مردی دانشمند و جامع معقول و منقول یا لا اقل واقف به مصطلحات و اصول علوم عصر بوده و در ادبیات عرب و عجم و احاطه به

۱- استاد ملک الشعرای بهار، سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، انتشارات امیرکبیر، ج ۳، چاپ سوم، ۱۳۳۷، ص ۳۵۰-۳۴۹.
۲- از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۶۵.

سخنان بزرگان هر قوم و تاریخ هر ملت و دولت مرتبه اعلی داشته است. و در نوشتن و شرح علوم و فنون با همان شیوه فنی کار می کرده است. این معنی از مقدمه‌ای که بر رساله اثبات نبوت خاصه و دیباچه‌ای بر رساله جهادیه کبیر و جهادیه صغیر | از آثار پدر خود میرزا عیسی | و رساله در عروض که متأسفانه ناتمام مانده است و مقدمه کتاب شمایل خاقان که یکی از شاهکارهای علمی و ادبی است، معلوم می‌گردد.^(۱)

گلچینی از منشآت قائم مقام

آن مجموعه از نوشته‌های قائم مقام که به «منشآت» شهرت دارد، از نامه‌های خصوصی، مراسلات اداری، فرمانها، عهدنامه‌ها و دیگر نوشته‌هایی تشکیل شده که از انشاء و طبع وی به وجود آمده‌اند. برخی از اینها، نامه‌هایی است که او به‌طور خصوصی به دوستان، یا افراد دیگر نوشته و پاره‌ای از زبان و قول شاه یا ولیعهد تحریر یافته‌اند.

تعدادی از مقالات او که به صورت دیباچه برای کتابها و رساله‌های خود و دیگران نگارش یافته‌اند نیز در قلمرو آثار منشور او هستند. این آثار به زبان پارسی نگارش یافته‌اند.

قائم مقام یک رساله شکوائیه در زمینه حالات ایام برکناری و نیز نامه‌هایی به چند شخصیت، به زبان عربی نوشته است، که برای ارزیابی توانایی علمی او بسیار مهم‌اند.

گفته‌اند که قائم مقام برخی از این نامه‌ها و مقالات را به گونه سرسری و شتاب زده نوشته و شیوه بازنگری و بازپیرایی را در آنها به کار نبسته است و خاصه در نگارش

نامه‌های دیوانی، مجالی برای به کار بستن این شیوه نداشته است و مرادش هنرنمایی و تفنن نبوده است^(۱)

با این همه چنانکه در سطور این فصل خواهیم دید، این نوشته‌ها به عنوان الگو و سرمشق در سرفصل تحوّل در شیوه نثر فارسی شمرده شده‌اند. گلچین بسیار مختصر از منشآت را برای خوانندگان فراهم کرده‌ایم. ممکن بود این گلچین برنوعی تقسیم‌بندی موضوعی مرتب‌گردد و زمینه‌های قبلی هر تگه‌ای ذکر گردد، ولی این فرصت برای ما موجود نبود، لذا منحصراً برای آشنایی خوانندگان با شیوه نگارش قائم مقام، به مختصری که در پی می‌آید بسنده کرده‌ایم.

تکه‌هایی از نامه پرکنایه قائم مقام به میرزا بزرگ نوری وزیر شاهزاده
امام وردی میرزا:

عرضه داشت تالان زده قدیم، آه ز افشار، آه از این قوم، آه از آن دم. اینها همه سهل است. آه از رقم ترجمان و فرمان تالان، و محصل قاجار و دادن ناچار، امان از چاقو، امان از مقرض، دوسر خواستند، چارسر فرستادیم، یکی فرمودند، دو تا فرستادیم

یغمای اول که در مقدمه امیرخانی به بنگاه اولاد رسول رسید غارت
دویم که در مقدمه سپهداری به خانواده احفاد قبول افتاد، تالان سیّم که در
مقدمه روپس می‌ترسم بگویم منحوس، به کتابخانه و کاغذستان و چاقودان اقل
سادات آمد. اینها همه کم بود که تاخت و تاراج چهارم به فرمان شما و محصلی

۱- بطور نمونه در مورد «شرح حال نشاط» که قائم مقام نوشته، گفته‌اند. وقتی که فاضل خان گروسی شرح حال میرزا عبدالوهاب را در تذکره انجمن خاقان نوشت مدعی بود که بهتر از این کسی نمی‌تواند بنویسد. قائم مقام در مجلس حاجی محمد حسین خان قاجار مروزی در حضور جمعی قلم برداشته مرتجلاً این انشاد را در احوال میرزا نموده است (منشآت قائم مقام فراهانی، سید بدرالدین یغمایی، ص ۳۴۱).

قجر آقا شود؛ تو ایمان داری، اسلام داری، مسلمانی کو، مروت کجا؟ زین هر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا.

هر کس می رسد می پرسد که ساروق هایی که شاهزاده برای نایب السلطنه فرستاد دیدیم، بقیچه هایی که وزیر برای قائم مقام فرستاد، چه شد؟ بی انصاف بی مروت! من چه جواب بدهم؟

رقم ترجمان را درآرم، چاقوی دوسر از کجایارم به شما پیشکش کنم؟ این دیگر چه خواهشی است و چگونه فرمایشی است؟ مگر من تاجر تفلیسم یا صاحب انگلیس آن دو سری که شما شنیدید، شمشیر بود نه چاقو، و جد من داشت نه خود من بخدا که این سفر هیچ چیز دوسر ندیدیم، مگر یک بره که یک روز قبل از مصالحه [روس و ایران]، میش ملا بخشی ترکمانی زائید (۱)

چند سطر از نامه ای دیگر به میرزا بزرگ نوری:

چاقوهای بسیار خوب مختار و ممتاز مرغوب به حضرت سامی انفراد شد، مقبول طبع بلند و خاطر مشکل پسند نیفتاد. به خدا که خوب تر از آنها در کارخانه فرانسه و انگلیس به دست نمی افتد، تا چه رسد به بارخانه تبریز و تفلیس ... چاقو و گروانکه چای و قند کنار سکه در این مملکت چنان شد که اسلام در دیار فرنگ و انصاف در بلاد ایران و صبر در قلوب عشاق و عنقا در اقطار آنان و پول در کیسه نواب نایب السلطنه. بلی از این سه متاع اگر در این حدود وجودی هست از یخدانهای بساط و انبان های لازم الانبساط باید خواست. تا چه کند قوت بازوی تو. (۲)

۱- منشآت، همان

۲- منظور از یخدانهای بساط، صدوقدار وقایع نگار است.

از نامه قائم مقام در پاسخ آقا علی رشتی:

فقراتی چند که به حکایات مهتر نسیم عیار و حسین کرد شبستری مانده بود از شما رسید. جا داشت به قصص رموز حمزه الحاق کنم یا به حافظ شیخ رضا بسپارم؛ یا به درویش میرزا ارمغان بفرستم. سوار نقاب انداز اردبیل که بود و سبب شبروی انزلی و کسکر چه بود. قراولهای دریاکنار را با جن و پری سروکار است، یا باقلای خام و اشپل ماهی بخار کرده. عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو.

آفرین، آفرین بر درختهای نارنج، رضوان هم هرگز مثل اینها نداشت طوبی به این خوبی نیست، سدره به این جلوه نمی باشد. باقی مدایح شما صافی نارنجها در عهده ساهمیرخان باشد، چرا که جهود آمد و مرا بحضور برد

قسمتهایی از نامه قائم مقام به برادرش میرزا موسی وزیر آذربایجان، گزارشی به زبان بسیار ساده از واقعه ای خنده دار در حضور شاه و نماینده گوشه ای از نابه سامانیهای دربار

روز بعد از عید پیشکش خراسانیها را به سلام دیوانخانه آوردند، میرزا محمد عریضه خوان، حاضر نبود، اسبها را با شالها و عریضه به حضور آوردند. محمودخان عریضه را درآورد و هر قدر تَنخُج [گلو صاف] کرد و انتظار کشید هیچ کس از صف میرزاها بیرون نرفت عریضه را بگیرد بخواند. آخر شاه اشارتی فرمود، پسر میرزا اسدالله رفت و عریضه را طوری غلط و بد و مهوَع خواند که سلام ملوّت شد و شاه متغیر شد. دفعه دیگر که محمودخان، آدم ایلخانی را آورد، تا عرض کرد، پسر میرزا اسدالله از صف جدا شد و تا نیمه راه رفت و معلوم شد که عریضه را محمودخان همراه نیاورده، میرزا هدایت [پسر میرزا اسدالله] دمق به صف آمد و محمودخان دمق از دیوانخانه دررفت و شاه دمق

از تخت برخاست و خراسانیها تعجب کردند و از عملہ شہزادہا کہ بہ تماشا ایستادہ بودند، شلیک خندہ بلند شد، شاہ بہ خلوت رفت. اول امین را طلبید کہ: تو چرا متوجہ نستی، تو چہ کارہ هستی، شغل چہ چیز است، مردہ شورت ببر، در خانہ مرا ضایع کردی. امین گفت: بہ من چہ، نہ خراسانی دیدہ ام نہ پیشکش را خبر دارم، نہ دخل و تصرف در منشی‌ہا می‌کنم، نہ در عملہ حضور ربطی با من است. شاہ بیشر متغیر شد

نوآوریہا

اہمیت نوآوری‌ہای قائم مقام در عرصہ ادبیات، در همان دہہ‌ہای آغازین بعد از مرگ او درک و احساس شدہ بود. این تأثیر بہ‌ویژہ در ادبیات نظام اداری بیشر محسوس بود. مولف صدرالتواریخ می‌گوید:

قائم مقام اول کسی است کہ طرز انشاء قدیم را تغییر دادہ، بہ طرز اختصار و بہ لسان قوم، نامہ نگاری کرد و آن الفاظ غیر مأنوسہ و جملات معترضہ و کلمات مترادفہ و بیانات متعلّیہ را از میان برد (۱)

تحول در شیوہ ادب و نگارش نظام دیوانی و اداری، ضرورتی بود، کہ توسعہ مناسب برون مرزی و ارتباطات تازہ با ملّیہای دیگر زمینہ ساز آن بود. و گویا قائم مقام زودتر از دیگران این ضرورت را دریافتہ بود. باید توجہ داشت کہ این مسئلہ، امر کم‌اہمیتی نبود. و بقول اعتماد السلطنہ، قائم مقام «در این تغییر و تبدیل، منّی بہ سر بعضی مردم دارد» (۲). پیتر آوری در بیان اہمیت کار قائم مقام می‌نویسد:

در اوضاع و احوال آن زمان، موضوع سیوہ مکاتبات اداری، امر کوچک و

۱- صدرالتواریخ، ص ۱۴۳

۲- صدرالتواریخ، ص ۱۴۴. این مورد بر نگاہ کنید بہ: عبد اللہ مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۴۴. مستوفی می‌گوید: استعمال لغات ناندازہ نوزم کہ اگر یک حرف از نوشتہ بردارد معنی نارسایی پیدا کند شیوہ‌ای است کہ قائم مقام بہ نثر رسمی

بی‌اهمیتی به‌سمار نمی‌رفت قائم‌مقام به پالایش نثر فارسی و نیز سازماندهی نوعی صورت ظاهر یک بوروکراسی | دیوانسالاری | جدید و توانا پرداخت. وی از ضرورت اصلاحات در ایران که از سال ۱۸۰۰ میلادی درگیر رقابت شدید قدرتهای بزرگ شده بود، آگاهی داشت. به‌علاوه، گذشت زمان از سر گرفتن مکاتبات دیپلماتیک با کسورهای خارجی را به‌همراه داشت.^(۱)

قدرت سیاسی قائم‌مقام در نظام اداری در استقرار شیوه انقلابی، نقشی کارساز و تسریع‌کننده داشت. تردید نیست که تأثیرپذیری نوآوری قائم‌مقام به ادب و نگارش نظام اداری محدود نمی‌شد؛ بلکه تأثیر آن در نثر فارسی بمراتب بیشتر و پردوام‌تر بود.

ساده نویسی، ضرورت زمانه

شیوه‌ای که قائم‌مقام در نویسندگی بدو وجود آورد، مورد استقبال بسیاری از نویسندگان عهد وی و دوره بعدی قرار گرفت. تمایل به ساده‌نویسی، به مثابه ضرورتی که زمانه سخت‌طالب آن بود، به‌سرعت در عهد ناصری میان اهل قلم جای گشود.

از جمله کسانی که در همان ایام راه قائم‌مقام را پیش روی خود قرار دادند، میرزا ابراهیم نواب طهرانی مشهور به بدایع‌نگار بود. او از دولتمردان و منشیان درباری و مورد توجه همه بود.

بدایع‌نگار ترجمه‌ای از نامه‌های حضرت علی (ع) به مالک اشتر نخعی ترتیب داد و مقدمه‌ای بدیع و لطیف بر آن نوشت. استاد بهار در توصیف شیوه نگارش بدایع‌نگار در این ترجمه و مقدمه می‌گوید: من از نثرهای ساده و فنی قرون متوسط و اخیر، نثری تمام‌تر و کامل‌تر از عبارات این رساله و مقدمه‌اش نیافتم.^(۲)

از دیگر نویسندگان آن دوره می‌توان از میرزا جعفر حقایق‌نگار، نویسنده حق‌جوی و حقگوی عهد ناصری و مولف «حقایق الاخبار»؛ میرزا حسن فسائی، نویسنده «فارس‌نامه»؛ مجدالملک نویسنده رساله انتقادی «مجدیه»؛ شیخ احمد روحی، محمدتقی سپهر لسان‌الملک، رضاقلی خان هدایت، عبداللطیف طسوجی تبریزی، میرزا طاهر شعری دیباچه‌نگار مولف کتاب «گنج شایگان» و بسیاری دیگر نام برد که زیر تأثیر شیوه قائم‌مقام آثاری مهم و متفاوت با نوشته‌های مصنوع و مهجور و دشوار دوره‌های قبل به‌وجود آوردند.

ساده‌گرایی و نوجویی قائم‌مقام و دنباله‌روان او، گام‌های اولیه‌ای بود که راه را برای پذیرش مظاهر فرهنگ و تمدن جدید، از نوع اروپایی هموار می‌کرد. استاد بهار در ارزیابی این روند می‌نویسد:

از اواخر قرن سیزدهم زد و خوردی شدید ولی بی‌سروصدابین دو دسته قدیم و جدید شروع گردید، هواداران قدیم با آمدن امیرکبیر به‌روی کار یکباره پس نشستند، زیرا پیش از امیرکبیر، سلف بزرگوار او قائم‌مقام و شاهزادگان و پسران عباس‌میرزا، مخصوصاً فرهادمیرزا و علینقی‌میرزا تربیت‌شده جدید بودند.^(۱)

در نبرد فرهنگی که آغاز شده بود، شیوه قدیم به‌سرعت پس می‌نشست و عرصه را بسود حریف تازه‌نفس خالی می‌کرد.

شایسته چنین بود که رهبری پر کردن خلاء موجود را جریانها و مکتب‌های نوجوی فرهنگی خودی، با عناصر فرهنگ ملی و بومی به‌دست گیرند، اما چون چنین زمینه‌ای مساعد و پرداخته وجود نداشت، لذا حرکت جدید به‌سرعت راه را کج کرد و در سرایشی بسوی فرهنگ غرب، شتابی سرسام‌آور گرفت. چگونگی این گذار فرهنگی را، استاد بهار با جملات شیرینی بیان کرده است:

پس از آمدن امیرکبیر، یکباره حزب قدیم با ریش و کلاه دراز و شال کمر و قباى سه چاک و کفش صاغری و موازنه و سجع و مراعات النظیر و کثرت مترادفات عربی و فارسی و انبوه شواهد و استدلالات، همه رو به قهقرا نهادند. ریش تراشی و سرداری و کلاه کوتاه و زلف یکدست و کفش ارسی و نثر ساده و مراسلات مختصر و زبان فرانسه و کتاب چاپی و روزنامه و عکاسی و خط نستعلیق خوانا و روی به اعتلا و ارتقاء نهاد.^(۱)

آثار قائم مقام

آنچه از میراث ادبی قائم مقام به عنوان آثار کتبی باقی مانده بود، در سال ۱۲۸۰ ه. ق، به دست فرهاد میرزا معتمدالدوله، فرزند عباس میرزا گردآوری و تدوین شد. چنانکه در جای دیگر این کتاب خواندیم، فرهاد میرزا از بدگویان و دشمنان قائم مقام بود. اما از ثمرات دانشمندی و فرهنگ پژوهی، آن اندازه بهره داشت که «حق استادی قائم مقام بر کلیه اولاد نایب السلطنه» را پاس دارد و افتخار گردآوری آثار پراکنده آن مرد بزرگ را نصیب خویش سازد. آنچه از آثار قائم مقام به دست او در یک مجلد انتشار یافته، اینهاست:

- ۱- رساله عروضیه، که نیمه تمام است
- ۲- دیباچه رساله جهادیه کبیر میرزا بزرگ قائم مقام
- ۳- دیباچه کتاب مفتاح النبوه حاجی ملا رضای همدانی
- ۴- دیباچه رساله جهادیه صغیر میرزا بزرگ
- ۵- دیباچه رساله اثبات نبوت میرزا بزرگ
- ۶- رساله شکوائیه به زبان عربی

۷- رساله شمایل خاقان

۸- منشآت یا همان نامه‌ها و فرمانها و حکم‌ها

۹- دیوان اشعار^(۱)

چنانکه می‌بینیم هیچکدام از این نوشته‌ها، آثار مستقل و کاملی نیستند. استاد ملک‌الشعراى بهار، افسوس می‌خورد که قائم مقام نیز «مانند بسیاری دیگر از ادبای سیاسى و علمایى که نوکرى پیشه کرده‌اند موفق به اتمام و تکمیل کتابی در مسائل علمى نشده و حتى رساله عروضیه را نیز ناقص و نیمه‌کاره باقى گذاشته اسب».^(۲)

قائم مقام و خط تحریری

در قلمرو خط تحریری نیز قائم مقام شیوه‌ای به وجود آورد که تازگی داشت. وجهه نظر او در این زمینه نیز گرایش به سادگی بود. اعتمادالسلطنه در اشاره به مشکلات نگارشگران در این زمینه و ابتکار قائم مقام می‌نویسد:

شیوه خط تحریر را هم طور دیگر قرار داد که با قوب دسب، هر کلمه به هر طور نوشته شود، مطلوب آید و منشیان معید به این نباشند که حتماً در تحریرات، دهنه نون سه نقطه بخورد و از کشیده سرکش کاف بیرون آید. خود آن مرحوم هرچه نگاشته اسب الآن جزو قطعات اسب که جزو مرقعات صبط کنند.^(۳)

نوگرایی قائم مقام در شیوه خط تحریری هم مانند دیگر زمینه‌های ادب، مورد استقبال اهل قلم قرار گرفت. عبدالله مستوفی، ضمن تعریف زیبایی خط قائم مقام، به تأثیرپذیری اساتید خط از او اشاره می‌کند:

خط تحریری قائم مقام که واقعاً اعجاز است. بعد از او کسی نتوانسته اسب مراسلات را به تمامی و رسایی و خوانایی و زیبایی او بنگارد. حسینعلی خان گروسی امیرنظام، و میرزا علیخان امین الدوله و پدرش مجدالملک و سایر نویسندگان که استادان تحریر بوده‌اند، همگی سبک او را سرمشق قرار داده و هیچیک نتوانسته‌اند به شیرینی و زیبایی و تند و تیزی و تمامی تحریرات او برسند. (۱)

این زیبایی و شیرینی خط در حالی توصیف شده که او را به تندنویسی نیز شناسانده‌اند. نواده او می‌نویسد:

سرعت قلم آن مرحوم معروف اسب که گویند روزی هزار بیت تحریر می‌کرده اسب. (۲)

قائم مقام، در شعر شاعران

گروهی از شاعران معاصر قائم مقام، در آثار خود او را ستوده‌اند. اشاره به نام برخی از آنها و پاره‌هایی از اشعارشان در پایان این فصل، بی‌مناسبت نیست. محمدحسین خان ملک الشعراء، متخلص به عندلیب قصیده‌ای در مدح قائم مقام پرداخته و گفته اسب:

ابوالقاسم ای آنکه هر صبح و شام

فلک چهره ساید کجا بر به کامت

کنوز زمین مضمّر اندر بنان

رموز زمان مدغم اندر کلام

گهر ریزد، از چه؟ ز کلک نزارت

شکر خیزد، از چه؟ ز سحر کلام

چو قائم به ذات تو باشد هماره
 سزد کز بزرگی کنند احترامت
 به وصفت همین بس که ظلّ الهی
 سزا دید و برخواند: قائم مقامت.

محمدصادق مروزی متخلص به «هما» نیز قصایدی چند در مدح و توصیف
 قائم مقام سروده است. در یکی از آنها گفته:

حدود آذربایجان، قائم مقام صدر ایران
 کآسمان را در حریم بارگاهش نیست باری
 صاحب کافی لقب بوالقاسم آنکو از کفایت
 پسهلوی دولت سمین آورد از کلک نزاری
 رضاقلی خان هدایت در مدح او گفته است:

تن و روانش، گه ملکداری و حکمت
 مرکب از تن اسکندر است و افلاطون
 پس از پدر، ز پدر برگذشت در رتبت
 چنانکه نام نکو برگذاشت از گردون
 ز بعد عیسی آمد بلی ابوالقاسم
 به معجزات و کرامات جمله زو افزون

میرزا تقی علی آبادی متخلص به «صاحب» نیز او را در قصیده‌ای، چنین ستود:

خاصه ابوالقاسم آن جهان فضایل
 فضل، چه فضلی، میان دعوی و برهان
 تلخ زمانه به پیش صبر تو شیرین
 مشکل دوران به نزد رأی تو آسان

میرزا حبیب قآنی، قصاید متعددی در مدح قائم مقام سروده است. از یکی دو قصیده او ابیاتی ذکر می شود:

یک سو ملک به خنجر کشور و گشای و صفدر
یک سو به خامه کشور، قائم مقام گیرد.

شاعری امروز مرمر است مسلم از شرف مدحت اتابک اعظم
حضرت قائم مقام، صدر قَدَرِ قَدَر احمد عیسی خصال میر خضر دم

سپهر فضل و هنر، میرزا ابوالقاسم
که فضل او زده بر چرخ آسمان خرگاه^(۱)

آوار نخستین جنگ

تبریز به سبب وضعیت جغرافیایی ویژه خود همواره و خاصه در عهد قاجارها اهمیت خاصی داشت. نزدیکی و ارتباط با دو شهر بزرگ بین المللی؛ قسطنطنیه و قفقاز، تبریز را با دنیای جدید غرب پیوند داده بود ...

خطر تجاوز روسیه، که ضرورت مدرنیزه کردن ارتش ایران را مورد توجه جدی قرار داده بود، آمد و رفت هیئتهای نظامی، افسران عالی رتبه، مربیان و متخصصان نظامی، شهر ولیعهدنشین ایران را به کانون فعال سیاسی ایران بدل کرده بود

دربار ایران بر اثر تجاوز ارتش تزاری به گرجستان و قفقاز، ضربه‌ای سخت خورد و به تکاپو افتاده بود. حبران ناتوانیها، که در دستور کار روز قرار گرفته بود، هم از جنبه عمل و هم از جنبه نظری در عهده کفایت قائم مقام و عباس میرزا بود

فتحعلیشاه، بی خبر از اوضاع جهان، در کاخ سلطنتی، با دنیای خاص خود سرگرم بود و امپراطور روس را با «شمشیر مینائی» تهدید می کرد ...

شیبخون کتلروسکی سردار روسی، سکسب سپاهیان عباس میرزا و انعقاد عهدنامه شوم گلستان را در پی داشت

فصل دهم

آوار نخستین جنگ

در دستگاه عباس میرزا

او اینک بجای میرزا بزرگ، رسماً وظایف مهم قائم مقامی را عهده دار شده بود. به نوشته صدرالتواریخ، میرزا ابوالقاسم در تبریز وزارت مخصوص نایب السلطنه عباس میرزا را داشت. او را سیدالوزراء می گفتند. یک سال بعد، یعنی در ربیع الاول سال ۱۲۳۸ هـ. ق عنوان «قائم مقام» به وی دادند. در فرمانی که به همین منظور صادر شده بود، او را «فدوی زاده دولت ابد بنیان، سیدالوزراء، میرزا ابوالقاسم فراهانی، از خواص خانه زادان دولت» نامیده و «مزید کمال آگاهی و درایت» او را که «از جمله

همگنان ممتاز و طومار استعداد کاملش به تصحیح تربیب شاهنشاهی از نسخ مفاخر امثال و اقران قرین صحه اختصاص و امیاز آمده ... به اضافه منصب قائم مقامی دیوان اعلی استقرار و استقلال» دادند.^(۱)

از این پس، دوران دیگری در حیات پر تکاپوی میرزا ابوالقاسم قائم مقام آغاز گردید. به آن درجه از کفایت و تجربه رسیده بود که به اتکاء پدر نیازی نداشته باشد، اما آن پیر دل آگاه، بدمنزله کانون سمبولیک ارشاد و هدایب، الهام بخش فرزند بود.

تبریز و قائم مقام

از این پس بیشترین ایام از دوران حیات سیاسی و اجتماعی قائم مقام در تبریز گذشته است. و تجاری راکه او در این شهر به دسب آورده، در شکل گیری اندیشه های او تأثیری به سزا داشته است.

این شهر به سبب وضعیت جغرافیایی خاص خود همواره و به ویژه در عهد قاجارها، اهمیت خاصی داشت. «تبریز به سبب ارتباط با شهر بین المللی قسطنطنیه | استانبول فعلی | و منطقه قفقاز، که زیر سلطه روسیه بود، نزدیک ترین شهر به دنیای جدید غرب بود. این شهر، مرکز ایالت محوری در نواحی مرزی شمال غربی بود و به همین سبب اداره آن به ولیعهد محاله می شد. و در دهه های نخستین قرن نوزدهم میلادی، مقر نمایندگیهای خارجی در ایران بود. نیجتاً تبریز بیش از تهران، پایتخت جدید قاجار، آمادگی پذیرش عناصر نو را داشت».^(۲)

خطر تجاوز روسیه، که ضرورت مدرنیزه کردن ارتش ایران را مورد توجه جدی زمامداران ایران قرار داده بود، یک سلسله عملیات دیپلماتیک را در دربار عباس میرزا

۱- برگرفته از سواد فرمان قائم مقام. میرزا ابوالقاسم فراهانی، نقل صدرالانوار، ص ۱۲۰

۲- پروفیسور آنجلو میکل پیدمونت افسران ایتالیایی خدمت ایران. عهد قاجار. محمد

تحقیقات تاریخی. سال اول. شماره ۳، ۱۳۶۸، ص ۳۸۹

جاری ساخته بود.

رف و آمد هیئتهای نظامی و سیاسی، شامل افسران بلندپایه، مربیان و متخصصان و مشاوران نظامی، رجال سیاسی و اقتصادی برای مذاکره با عباس میرزا و دولتمردان دربار او، این شهر را به کانون پرتپشی تبدیل کرده بود. و قائم مقام، بر حسب موقع و مقام خود در مرکز این کانون جای داشت.

روند بروز حوادث منتظر و نامنتظر که روز به روز فضای سیاسی کشور را تیره می‌ساخت و این زمان شتاب بیشتری گرفته بود، بر اهمیت و اعتبار تبریز بیش از گذشته می‌افزود

شمشیر مینائی خاقان

تجاوزات ارتش امپراطوری روسیه به گرجستان و قفقازیه، که صورت اسیراثری تزار را به خود گرفته بود، تکانهای شدیدی در دربار ایران به وجود آورد. دولت ایران دریاف که در برابر تجهیزات پیشرفته همسایه شمالی تا چه حد ناتوان است. جبران این ناتوانیها، در دستور کار روز قرار گرفت. بار اصلی کار، خواه از جنبه نظری و خواه از دیدگاه عملی بر دوش عباس میرزا و قائم مقام بود. چرا که قلمرو حکومت آنها، خاکریز اول، در تهاجمات روسیه تزاری بود. پروفیسور «پیتر آوری» (Peter Avery) می‌نویسد:

پس از شکستهای ایرانیان در جنگ با روسیه، قائم مقام و ولیعهد، نیاز شدید به اصلاح ارتش را احساس کردند. همچنین قائم مقام خطر کهنه‌پرسی را دریاف

ارزیابی او از عقب ماندگی ایران را می‌توان با توجه آشکار او به جزئیاتی مانند شیوه نگارش و مکاتبات اداری مورد داوری قرار داد. در اوضاع و احوال آن زمان موضوع شیوه مکاتبات اداری امر کوچک و بی‌اهمیتی به شمار

نمی‌رفت وی از ضرورت اصلاحات در ایران، که از سال ۱۸۰ میلادی درگیر رقابت شدید قدرتهای بزرگ شده بود، آگاهی داشت. به علاوه، گذشت زمان از سرگرفتن مکاتبات دیپلماتیک با کشورهای خارجی را به همراه داشت.^(۱)

این ضرورت‌ها در حالی بود که فتحعلیشاه بی‌خبر از اوضاع جهان، در کاخ سلطنتی با دنیای خاص خود سرگرم بود و امپراطور روس را، که سرزمینش را مورد تجاوز قرار داده بود، با «شمشیر مینائی» تهدید می‌کرد.^(۲)

روزی جنگ، روزی صلح

پایان دادن به جنگ بین ایران و روسیه، در وضعیت جدید شطرنج سیاسی جهان، جزو هدفهای فوری قرار گرفته بود. درحالیکه همین چندی پیش «سرها رفورد جونز» با تمام نیرنگهایی که در چنته داشت می‌کوشید که مذاکرات صلح بین دو طرف ایران و روس به سامان نرسد. اما اینک سرگور اوزلی به هر دری می‌زد تا موجبات صلح میان ایران و روس را فراهم کند. چه پیش آمده بود؟ دکتر عبدالحسین نوایی پیرامون این تضاد ظاهری می‌نویسد:

آن روز که جونز مانع مذاکرات ایران و روسیه می‌شد، برای آن بود که دولت روسیه هنوز موضع مشخصی در سیاست اروپا نداشت و دولت بریتانیا از عکس‌العمل‌های آن دولت نمی‌توانست مطمئن باشد. از زمان جونز چهار سال می‌گذشت و در ظرف این چهار سال سیاست‌پیشگان اروپا و جنگ‌افروزان

۱- پیتر آوری، تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، موسسه مطبوعاتی عطایی، چاپ دوم ۷۳-۷۴ م در فصل مربوط به فرهنگ و تأثیر قائم مقام، در اهمیت این کار قائم مقام توضیحات بیشتری داده‌ایم.

۲- درباره فتحعلیشاه و زسَدگی او در درون حرمسرایش، خوانندگان را به مطالعه کتاب: فتحعلیشاه قاجار، سقوط در کام استعمار، توصیه می‌کنیم.

فرنگی نقشه‌ها بازی کرده و به پایان بازی و یک رویه شدن کار نزدیک شده بودند. تزار الکساندر هم در کنار انگلستان و روبه‌روی ناپلئون قرار گرفته بود و شایعاتی از حمله ناپلئون به روسیه در دهانها بود در هر حال لازم بود که تزار فارغ‌البال از جانب ایران، تمام قشون خود را علیه ناپلئون بسیج کند و لازمه این کار این بود که مخاصمات ده ساله قفقاز به سود روسیه پایان پذیرد و گرجستان از آن تزار شود.^(۱)

سرگور اوزلی از تمکین فتح‌علیشاه مطمئن بود. به‌ویژه که سفیر نیرنگ‌باز بریتانیا شاه ناآگاه را بدین وعده محال دلخوش کرده بود که اگر قرارداد صلح، بدون اصرار در اسر داد گرجستان امضاء شود، دول انگلیس وساطت خواهد کرد که سردار روس گرجستان را به ایران بازگرداند!!

اما دربار عباس‌میرزا ولیعهد به‌هیچ‌وجه حاضر به پایان دادن جنگ، قبل از بازپس گرفتن گرجستان نبود، و می‌دانیم که مغز متفکر دربار ولیعهد در این زمان میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بود. هم ولیعهد و هم قائم‌مقام به‌خوبی می‌دانستند که اگر ترک مخاصمه را بپذیرند، انتزاع گرجستان را هم پذیرفته‌اند. آنها خبر داشتند که ناپلئون آماده جنگ با تزار است و تزار اینک در موضع ضعف قرار دارد.

وحشت سردار روس

سرگور اوزلی به تبریز رفت تا اقدامات خود را در آنجا دنبال کند. کوششهای او به آنجا رسید که توانست قرار ملاقاتی بین عباس‌میرزا و ژنرال رتیشچف فرمانده کل روس در گرجستان بگذارد. مکان ملاقات بین این دو نفر، در «سلطان حصار» تعیین شد. اما سردار روسی از ملاقات پشیمان شد و به بهانه‌جویی پرداخت. در باب علب این انصراف، لسان‌الملک سپهر می‌نویسد:

این هنگام چنان افتاد که الکساندر میرزا والی گرجستان، که در ایروان بود به گرجستان شده و مصدر فتنه گشت و این معنی موجب وحشت خاطر سردار روس شده از رسیدن به حضرت نایب السلطنه پشیمان گشت و پیام داد که ملاقات ما در کنار رود ارس می تواند بود و من تا «سلطان حصاری» نخواهم آمد. و نیز بعضی سخنان در میان انداخت که دیدار متعذر شود.^(۱)

عباس میرزا از موقعیت جنگی ایران در این شرایط مطمئن بود. در مناطق مختلف جنگ، سپاهیان ایران ضرب‌های کاری به روسها وارد می آوردند. امیرخان قاجار که از سوی ولیعهد به طالش اعزام شده بود، با کمک لشکریان گیلانی در لنکران مستقر شده و سپاهیان روس را از آنجا پراکنده بود و راه عبور و مرور آنها را به جانب کشتی‌هایشان بسته بود. سپهر می نویسد: به صوابدید ابوالقاسم قائم مقام، سه قلعه مستحکم در لنکران و ارکوان و آستارا ساختند و در آنها تجهیزات جنگی و آذوقه یک‌ساله سپاه را انبار کردند.^(۲)

تلاشهای سرگورازولی

سرگورازولی، جیمز موریه را نزد سردار روس فرستاد. موریه خود در باب این ملاقات نوشته است:

همین که چای صرف شد فوری با ژنرال مشغول مذاکره شدم. تا حال هیچ مذاکره سیاسی به این اندازه سری نبود که بین من و ژنرال روس انجام گرفت. همین که مذاکرات ما به اتمام رسید، ژنرال از خوشحالی دستهای خود را برهم زد و گفت: حال شمشیر خود را به کنار بگذار.^(۳)

۱- ناسح‌التواریخ. تاریخ قاجار. جلد اول، ص ۱۲۶. اسناد نوایی می نویسد. افسری که برای رساندن پیام آمده بود چنان بی ادبانه و خشن رفتار کرد که عباس میرزا به خشم آمد و ملاقات به هم خورد (ایران و جهان، ص ۲۲۴).
۲- ناسح. تاریخ. همان صفحه.

- سفرنامه جیمز موریه: نقل ابراهیم جهان، ص ۲۲۴. سپهر می گوید نایب السلطنه، صادق خان پسر نجفقلی خان گورمی. مسترلری. پیچی و مسترکمبیل حکیم انگلیسی فرمود که باتفاق

از آنجا که قرار ملاقات بین عباس میرزا و ژنرال روسی به طریق مذکور لغو شده بود، مقرر شد که نماینده فرمانده روس با میرزا ابوالقاسم قائم مقام به مذاکره بنشینند.

مذاکرات این دیدار به جایی نرسید. روسها خواهان آن بودند که از مناطقی که با تجاوز به چنگ آورده اند، حرفی به میان نیاید و وضع موجود حفظ شود، در حالیکه قائم مقام به هیچوجه زیر بار نمی رفت و بازگشت روسها را به مرزهای پیش از جنگ، طلب می کرد.

قائم مقام در گزارشی که برای ولیعهد فرستاد یادآور شد که اقدامات سردار روسی «همه از در فریب و نیرنگ است».

کنترل روسکی که از جانب سردار روس مأمور اداره قراباغ بود، طرح شیبخونی را علیه اردوی عباس میرزا تدارک دید. این شیبخون که شرح جزئیات آن در ناسخ البوار یخ آمده، برای روسها موفقیت آمیز و برای ایرانیان فاجعه بار و کمر شکن بود.^(۱)

با این همه عباس میرزا مقاومت می کرد و به آشتی رضا نمی داد. او که حمله ناپلئون به روسیه را انتظار می کشید، سپاهی از میان ایلات و عشایر تدارک دید و در کمین نشست.

قصد شاهزاده وسیله جاسوسان ایرانی و انگلیسی حول و حوش او به آگاهی رتیشچف فرمانده روسی رسید. وی نیز متحد انگلیس خود را در جریان گذاشت و اوزلی هم فشار خود را به دربار افزایش داد.

→

حضور دی یوف [نماینده سردار روس] به نزدیک او شوند و در کلیات امور سخن کنند و میرزا ابوالقاسم وزیر را فرمود که به اصلان دوز شود و وحشت خاطر سردار روس را بزداید (ص ۱۲۶). این نبرد مازور کرلیس انگلیسی که به عباس میرزا وفادار مانده بود، کشته شد و عباس میرزا به زحمت توانست از ارس بگذرد و جان خود را نجات دهد.

شاه علیرغم میل عباس میرزا، به آشتی رضایت داد و بدینگونه آن عهدنامه معروف و نکبت‌بار در تاریخ ۱۳ اکبر ۱۸۱۳، ۲۹ شوال ۱۲۲۸ در قریه گلستان واقع در قراباغ به امضای میرزا ابوالحسن خان شیرازی نماینده دولت ایران و ژنرال نیکلایی راتیشچف یا رادیشچف (Nicolai Radichtchev) نماینده دولت تزاری رسید. عهدنامه گلستان، مصیب‌بار بود. «در بند و باکو و شیروان و قراباغ و قسمی از طالش از خاک ایران جدا شد و ضمیمه روسیه شد. ایران از ادعاهای خود در مورد گرجستان و داغستان و مینگرلی و ابخازی دسب برداشت».^(۱)

بازتاب‌های متفاوت

عهدنامه گلستان و پایان دوره اول جنگ‌های ایران و روس، بازتاب‌های متفاوت در قلمرو دو حریف جنگی برجای گذاشته بود. تزار روس از آنچه به دسب آورده بود، سرمسب بود، ولی شاه ایران که قسمت عمده‌ای از خاک کشورش تجزیه شده و مردمش در اسارت دولتی بیگانه رها شده بودند، در تنگنای سیاسی دشواری قرار داشت، و لذا به تکاپو افتاده بود.^(۲)

در عهدنامه گلستان، مواردی به عمد و با تزویر و نیرنگ سفیر انگلیس مبهم گذاشته شده بود. انگلستان نمی‌خواست ایران و روس در درازمدت با هم در آتش به سر برند. مهم‌ترین بخش عهدنامه بلا تکلیف ماندن وضع مرزهای دو دولت بود.

۱- تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۲۲۳

- اشاره به این نکته ضروری است که سهم شاه در شکست ایران بسیار است. حس

لثامت همواره از ارسال پول و تجهیزات کافی برای عباس میرزا طفره می‌رفت. کد مردی خیال‌باف بود، بجای مقابله با دشمن مقدر از طریق تجهیز ارتش با فون و علوه جدید و سلاح‌های به کارهای ابلهانه دسب می‌زد و برای مرعوب کردن دشمنان «نباس غضب» می‌پوشید. در این مورد نگاه کنید. فتح‌علیشاه ناجار، سقوط در کام استعمار، ص ۱۹۶ به بعد.

تلاش برای بازپس گرفتن گرجستان، تا مدت‌ها سیاست روز دولت فتح‌علیشاه شده بود. شاه دل به وعده‌هایی بسته بود که سفیر انگلیس، در جریان انعقاد عهدنامه گلستان به او داده و گفته بود که دولت انگلستان از امپراطور روسیه خواهد خواست که گرجستان را به ایران بازپس دهد. آن وعده و این امید هر دو اساس و پایه قابل تحقیق نداشتند.

طبیعی است که بخش عمده کوشش‌های سیاسی و دیپلوماسی در راه تحقق این منظور در آذربایجان و در دربار ولیعهد متمرکز بود و گرداننده و مغز متفکر دربار ولیعهد، قائم‌مقام بود.

درس‌هایی از شکست

تلاش عباس میرزا و قائم‌مقام در نوسازی ارتس ایران، خواه در زمینه نظامی و خواه از جنبه فرهنگی، حاصل درسی بود که از سکست در جنگ گرفته بودند

ارتس ایران هنوز با سیوه‌های کهن و منسوخ اداره می‌شد، حتی اصطلاحات نظامی تغییری نکرده بودند. جیره سرباز روزی، یک چهار یک نان بود. افراد پیاده‌نظام تفنگ‌های سرپر داشتند که هنگام سلیک باید روی دوساخه سوار می‌شد. تجهیزات جنگی با گاو و شتر حمل می‌شد... می‌شد...

سربازان و افسران ایرانی با وجود این همه نارسایی در برابر سپاه مجهز روسها، دلیرها از خود نسان دادند

تلاس‌گاردان و افسران فرانسوی را در نوسازی ارتس ایران، جزر و مدهای سیاسی و زد و بندهای ناپلئون با روسیه، از تأثیر می‌انداخت. کاربرد افسران انگلیس، از این هم کمتر بود

دامنه مشکلات در این راه از نیرنگ‌بازیهای بیگانگان تا کوردلیهای شاهزادگان قاجاری و ضعف انگیزه‌های سربازان ایرانی گسترش داشت. اما قائم‌مقام و عباس میرزا سکیبایی و پایداری خود را نمی‌توانستند از دست بدهند

فصل یازدهم

درسهایی از شکست

نوسازی ارتش

قائم مقام و ولیعهد به بیهوده بودن تلاشها برای بازپس گیری گرجستان آگاه بودند. درسی این عقیده پس از آنکه نماینده شاه، میرزا ابوالحسن خان شیرازی سال ۱۲۳۲ هـ. ق به دربار روسیه رفت و دست خالی بازگشت، ثابت شد. تزار روس در پاسخ سفیر ایران که بازپس دادن ولایات قفقاز را می طلبید، صراحت گفت:

بلاد متصرفی را گماشتگان ما به قهر و غلبه نگرفته‌اند. بلکه حکام هر محل، هر یک با کمال میل و رغبت حکومت روسیه را پذیرفته‌اند و اهالی گرجستان نیز چون مسیحی هستند، تابعیت آنها نسبت به روسیه از اطاعت نسبت به ایران، اولی و انسب است.^(۱)

پس عباس میرزا و وزیر او، چاره را در بازسازی ایران؛ خواه از جنبه نظامی و خواه در گستره فرهنگی دانستند. این هدف از سالهای دور در ذهن شاهزاده عباس میرزا جای گرفته بود که روشهای اروپایی را در ارتش ایران به کار گیرد. عامل انتقال این اندیشه میرزابزرگ و تقویت‌کننده آن ابوالقاسم قائم مقام بودند، سرهنگ گاسپار دروویل می‌نویسد:

این شاهزاده ایرانی از همان اوان به اهمیت انضباط و تاکتیک جنگی اروپائیان پی برد و شاه را بر آن داشت تا در این زمینه اروپائی از ارتشها تقلید کند.^(۲)

توپ و گاو، زنبورک و شتر

عباس میرزا و وزیر او، که در جریان جنگهای دوره اول ایران و روس، برتری نظامی حریف را با چشم باز دیده بودند، چاره را، تجدید نظر در ارتش ایران می‌دانستند و می‌کوشیدند این تمایل را در شاه تقویت کنند. آنها دریافته بودند که ارتش ایران باید با سلاحها و آموزشهای جدید نظامی، به گونه‌ای که در کشورهای پیشرفته اروپا معمول است، تجهیز گردد. گزارش استاد سعید نفیسی از وضعیت ارتش ایران خواندنی است:

۱- نقل از: ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۹۳

۲- سفرنامه دروویل، ترجمه جواد محبی، انتشارات گوتنبرگ، چاپ دوم، ۱۳۴۸، ص ۱۹۷

در زمانی که ژنرال گاردان در ایران بود نیروی نظامی ایران تنها شامل ۶۰,۰۰۰ پیاده و ۱۴۴۰۰۰ سوار و ۲۵۰۰ توپچی بود. درجات نظامی به اصطلاح آن زمان بدینگونه بود: ده‌باشی فرمانده ده سرباز، آلی‌باشی فرمانده پنجاه سرباز، سلطان فرمانده صد سرباز و خان فرمانده هشت تا ده‌هزار سرباز مدت خدمت سربازان بُنیچه و چریک معلوم نبود.^(۱) هر سربازی در سال ۳۰ تومان مواجب می‌گرفت و از مالیات معاف بود و روزی یک چهار یک نان به او جیره می‌دادند. افراد پیاده نظام تفنگ‌های سرپُر بسیار سنگین داشتند و به هر سرباز یک اسب تعلق می‌گرفت که علیق آن را دولت می‌داد. افراد پیاده نظام آذربایجان و عراق (نواحی مرکزی) تفنگ‌های سرپُر فتیله‌ای داشتند که زیر آن دوشاخه بود و در موقع تیراندازی، تفنگ را روی دو شاخه می‌گذاشتند.

در جنگ تنها به یک صف حمله می‌کردند. افراد سواره نظام می‌بایست هر یک اسب خود را با خود بیاورند. | آنها | تفنگ‌های دراز و سرپری داشتند که چندان در برابر گلوله مقاومت نداشت و گاهی می‌ترکید. سواران ترکمان ایران هنوز تیر و کمان داشتند ... توپها را با گاو می‌بردند و بیشتر آنها را در ایروان و دشت نگاه می‌داشتند تا در موقع لزوم به میدان جنگ ببرند. با هر توپ بیش از ۲۰ تا ۳۰ گلوله نبود. گلوله‌های توپ بیشتر گلوله‌هایی بوده که پس از عقب‌نشینی روس‌ها از ایشان گرفته بودند. گلوله‌هایی که | در کارخانه گلوله‌ریزی مازندران | می‌ریختند به اندازه‌ای بد بود و شن و مواد خارجی داشت که دهانه توپ را از هم می‌شکافت و بیشتر در موقع بیرون آمدن می‌ترکید و به هدف نمی‌رسید.

زنبورک‌ها را بر کوهان جلو شتر می‌گذاشتند و زنبورکچی پشت آن می‌نشست و با یک دست مهار شتر را می‌گرفت و به تاخت به سوی دشمن حمله می‌برد و با دست دیگر زنبورک را آتش می‌داد. به اشاره او، شتر که برای

همین کار تربیتش کرده بودند، زانو می زد و همینکه زنبورک را خالی می کردند، دوباره برمی خاست و به جلو یا عقب می رفت. تیر زنبورک به اندازه تفنگ بود و بیشتر از آن برد نداشت. به محض اینکه شتر زخم برمی داشت، دیگر آن زنبورک بی فایده می شد

علوفه سپاه تنها کاه بود و هنگامی که در بیابان علف می یافتند به اسبان علف تازه می دادند. به همین جهت وقتی که علف روی زمین نبود، سربازان را مرخص می کردند و بدینگونه هر سال در دو ماه اول بهار سربازان را احضار می کردند و پس از چهار ماه در اول پائیز مرخص می کردند.^(۱)

سربازان و افسران ایرانی، با وجود این همه نارسایی و آشفتگی ساز و برگ جنگی در برابر ارتش مجهز روسیه دلیریه‌ها از خود نشان می دادند، ولی در نهایت کاری از پیش نمی رفت. عباس میرزا و قائم مقام چاره را در بازسازی ارتش می دیدند.

تلاشهای کم اثر گاردان

گاردان و افسران فرانسوی همراه او، چنانکه اشاره کردیم، در پی قرارداد دوستی بین ناپلئون و تزار روس و مداخلات و توطئه‌های انگلیسی‌ها، ایران را ترک کرده بودند. در جریان جنگ نیز دیدیم که سرگوراوزلی افسران انگلیسی را از میدان نبرد فراخواند و در حساس‌ترین مراحل جنگی ارتش عباس میرزا را از کادر آموزش محروم ساخت.

پس از عهدنامه گلستان قائم مقام و ولیعهد بر آن شدند تا دوباره از وجود افسران فرانسوی استفاده کنند. اما این کار بطور جدی دنبال نشد. گفتنی است که در همین احوال گروهی از نظامیان فرانسوی در قلمرو حکومتی محمدعلی میرزا دولت‌شاه در

۱- سعید نفیسی. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران (دوره معاصر) جلد اول، انتشارات بنیاد. چاپ هفتم، ص ۲۶۱-۲۶۲ به بعد با اختصار. خانم لمتون نیز اطلاعات مفیدی در باب ارتش فتحعلیشاه داده است. ر.ک: مالک و زارع در ایران، ص ۲۶۲ به بعد.

کرمانشاه، برای آموزش نیروهای کرد آمده بودند (۱۸۱۳-۱۸۱۲ م) (سرهنک «کاسپار دروویل» که سفرنامه مشهوری نوشته است، جزو این افراد بوده است). این گروه کار مهمی صورت ندادند. بطور کلی خدمات افسران فرانسوی در ایران، که به صورت پراکنده ارائه می‌شد، نتیجه قاطع در درازمدت نداشت. این عملکرد نارسا در درجه اول با آشفتگی و تغییرات سریعی که در اسراتژی جنگی ناپلئون رخ می‌داد، ملازمه داشت.

افسران انگلیسی نیز، با اهداف پیچیده و سودجویانه و چندگونه‌ای که سیاست بریتانیا در ایران اعمال می‌کرد، کار مهمی از پیش نمی‌توانستند برد. یک گروه از افسران انگلیسی، که دولت انگلیسی هند با تعدادی اسلحه، به عنوان اسب‌مالب از دولت ایران در جهت سفارشها و راهنمایی‌های سرگوراوزلی برای تقویت نیروی نظامی ایران اعزام داشت، از این جمله بودند.

ضرورت مدرنیزه کردن ارتش ایران موجب شده بود که دولت حتی به سراغ دولتهایی که در مقیاس بین‌المللی آن عهد، اهمیت درج‌دوم و سوم را داشتند برود، که دولتهای اتریش و ایتالیا از این گروه بودند.^(۱)

کوهی از دشواریها

چند افسر ایتالیایی در همان ایامی که عباس میرزا و قائم مقام سرگرم چاره‌جویی برای عقب‌ماندگی ارتش ایران بودند، به ایران آمدند و با عنوان افسر آموزشی به خدمت عباس میرزا و برادر او محمدعلی میرزا دولت‌شاه درآمدند.^(۲) عباس میرزا حتی از «مترنیخ» (Metternich) صدراعظم معروف اتریش نیز کمک خواست و او

۱- نظامیانی که بدینگونه به ایران می‌آمدند، بطور عمده کسانی بودند که به دنبال ازهم‌پاشیدگی ارتش‌هایی که در آن خدمت می‌کردند، به این سوی و آن سوی پرتاب می‌شدند.

۲- علاقمندان برای آشنایی با این افسران و چگونگی پیوستن آنها به ارتش ایران به مأخذ زیر مراجعه نمایند. پروفیسور آنجلو میکله پیه مونته، افسران ایتالیایی در خدمت ایران در عهد قاجار، مجله تحقیقات تاریخی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، سال اول، ش ۳، ص ۳۸۵ به بعد.

همراه پاسخ نامه ولیعهد ایران، نمونه‌هایی از سلاحهای جدید ساخت اطریش را برای او فرستاد.^(۱)

خدمات این افسران نتایجی را که ولیعهد و وزیر او قائم مقام در نظر داشتند، ببار نمی‌آورد و در راه این هدف موانع عمده‌ای وجود داشت. که دامنه آن از تردستی‌های انگلیسی‌ها، تا رقابت‌های کوردلانه برادران عباس میرزا و ضعف انگیزه‌های سربازان ایرانی در یادگیری؛ که ریشه فرهنگی داشت، امتداد می‌یافت. (سربازان ایرانی خوش نداشتند که از فرنگیان غیرمسلمان درس بگیرند). آموزش دهندگان بیگانه نیز، بی آنکه توجهی به نیازها و اولویت‌های نظامی ایران داشته باشند، در جهت جریانه‌ها و نوسانهای سیاسی عمل می‌کردند و در نهان و آشکار بسود کشور خود، می‌کوشیدند، گاه دست از کار می‌کشیدند و در حساس‌ترین هنگامه‌ها، به بهانه اینکه اجازه ادامه کار ندارند، وظایف خود و کار تعلیم را رها می‌کردند.

کوهی از دشواریها وجود داشت که برای قائم مقام و نایب السلطنه سخت دل‌آزار و طاقت‌فرسا بود. استاد نوایی در تأثیر این مشکلات بر عباس میرزا می‌نویسد:

مردی که تمام سالهای جوانی خود را در جلب افسران خارجی و محبت به آنان گذرانیده بود، در پایان از آن همه زحمات چه در دست داشت؟ عسوه‌های سیاسی و دیدار و پرهیز مردان عرصه سیاست و قهر و آتش روسای هیئت‌های نظامی و ناز و کرشمه خارجی‌ان عباس میرزا را خسته کرده بود. خاصه که هر چه افسران تعلیم می‌دادند و ظاهراً به طرحهای ایران برای احیای ارتش منظم کمک می‌نمودند، مردان سیاسی از وزرای خارجه گرفته تا سفیران و وزیران مختار و لردهای حکومت هند انگلیس برباد می‌دادند و اقدامات آنان کلاً در جهت حفظ منافع خود آنان بود، نه منافع و حیثیت کشور ایران.^(۲)

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج ۱، ص ۲۶۳ عباس میرزا در نامه دیگری از مترنیخ خواسته بود که از ایران در برابر تجاوزات روس و انگلیس، دفاع کند (همانجا).

۲- ایران و جهان، ج ۲، ص ۲۵۲

از هر شکست، درسی

با این همه آنها شکیبایی و پایداری خود را از دست نمی‌دادند. گاسپار دروویل در تأثیر شکست ایران در روحیه عباس میرزا می‌نویسد:

شکست‌های مختلف بدون اینکه روحیه او را تضعیف کند، عقیده وی را در ادامه عملیات جنگی راسخ‌تر می‌ساخت. عباس میرزا نخستین کسی بود که پس از هر شکست، فرماندهان را از شکست وارده دل‌داری می‌داد و می‌گفت: روسها با هر شکستی که به من وارد می‌سازند، ندانسته درسی به من می‌دهند و از فراگرفتن آن درسها نفع بیشتری عایدم خواهد شد.^(۱)

هدف بزرگ تجهیز سپاه ایران اهمیتی بیش از آن داشت که موانع و مشکلات جریان آن را متوقف سازد. در آموزشهای نظامی، جنبه‌های عملی و نظری، هر دو مورد نظر بود. عباس میرزا خود علاقمند به یادگیری بود. می‌کوشید تا از نوشته‌هایی که در این زمینه در کشورهای اروپایی فراهم آمده آگاهی یابد. دروویل اشاره می‌کند که:

به فرمان ولیعهد کتابهای نظامی گبیرت و هم‌چنین آئین‌نامه‌های مانور پیاده نظام را ترجمه کردند. رسم فنی را تا حدودی که بتواند نقشه‌ای را به دقت پیاده کند، فراگرفت. ولی چون شخصاً امکان آموختن این فنون را به زیردستان نداشت، افسر فرانسوی را وادار ساخت تا از بین افسران ایرانی سیزده تن را برگزیند و فنون نوین جنگ را بدانان بیاموزد. سروان فرانسوی با برانگیختن حس رقابت و تشویق و ترغیب افسران ایرانی به تعلیم و تربیت آنان پرداخت.^(۲)

۲- سفرنامه دروویل، همان، ص ۱۹۸-۱۹۹.

۱- سفرنامه دروویل، همان، ص ۱۹۷.

تئوری، بی عمل، پوچ است

زمینه‌ها و جنبه‌های عملی آموزش اهمیت بیشتری داشت و عباس میرزا به این موضوع توجه ویژه‌ای نشان می‌داد. دروویل اضافه می‌کند که:

عباس میرزا به این نتیجه رسید که تئوری بدون عمل پوچ و بی‌فایده است. از این رو شخصاً به تیراندازی با تفنگ و اجرای مواد نظام‌نامه پیاده‌نظام ارتش فرانسه پرداخت و به کمک افسران وابسته به سفارت فرانسه قریب دو سال از وقت خود را صرف مطالعه و مانور پیاده‌نظام و توپخانه نمود. عباس میرزا حتی از بررسی در جزئیات ساختمان سربازخانه‌ها، زرادخانه‌ها و کارگاه‌های اسلحه‌سازی، باروت‌کوبی و توپ‌ریزی غافل نمی‌ماند. او آنچه در قوه داشت و آنچه وضع مالی وی اجازه می‌داد، در بهبود وضع لشکریان خود می‌کوشید.^(۱)

گسیل دانشجو به اروپا

در تحقق اهداف نوسازی نظامی و فرهنگی، عباس میرزا بر آن شد تا جوانان ایرانی را به جستجوی علم و تکنولوژی اروپا گسیل دارد. قرار کار در این باره قبلاً با ژنرال گاردان بسته شده بود و چون او از ایران رفت، با سرهارفورد جونز در این باب مذاکره شد. دو نفر از دانشجویان؛ یکی محمدکاظم پسر نقاشباشی نایب‌السلطنه و دیگری حاجی میرزا باباافشار، فرزند یکی از افسران ایرانی، نخستین کاروانی بود که برای آموزش طب و داروسازی و نقاشی و صورتگری به لندن فرستاده شد. کاروانهای بعدی هم از نظر تعداد و هم از نظر تنوع رشته‌های تحصیلی چشمگیر بودند.^(۲)

۱- سفرنامه دروویل، همان، ص ۱۹۹-۱۹۸

۲- برای مطالعه بیشتر در زمینه اعزام محصل به اروپا، ک: ایران و جهان، ج ۲، ص ۲۵۲ به بعد و نیز مجله یادگار، سال اول، شماره ۵ و مجله یغما، سال ۶، ش ۵ تا ۹.

پیروزی بر عثمانی

در دستگاه عباس میرزا در تبریز، که در این دوران (پس از عهدنامه گلستان) تحرک ویژه‌ای حکمفرما بود، قائم‌مقام لحظه‌ای آرام نداشت. دول‌آبادی می‌نویسد: بواسطه عهدنامه معروف به گلستانه، کشمکش میان ایران و روس به‌ظاهر خاتمه یافت و حواس وزیر فاضل جوان برای تنظیم امور آذربایجان مخصوصاً کارهای نظامی که در درجه اول اهمیت بود جمع شد و طولی نکسید که بیست‌وپنج قشون مرتب با اسلحه کافی و البسه وطنی موجود گشت و احوال رو به بهبود نهاد.^(۱)

در پرتو این تغییرات و پیشرفت‌ها بود که ایران، شکست سختی بر عثمانی‌ها وارد کرد. کشاکش بین ایران و عثمانی پیشینه‌ای دراز دارد و موجب اشتعال آتش آن در این دوران، جدال بر سر حکمرانی سلیمانی و پاره‌ای درگیری‌های مرزی بود. میان محمدعلی میرزا دولت‌شاه، که از جانب پدر به حفظ سرحدات غرب مأمور شده بود و علی پاشا حاکم بغداد نبردهایی چند صورت گرفت که در نهایت پیروزی با دولت‌شاه بود.

با درگذشت سلطان سلیم سوم (۱۲۲۲ هـ) و جلوس سلطان مصطفی چهارم و اعزام سفیری از سوی فتحعلیشاه برای تهنیت، روابط دوستانه‌ای به مدت پنج سال برقرار شد.

در سال ۱۲۳۶ دوران آرامش خاتمه یافت. ترک‌ها در مرزهای ایران دست به ماجراجویی‌های تازه زدند و به تحریک عشایر مرزنشین آذربایجان و کردستان پرداختند. اینها و عوامل دیگری دربار ایران را بر آن داشت تا ضرب شستی به دول عثمانی نشان دهد.

فتحنامه قائم مقام

دو سپاه بزرگ ایران، یکی از آذربایجان به سرداری عباس میرزا و دیگری از کرمانشاه به فرماندهی محمدعلی میرزا دولتشاه، از دو سو حمله آغاز کردند. قوای عباس میرزا در اولین برخورد سپاه عثمانی را در بایزید و ارزروم درهم شکست و توپراق قلعه به تصرف حسن خان قاجار قزوینی فرمانده عباس میرزا درآمد. خود نایب السلطنه نیز که باشتاب به بایزید رسیده بود قلعه آق سرای را متصرف شد. ابوالقاسم قائم مقام در شهر بایزید بنام فتحعلی شاه خطبه خواند و فتحنامه جنگ را در ضمن قصیده‌ای برای فتحعلیشاه فرستاد:

نصرت و اقبال و بخت و دول و فتح و ظفر چاکران آستان شهریار دادگر
ولیعهد در بایزید و قلعه‌های تصرف شده، پادگانهای نظامی مستقر ساخت و مازاد سپاه خود را در دشت ملازگرد برای تهاجم تازه‌ای متمرکز ساخت. در پایان این تهاجم بود که ۱۶ عراده توپ، همراه با غنائم جنگی بسیار به تصرف سپاه ایران درآمد و خط سوق الجیشی ارزروم و درنسیجه ابتکار عملیات جنگی زیر استیلای عباس میرزا قرار گرفت.

سپاه دولتشاه نیز لشکریان ترک را در حوالی شهر زور و کنار سیران رود تار و مار کردند و سربازان عثمانی را تا کرکوک عقب راندند و سلیمانیه به تصرف دولتشاه درآمد.^(۱)

صف‌آرایی مجدد عثمانیها که به جنگ سهمگین مجددی در «توپراق قلعه» و

۱- با استفاده از: ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۱۱۸-۱۱۷ به دستور قائم مقام بر بدنه توپهای متصرفی، این قطعه شعر را که سروده خودش بود، حک کردند.

چون سال بر هزار و دوصد رفت و سی و هفت قیصر بشد ز فتحعلی شاه، رزمخواه
عباس شد، بامر شهنشه به مرز روم زین توپ صد گرفت به یک حمله زان سپاه
چنانکه می‌بینیم تعداد توپها را قائم مقام یکصد عراده یاد کرده است.

شکست سهمناک عثمانیها به دست عباس میرزا انجامید، عثمانیها را به تقاضای صلح مجبور ساخت. عهدنامه ارزنته‌الروم (۱۲۳۹ هـ) حاصل این کشاکش بود.

شادی و اندوه

کار مصالحه به دست قائم مقام و میرزا محمدعلی مستوفی آشیانی به عنوان نمایندگان دولت ایران و نجیب افندی سفیر عثمانی سامان گرفت. شهر زور جزو قلمرو نایب السلطنه ایران آمد.^(۱) نوشته اند که «مصالحه نامه ایران و عثمانی با خط و انشای قائم مقام است».^(۲)

شوق این پیروزی، خاصه در شرایطی که عهدنامه گلستان زخمی بر دل‌های ایرانیان نشانده بود، قائم مقام را به وجد آورده بود. اما شاهد پیروزی در جنگ با عثمانی را مرگ میرزا بزرگ، در کام قائم مقام شکست. (قبلاً به چگونگی مرگ میرزا بزرگ اشاره کردیم).

قبلاً گفتیم که شئون و القاب پدر، بر پسر تعلق گرفته بود. عنوان «قائم مقام»ی را سال بعد به او دادند.

اعتماد السلطنه می نویسد:

در ربیع الاول سال ۱۲۳۸ به لقب نبیل قائم مقام سرافراز شد و در نظر اقدس اعلی | شاه | و عباس میرزا ممتاز آمد. او را نواختند و در امور آذربایجان مستقل ساختند.^(۳)

۱- محمدحسن خان اعتماد السلطنه. تاریخ منتظم ناصری، به تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، دنیای کتاب، ج ۳، چاپ دوم، ص ۱۵۵۶

۲- قائم مقام در جهان ادب و سیاست، همان، ص ۱۸ در روضة الصفا تصریح شده که: در کثرت ثانی عهدنامه شایسته نوشته و به اسم مصلحین مذکورترین (نجیب افندی و میرزا ابرالقاسم قائم مقام) مرقوم و به خاتم مبارک مختوم گردید. (نقل از دیل منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۵۶۴)

۳- صدرالتواریخ، ص ۱۱۷

مشاغل و خدمات قائم مقام، در این دوره از سوی دولت آبادی چنین فهرست شده است:

وزارت شخصی نایب السلطنه، پیشکاری کل مملکت آذربایجان، اداره کردن امور لشکری، انشاء و نگارش فرامین و احکام ایالتی بلکه ایالاتی که در تحت امر و نفوذ نایب السلطنه بود به خط زیبای خویش، نگارش مرقومات مهم و خصوصی نایب السلطنه به داخل و خارج، علاوه بر آنچه برای خود در عالم ادبیت می نگاشت

قائم مقام با آن همه مشاغل که داشت باز از تفننات شاعرانه و نگارشهای نظمی و نثری ظریف به دوسانش و نشست و برخاست با اهل حال و آمیزش با فضلا و ادبا خودداری نمی کرد.^(۱)

نظارت بر اعمال ولیعهد

علاوه بر همه این کارها، به امور شخصی ولیعهد نیز نظارت داشت. قائم مقام این نظارت را، که همه اعمال و افکار عباس میرزا را شامل می شد، وظیفه وجدانی و اخلاقی خود می شمرد. این احساس مسئولیت به طرز نمایانی در اشعار او بازتاب یافته است.

قائم مقام خود را موظف می دانست تا کاستی ها و عیب ها را بی هیچ پرده پوشی برملا سازد و در رفع آنها بکوشد.^(۲)

او حتی بر اخلاقیات و کردار خصوصی نایب السلطنه نظارت می کرد و آنگاه که می دید شاهزاده در این دوره حساس به عیش و نوش می پردازد، از خود عکس العمل

۱- خطابه دولت آبادی، همانجا، ص ۳۰۹

۲- در شعری گفته است:

بدکیشم اگر پوشم در ملک تو، هر جا باشد خللی، گرچه بمقدار خلالی است.

نشان می‌داد و می‌کوشید تا او را به مسئولیتهای خطیر خود متوجه سازد.^(۱)
 دق و وسواس او در امور مالی دشمنان بسیاری برای او فراهم می‌آورد. او
 می‌کوشید ولیعهد را از تشریفاب یاوه‌ای که معمول دربار پدر و برادرانش بود، دور
 نگهدارد.^(۲)

اما دلشوره‌ها و دلسوزیهای او، نه در کام ولیعهد خوش آیند بود و نه با منافع
 درباریان همسازی و هم‌خوانی داشت. ناخوشایندی ولیعهد، وسیله تلقینات
 توطئه‌آمیز ناراضی‌ها دامنه زده می‌شد.

قائم‌مقام، گرم کار و تلاش، یا از این وسوسه‌ها و دسیسه‌چینی‌ها بی‌خبر بود، یا
 خبر داشت و به اعتبار صمیمیت و صداقت خدمات خود به آنها ارجی نمی‌نهاد. اما
 کار دشمنان، بی‌نتیجه نبود.

۱- این رخداد در یکی از شعرهای او بدینگونه بازتاب یافته است:

شاهدان گرچه لطیف‌اند و ظریف‌اند، ولی این نه هنگام لطائف، نه مقام ظرف است
 از تیر و کمان گوی، نه از قامت و ابروی کاین راست چوتیر آمد و آن خم چوکمان است.
 ۲- می‌گفت:

کس ریگ بیابان نکند خرج بدینسان گیرم به مثل مال تو افزون ز رمال است.

فصلِ سردِ عزل و اندوه

در گرماگرم خدمات قائم مقام، عباس میرزا به گونه‌ای غیرمنتظره و مغایر با حقوق دوستی، از ساه تقاضای برکناری قائم مقام را کرد ... او را به تهران فراخواندند و بی آنکه خود بداند، حکم عزلش را به دستش دادند

از وسوسه‌های حسودانه درباریان و وسواس قائم مقام در حسابرسیها و حسابکسی‌ها که بگذریم، شخص ولیعهد نیز از سخت‌گیریها و پند و اندرزهای وزیر به ستوه آمده بود ...

فرمان عزل قائم مقام با محده دیتها و آثار اندوهباری برای او و خانواده‌اش همراه بود. که غارت اموال و ضبط املاک، آزار و شکنجه بستگان، قطع حقوق دیوانی و اصرار در تیره‌روزی نمونه‌های آن بود او در درب مسجد شاه، صفه‌ای کرایه کرد و ته بساط زندگیس را به آنجا کشید تا شاید با فروش آنها، پولی جهت رسوه دادن به دیوانیان برای بازپس گرفتن حقوق غصب شده‌اش بدست آرد، اما دلالتان و تاجران شیطان صفت آنچه داشت با نازلترین بها به غارت بردند

امور دستگاه نایب السلطنه در دو سال برکناری قائم مقام چنان آشفته شد که ناچار از فراخواندن او به خدمت شدند. با پوزش و خواهش، مناصب پیشین را به او بازگرداندند

اسب تازی سده مجروح به ریر پالان
طوق رزین همه در گردن خر می بینم.
(حافظ)

فصل دوازدهم

فصل سرد عزل و اندوه

تزویر ولیعهد

سالی پس از اطلاق عنوان «قائم مقام»ی به میرزا ابوالقاسم، و در حالی که او بی خبر از همه جا سرگرم کار بود، وی را به تهران احضار و از خدمات دیوانی معزول ساختند (۱۲۹۳ هـ). نحوه اقدام هم بسیار غیرعادی و مزورانه بود. نایب السلطنه نامه‌ای به شاه نوشت و در آن عدم رضایت و نگرانی خود را از اقدامات قائم مقام ابراز و درخواست برکناری او را کرد. وزیر را به طهران فراخواندند و در آنجا حکم برکناری اش را به دستش دادند.

از نوشته‌های وقایع‌نگاران ایرانی آگاهی روشنی در باب علت برکناری قائم مقام به دست نمی‌آید. اعتماد السلطنه می‌نویسد:

بعد از چندی نواب نایب السلطنه او را معزول نمودند به حضرت خاقان مغفور از او شکایت کردند.^(۱)

دولت‌آبادی علت برکناری را بدگوئی و نفاق افکنی حسودان می‌داند و به تلویح نایب السلطنه را نکوهش می‌کند:

این وزیر فعال گرم کار روایی و بروزلیاقت و استعداد ذاتی خود بود که حاسدین بر او حسد برده، نزد نایب السلطنه از وی سعایت کردند، نایب السلطنه با همه حق‌شناسی که نسبت به قائم مقام اظهار می‌داشت نگرانی خود را از عملیات او به شاه نوشت و تقاضا کرد او را به تهران طلبیده آنجا معزول سازند.^(۲)

علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه، از دشمنان قائم مقام، هم بی‌آنکه سبب اصلی را ذکر کند، خبر عزل او را، همراه با مبالغی دشنام اینگونه می‌آورد:

و آن بدبخت، آذرکینه دولت‌خداداد در سینه‌اش شعله‌افروز بود و روزبه‌روز خیانت ذاتی وی بروز می‌کرد و نواب نایب السلطنه نظر به این افعال مدت دو سال او را از وزارت معزول کرد.^(۳)

یحیی آرین‌پور، علت برکناری قائم مقام را، بی‌اشاره به سندی، «بر اثر تفتین بدخواهان، به اتهام همکاری با روسها» می‌داند.^(۴)

شیوه اقدام عباس میرزا در راندن قائم مقام، گرچه دور از جوانمردی و حقوق

۲- خطابه، همان، ص ۳۰۹

۱- صدرالتواریخ، ص ۱۱۷

۳- اکسیرالتواریخ، ص ۳۹۸

۴- از صبا تا نیما (تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی): شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ دوم، ۱۳۵۱، ج ۶۲.

دوسی بود، اما انگیزه‌هایی هم در پشت این تصمیم بود که ما به آنها اشاره خواهیم کرد.

حیدر علی بجای قائم مقام

چنانکه اشاره کردیم به‌ظاهر او کوچکترین اطلاعی از کدورت نایب‌السلطنه نسبت به خودش نداشته است.^(۱) دول‌آبادی اشاره می‌کند که:

قائم مقام تا در تبریز بود کدورت خاطر نایب‌السلطنه را از خود احساس نکرده بود. چون به تهران رسید از قضیه باخبر گشت.^(۲)

خود قائم مقام، در اشعار و نیز در رساله شکوائیه خود، که در ایام عزل نوشته، اندوه و حیرت خود را در این زمینه ابراز داشته است:

از خدمت ولایتعهد به دارالخلافه احضار شدم تا اصلاحات سرحدی را
عرضه بدارم و بعضی کارها را روبه‌راه کنم. ولی هنوز از تبریز دور نسته. بدم که
غیبت من همان نتیجه را داد که غیب موسی از قوم خودش.^(۳)

اعتضادالسلطنه می‌گوید، بجای قائم مقام، حاجی حیدر علی خان را که یکی از بستگان حاجی ابراهیم کلانتر بود، به وزارت عباس میرزا برقرار کردند.^(۴) بدین ترتیب در یکی از حساس‌ترین دوره‌های تاریخی، شخصیتی آگاه، مدبر، میهن‌پرست و کم‌نظیر در نوع خود، درحالی‌که در وضعیت سیاسی کشور حضور او در شطرنج سیاست بسیار ضروری بود، خانه‌نشین شد.

۱- او در قصیده شکوائیه بلند خود، از این بابت، عباس میرزا را سرزنش می‌کند که:

گر رأی تو بود آنکه من یک چند	زان ترب آستان جدا مانم
بایست به من بهفته می‌گفتی	زان روز که بود عزم تهرانم
به اینکه به کام دشمنان سازی	رسوای فرنگ و روم و ایرانم

۳- رساله شکوائیه، همان مأخذ، ص ۲۱

۲- خطابه، ص ۳۰۹

۴- اکسیرالتواریخ، ص ۳۹۶

انگیزه‌های کدورت

از تلقینات حسودانه درباریان دستگاه عباس میرزا، که قائم مقام، مانع بزرگی در برابر آنها بود، و با دق و وسواسی که در حسابرسی داشت، جلو دزدیها و حسی اسراف و تبذیر آنها را می‌گرفت، که بگذریم، می‌توان تصور کرد که شخص ولیعهد نیز از سخت‌گیریها و پند و اندرزهای بموقع و بی‌موقع قائم مقام دل‌آزرده بوده است. او شاهزاده را که به اقتضای جوانی و زیبایی و شاهزادگی و مقام و منزلت، از جهات گوناگون طرف توجه، و ناچار دل‌عاشق و دسب‌بخشنده‌اش همواره به کار بوده است، با اندرزهای مشفعانه «در دسر» می‌داده است و او را مسوّد موقعیت ویژه و مسئولیتهای خطیرش می‌ساخته است.^(۱) طبیعی است که عباس میرزا هم همچون پدر - اگر نه به وسعت و اندازه او - دلی زیباپرس و عاشق پیشه داشته است، که پند ناصح مشفق در او کارگر نبوده است.

برخی از این مقولات را می‌توان از اشعار قائم مقام دریافت. در یکی از قصاید خود خطاب به ولیعهد، او را نسبت به وضعیت حساس مملکت، در برابر همسایگان متجاوز هشدار داده و تأکید کرده است که در چنین شرایطی، مجال طرب و عیش و نوش نیست:

نه مگر ننگ بود اینکه به ملک اسلام

راوس رو کرده چو کرکس به هوای جیف است؟

این دو همسایه پرمایه که در مذهب من

وصفشان نیز وبالی است که بر من وصف است...

۱- یحیی آربن‌پور می‌نویسد. قائم مقام با بعضی کارهای ولیعهد مخالفت می‌کرد (از صبا تا نیما: ج ۶۲، ص ۶۲).

لیک درنده چو ذئب اسب و بد کین کرده کمین
 نه گله مُحترس است و ند رمه مُکتنف اسب
 گرگ با گله قرین اسب، چه جای طرب است
 کفر را خنه بد دین اسب، چه جای شغف اسب
 راستی اینکه نه دیندار و ند دولخواه اسب
 هر که امروز به تعطیل و کسل متصف اسب
 زانکه از کشور اسلام، کنون چندین شهر
 بد ستم مغتصب اسب و بد جفا معتسف اسب
 هرکجا صومعه و مسجد و معبد می بود
 همد بتخانه و میخانه و بیب اللطف اسب...

چون سگ و گربه

قائم مقام اهل استدلال بود. کسی در زمان او، با منطقش برابری نمی توانست کرد. قضایا و مسایل پیچیده و مبهم را با هوشمندی و درایی فراتر از دولمردان دستگاه عباس میرزا و شخص شاهزاده، درک می کرد. آنچه را او می دید و درمی یاف، کمتر کس از افراد حول و حوش ولیعهد می دیدند و درمی یافتند. و از آنجا که ایستادگی شدید و لجوجانه از ویژگیهای شخصیت او بود، در تحقق گفته ها و معتقداتش پای می افشرد و حرف خود را به کرسی می نشاند.

به این پدیده از خصوصیات اخلاقی قائم مقام، در نوشته ها و گزارشهای اروپائیان، خاصه انگلیسی ها که با او برخورد داشته اند، به کرات اشاره شده اسب.

جیمز بیلی فریزر، در بیان خصوصیات قائم مقام، به اختلاف نظر او با عباس میرزا اشاره می کند و می نویسد:

می‌گویند که وی کراراً با نایب‌السلطنه عباس‌میرزا اختلاف نظر داسه
اختلافی که علنی شدنش به صلاح و صرفه هیچکدام از آنها نبود و اکثراً به
آشتی می‌گرائید. اما آن دو مانند سگ و گربه بودند.^(۱)

تحمل خصوصیات اخلاقی قائم‌مقام برای ولیعهد جوان دشوار بوده است. اما بد
این مرد بزرگ، که همچون اسوانه‌ای محکم، دستگاه او، و بلکه دستگاه پدرش را
سریا نگاه می‌داشته، نیازمند بوده است. به‌ویژه که وامدار حق تربیت او هم بوده است.
دشمنان قائم‌مقام نیز گروه نیرومندی را تشکیل می‌داده‌اند و پیوسه ذهن
ولیعهد را نسبت به او کدر می‌ساخته‌اند. جهانگیرمیرزا نیز به حسد معاندان و
بدگویی آنها از قائم‌مقام نزد نایب‌السلطنه اشاره می‌کند. در مجموعه توطئه‌ها در
عزل قائم‌مقام، انگلیسیها نیز فعال بودند. عامل جیره‌خوار آنها امین‌الدوله
صدراعظم «گوش شاه را برای شنیدن صداهای مخالفین آماده می‌کرد» در غیاب او
دشمنانش به دست نوکر دیگر انگلیس، میرزا ابوالحسن ایلچی، طوماری از
«خطا»های قائم‌مقام تهیه کردند.^(۲)

روزهای اندوه

فرمان عزل قائم‌مقام با محدودیت‌ها و آثار اندوهباری برای او و خانواده‌اش همراه
بود. شرح این دوران فلاکت‌بار را که به نوشته برخی دو سال و به روایت بعضی سه
سال به طول انجامیده، خود در رساله شکوائیه بدینگونه آورده است:

پس از آنکه به تهران وارد شدیم آب‌خوش از گلویم پائین نرفت. وظیفه مرا
از خزانه دوله بریدند، زمینهای فراهان مرا گرفتند و مرا از توانگری به
درویشی انداختند و من که سابقاً از معاریف بودم و مخارج و مصارف زیاد

۱- نقل از ایران و جهان، همان، ص ۳۳۱-۳۳۲

۲- ک: آشنایی با قائم‌مقام. بزرگمرد تاریخ ایران. ابراهیم فائق. انتشارات زرقلم تبریز، چاپ
اول: ۱۳۷۳، ص ۴۰

داشتم، به تغییر وضع و تقلیل خرج نایل سدم و نوانستم بعد از آن همه

سرافرازی، به سرافکندگی تن دردم.^(۱)

غارب اموال و ضبط املاک، آزار و شکنجه بستگان، پیامدهای عادی بود که عزل، بیکاری و خانه نشینی رجال عهد قاجاری در پی داشت اما بی اعتنایی و روی پنهان کردن دوستان و یارانی که تا دیروز، پروانه شمع وجود مرد والا قدر بودند، دردی جانکاه تر بود که قائم مقام در شکوائیه بد آن اشاره می کند:

ماه رمضان پیش آمد و هیچیک از یاران قرضه‌ای از ابریز^(۲) به تبریز و

لقمه‌ای از اتاق به عراق تحفه نیاورد.^(۳)

در دام تاجران و دلّالان

وقتی کسی از یاران قدیم، در این وضع دشوار دسب یاری بیرون نکرد قائم مقام بر آن شد تا برای گذران امر خانواده چاره‌ای بیندیشد. بد نوشته خودش:

چون فقر و فاقه به غایب رسید و طاقب من طاق سد و «کاد فقری ان یکون کفراً» در درب مسجد شاه صفه‌ای کرایه کردم و آنچه از اثاث و لباس داشتم به آنجا بردم ولی تاجران شیطان صفت که مرا درمانده و گرسنه می دیدند و می دانستند که می خواهم حال خود را از مردمان نهان دارم، هر چه داشتم با نازلترین بهایی غارت کردند، تا حدّی که چیزی که یک درهم ارزش داشته اسب، با من نماند، جز آبرو که رونق بازاری نداش.

از پروردگار مسئلت می کردم که مرا از این شهر و از این گدایی خلاص

بخشد.^(۴)

۱- رساله شکوائیه، پیشین، ص ۲۱

۲- ابریز (ebriz) خالص، زر خشک، پیرایه از زر صافی (فرهنگ فارسی معین).

۳- رساله شکوائیه همانجا. توجه داشته باشیم که رساله شکوائیه به زبان عربی نوشته شده و ترجمه آن به قلم قائم مقام نیست.

۴- رساله شکوائیه، نقل از دیوان.

ظلمه بازار بدینگونه هستی مرد دانشمند را از چنگش بیرون کشیدند و او را که می‌خواست تا از راه فروش ته‌بساط زندگی‌اش پولی به‌دست آورد و به رشوه تسلیم عمال دولت کند تا شاید «حقوق مغضوبه و اموال منهوبه خود را بازستاند» با دسب خالی از صفه کرایه‌ای درب مسجدشاه بیرون راندند.

شکوه از حاکم اراک

در فراهان اراک نیز چیزی از اموال او باقی نگذاشته بودند. حاکم آن شهر، بیداد را در حق قائم مقام از حد گذرانیده بود. در قصیده شکوائیدای خطاب به شاه، حاکم مذکور را اینگونه معرفی می‌کند:

با عدل تو ظالم نـسواند که ز مظلوم

در ملک تو یک حبه و یک غاز ستانند!!

جز حاکم بیدادگر بوم و بر ما

کو لقمه به حرص از دهن آز ستانند

دست طمعش گر برسد بر جبل قاف

از بال و پر عنقا، پرواز ستانند

صد «اشعب طماع» بـباید که در این فن

سر مشق از آن اخنث هم‌ساز ستانند...

شلتوک دهد طرح و برنجی که کند آش

با چوب و فلک مفت ز رزاز ستانند

زان اشک یتیمان همه اندوخت که آخر

آبش کند و مایه ز خـرّاز ستانند

مالی که به انجام ز ملکی نتوان یافت
خواهد که ز یک قریه در آغاز ستاند
برد آنچه مرا بود، بجز دل که نیارست
از طره آن لعب طناز ستاند
قائم مقام در دنباله این شعر، شاه را به تعریض مخاطب ساختد و از اینکه در
حکومت او، اموال و زندگی مردی چون او، طعمه و بازیچه عنصری دغلباز شده،
اعتراض کرده اسب
چونست که در عهد تو اموال من، از من
یک اعور عیار دغلباز ستاند
و چون احتمال می‌داده که حاکم به اشاره شاه، چنین چپاولی را در حق او روا
داشته اسب، با کنایه نیشداری گفته است:
گر فاش نخواهی که شود راز وی، اول
فرما به غلامی که ازو راز ستاند
ور توسنی آغاز کند خیز و بفرما
تا رایض قهر تو به مهماز ستاند
و از آنجا که در اساس اعمادی به دادخواهی و دادستانی شاه نداشتند، با یأس و
نومیدی حرف پرطعمه و نیشدار آخر را زده و مثالی هم آورده اسب:
ور خود نستانی تو، مگر باز پیمبر
بازآید و با قوّت اعجاز ستاند
زیرا که شهنشه چو به سالار بفرمود
کاموال صدور از کف اعجاز ستاند

دیدم که نه فرمان و نه ملفوفه توانست
 این مال به اطناب و به ایجاز ستاند
 و آنگاه که تصریح و کنایت نتواند
 یک غاز به ایضاح و بالغاز ستاند
 گفتم که چوشه عزم فراهان کند این بار
 انصاف من از حاکم کزاز ستاند
 ناگه خبر آمد که ازو نسد و از من
 خواهد که ز نو پیشکشی باز ستاند!!
 فراش غضب بر سر ارباب و رعایا
 استاده و با انبر و با گاز ستاند...^(۱)

ادعای نامه علیه شاه

قائم مقام آنگاه با زبانی تیز و برنده از اینکه خدمات سی ساله او و خاندانش را
 چنین پاداش می دهند، دستگاه شاهی را سرزنش کرده و با طرح معادله‌ای پر از
 کنایه و تمسخر خواسته است تا شاه، سی سال عمر تلف شده‌اش را به او بازپس دهد و
 نعمت سی ساله‌ای را که به او داده است، (و اندازه آن چنان است که گدایان از مزدوران
 نمی ستانند) پس بگیرد:

۱- نقل از منشآت قائم مقام، گردآورده شاهزاده معتمدالدوله حاج فرهاد میرزا، انتشارات ارسطو
 در این شعر اشعرب طماع: نام مردی است که در عهد عثمان بن عفان می زیسته و در طمع، معروف
 بوده است (برای احوال او، ر.ک: لغت نامه دهخدا). اخنث: مخنث تر، مهماز. مهمیز، آلتی فلزی که
 به چکمه وصل می کنند و بوسیله آن اسب را به حرکت درمی آورند، الغاز: جمع گُغز، چیستانها،
 أغور. یک چشم و نیز روده کور، رایض. رام کننده ستور، دست آموز.

چون بنده پس از خدمت یک قرن ببايد
 کاین کیفر مخصوصی ممتاز ستاند
 گو خدمت سی ساله به ما باز دهد شاه
 تا نعمت سی ساله ز ما باز ستاند
 مزدی که گدایان نستانند ز مزدور
 ظلم اسب اگر شاه سرافراز ستاند.^(۱)

پرهیز از نومیدی

با این همه، او هیچگاه خود را نباخت و دچار یأس و نومیدی نشد. و مهم‌تر از آن جایگاه اجتماعی و فرهنگی شخصیت خود را تنزل نداد. او یار و یارایانی را که به بهانه عزل و بیکاری مستقیم و غیرمستقیم به شماتتش می‌پرداختند، به هیچ می‌گرفت. در یک رباعی، با این گونه شماتتگران چنین روبه‌رو شده است:

ای قوم که جذب من به از خصب شماس
 مغضوبی مال من به از غصب شماس
 با من مکنید این همه نخوت، به خدا
 صد مرتبه عزل من به از نصب شماس.

چهره‌پوشی دوستان

قائم‌مقام ناچار به تبریز بازگشت. بدیهی است که در آنجا نیز بی‌اعتنایی و چهره‌پوشی دوستان و شماتت و آزار دشمنان در کمینش بود. دشمنانش در مقامهای دولتی جا خوش کرده بودند. در آن موضع و دستگاهی که او بارنج و مرارت و زحمات طاق‌فرسا، سامان داده بود، اینک افرادی نشسته بودند که زحماتش را برباد می‌دادند.

رنجہای قائم مقام در این دوران چنان آزاردهنده بود که او علیرغم آن‌همد بستگی و پیوستگی که با سرزمین پرشکوه آذربایجان داشت، در شعری لطیف و پرجناس گفت:

مرا تبریز، تبخیز اسب و لب از شکوه لبریز اسب
چه آذرها به جان از ملک آذربایجان دارم.

بازگشت به کار

برکناری قائم مقام دو سال (از ۱۲۳۹ تا ۱۲۴۰ هـ) به طول انجامید.^(۱) در غیاب او، امور دستگاه نایب السلطنه سبب آشفتگی شد. برای دستکاهی مبتلا به آف قحط الرجال، دشوار بود که از مردی چون قائم مقام چشم‌پوشی کند. او را از انزوا بیرون آوردند و منزلت و مناصب پیشین را دربارش برقرار کردند. اعتماد السلطنه می‌نویسد که: برحسب امر شهریاری او را به وزارت نایب السلطنه و پیشکاری آذربایجان منصوب ساختند.^(۲) در جای دیگر گفته شده که: کارهای عباس میرزا بقدری آشفتگی شد که از پدر خواهش کرد او را به شغل خود بازگرداند و دریافت که بی‌وجود قائم مقام فرمانروایی نتواند کرد.^(۳)

۱- برخی منابع و از جمله دولت‌آبادی، مدت برکناری قائم مقام را سه سال نوشته‌اند. اما در صدرالتواریخ (ص ۱۱۷) و اکسیرالتواریخ (ص ۳۹۸) این مدت را دو سال ذکر کرده‌اند.

۲- صدرالتواریخ، ص ۱۱۷

۳- قائم مقام در جهان ادب و سیاست، همان، ص ۱۳



میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی

باز هم روس، باز هم جنگ

پیامدهای جنگهای دوره اول، دو انگیزه متفاوت در فضای سیاسی ایران و روس ایجاد کرده بود، اولی زیر سیطره شرمساری شکست، در پی بازپس گرفتن ازدست رفته‌ها و دومی که سهد و مزه بازیافته‌ها به هیجانش آورده بود، دهان برای لقمه‌های تازه می‌گشود ... رفت و آمدها، مبادله سفرا و گفتگوهای پی‌درپی بین تهران و تبریز و پطرزبورگ، بازی جدیدی بود که حریف دومی برای سرگرم کردن ایران و بازداشتنش از تجدید آرایش جنگی، و در نهان، تحکیم مواضع جنگی خود به‌راه انداخته بود

عصیانهای داخلی، که نیروی خسته نظامی صرف سرکوبی آنها می‌شد، جنگ روانی ناسی از نتایج عهدنامه گلستان. فضای اجتماعی کشور را سخت متشنج ساخته بود و ترجیع‌بند آن شروع مجدد جنگ و آزاد کردن سرزمینهای ازدست رفته و نجات مسلمانان بود. این همه مسائلی پیچیده بود که دربار ایران توانایی حل آنها را نداشت و ناچار، چون خسی سوار بر سیلاب بسوی جنگی دیگر رانده می‌شد ...

قائم‌مقام و ولیعهد آگاه بودند که روسیه با شکستی که بر ناپلئون وارد آورده، برگ برنده را در جهت قوای نظامی در دست دارد و جنگ نه به سود ایران، بلکه به نفع تزار است. اسناد انگلیسی نشان می‌دهند که جنگ دم ایران و روس را نمایندگان انگلیس آفریدند ...

فصل سیزدهم

باز هم روس، باز هم جنگ

در پی لقمه‌های تازه

بازگشت قائم مقام به کار، مصادف بود با ایامی که مقدمات جنگ‌های دوره دوم بین ایران و روس فراهم می‌شد. برزخ ناشی از تنش‌های اجتماعی و کنش‌ها و واکنش‌های سیاسی، فضای کشور را سبب تیره کرده بود. بی‌تردید پیچیدگی مسائل و حساسیت موقعیت بود که حضور دوباره قائم مقام را در عرصه شطرنج سیاسی ضروری ساخته بود.

دستاوردهای جنگ‌های دوره اول، انگیزه‌های متفاوت در فضای سیاسی دو حریف؛ ایران و روس، ایجاد کرده بود. اولی زیر سیطره شرمساری شکست و فشارهای اجتماعی در پی راهی می‌گشت تا آنچه را - یا لااقل بخشی از آنچه را - که از دست داده، بازپس گیرد و دومی که شاهد و مزه بازیافته‌ها به هیجانش آورده بود، می‌کوشید تا رندانه از پیچ و خم اختلافات و ابهامات لقمه‌های تازه ببلعد. در عهدنامه گلستان، نکات کشدار و قابل تفسیر بسیار، به عمد یا به سبب تعجیلی که در تنظیم آن به کار رفته بود، جای گرفته بود و لذا دسب روسها، برای یافن مسمسک و بهانه باز مانده بود. این کلاه‌پی بود که به دسب انگلیسی‌ها بر سر ایران گذاشته شده بود. اشاره کردیم که انگلیسی‌ها قول و تعهد داده بودند که پس از امضای قرارداد، شهرهای تصرف شده را از روسها بازگیرند و به ایران بازدهند. شاید به اعتبار این وعده ایران، دقت و وسواس لازم را هنگام تنظیم قرارداد گلستان به کار نبرد.

تعیین مرزهای طالش، مسائل مربوط به «گوگچای» و «قپان»؛ دو منطقه‌ای که برابر عهدنامه گلستان در حوزه تصرف ایران باید باقی می‌ماند، و روسها با تردستی در پی نگهداری آن جزو متصرفات خود بودند، از جمله مسائل مهم مورد اختلاف بود. رفت و آمدها و مبادله سفیر و گفتگوها و مقاوله‌نامه‌های پی‌درپی که بین تهران و تبریز و پترزبورگ مبادله می‌شد، در اساس بازی سیاسی جدیدی بود که روسیه در پس آن قصد داشت ایران را سرگرم و از تجدید قوا و آرایش جنگی بازدارد، و در همان حال، خود به تحکیم موقعیت جنگی و سیاسی خود در قفقاز بپردازد.

شورشهای داخلی

شکست در جنگ، بر اوضاع داخل کشور نیز تأثیرات تلخی برجای گذاشته بود، از سویی بروز عصیانهای داخلی، نظیر طغیان حاجی فیروز میرزای افغانی در سال

۱۲۲۲ در هرات؛ که منجر به اردوکشی شجاع السلطنه فرزند شاه برای مطیع ساختن او شد، یا عصیان خانهای خراسان، که از تجاوزات محمدولی میرزا حاکم خراسان (پسر دیگر شاه) به تنگ آمده بودند، و سرانجام این شورش نیز به دست شجاع السلطنه خاموش شد، یا عصیان فتح خان وزیر محمودشاه افغانی، که به جنگ کافر قلعه (اسلام قلعه) انجامید، قوای نظامی ایران را که خود بر اثر جنگهای طولانی دوره اول، فرسوده کرده بود، فرسوده تر کرد.

از سوی دیگر جنگ روانی در داخل کشور، که آن نیز ارتباط مستقیم با نتایج جنگ و عهدنامه گلستان داشت، اوضاع داخلی را بیش از پیش آشفتہ و پیچیده کرده بود.

ترجیع بند این جنگ روانی، شروع مجدد جنگ با روسید و آزاد کردن سرزمینهای از دست رفته و نجات مسلمانان قفقاز از چنگال خونالود دولت تزاری و نغمه‌ای بود که به ویژه روحانیان سر داده بودند. در این مورد مسائل مهم و غیرمهم، اما پیچیده‌ای مطرح بود که دربار ایران نه تنها از حل آنها عاجز بود، بلکه چون خس و خاشاک سوار بر سیلاب، بسوی جنگ رانده می شد.

جریانهای جنگ طلب

اشاراتی کوتاه به برخی از این زمینه‌ها و جریانهای جنگ طلبی، ضروری است. آن دسته از خوانین ولایاتی که به تصرف روسیه درآمد بودند، گرچه در آغاز تهاجم روسها پشت به ایران کرده و به قوای تزاری راه داده بودند، اما پس از استیلای مهاجمان و برخورد با منافع آنان، دچار پشیمانی شده و در لباس مهاجرت به دربار ایران پناه آورده و این زمان دولت را به جنگ با روسیه تشجیع می کردند. هم‌زمان با آنها برخی از سرداران ایرانی که بر ولایات سرحدی حکمرانی می کردند، و گویا در

جریان جنگ مرتکب خلافهای مالی شده و از حساب کشی مأموران دولتی در هراس بودند، می کوشیدند تا با درگیر ساختن دوباره دولت در جنگ، احتمال حسابرسی های آینده را منتفی سازند. آنها از قائم مقام و دقت و سختگیری مأموران او حساب می بردند.^(۱)

این خانها در تحقق اهداف خود گزارشهایی راسب و دروغ در نقض عهد و تجاوزات روسها و تظلم مسلمانان نواحی از دست گرفته به دربار می فرستادند. جهانگیر میرزا می نویسد:

خوانین مهاجر انگیز فتنه کرده، عرایض از زبان رعایای اسلامی که در آن طرف آب ارس و کر بودند، ساخته به خدمت نایب السلطنه و به خدمت خاقان مغفور و به خدمت علما و مجتهدین آذربایجان و عراق عجم و عراق عرب می فرستادند. مضمون عرایض اینکه، بر جمیع اسلام و اسلامیان از علما و مجتهدین و ارباب حکم و سلاطین، بخصوص بر پادشاه اسلام لازم است که بیضیه اسلام را محفوظ نموده راضی به تسلط کفار بر عرض و مال و جان مسلمانان نباشند و خود رعایا و خوانین آن طرف متعهد می شوند که به محض حرکت پادشاه اسلام و علمای اعلام، اهل هر بلد دفع کفار آن بلد را کرده، به اسهل وجهی ممالک اسلام را باز به تصرف پادشاه اسلام درآورند.^(۲)

۱- این اتهامی است که جهانگیر میرزا مولف تاریخ سو بر آنها وارد می آورد. به عنوان مثال از حسین خان قاجار قزوینی حاکم ایروان نام می برد که «مداخل مملکت مزبرر [ایروان] را به مخارج لشکرکشی آن سامان در نزد امنای دولت علیه قلمداد می نمود و در این سنوات به توهم اینکه مبادا کارگزاران نایب السلطنه علیه از مداخل مملکت ایروان که متجاوز از ۲۰۰,۰۰۰ تومان نقداً و جنساً می باشد مستحضر آمده بر وفق قانون به زیاد و کم آن رجوع نمایند طالب انگیز فتنه و آشوب می بود (تاریخ نو، ص ۵-۶). ۲- تاریخ نو، همان، ص ۷

جنگ، به سود تزار

این فشارها، که در شرایط سیاسی آن روز، آب به آسیاب تزارها ریختن بود، اگر فتحعلیشاه را برمی‌انگیخت و تشجیع می‌کرد اما در دستگاه ولیعهد عباس میرزا در نمی‌گرفت. در آنجا رهبری سیاسی قائم مقام برقرار بود و ارزیابی درست و منطقی از اوضاع داشت.

ولیعهد و قائم مقام آگاه بودند که اوضاع جهانی اینک به سود دولت تزار است زیرا با شکستی که به ناپلئون وارد آورده است، برگ برنده را در جهت قوای نظامی در دست دارد. و ایران به هیچوجه یارای برابری در جنگ با آن دولت را ندارد و بنابراین به فشارهای جناحهای جنگ طلب داخلی، اهمیت نمی‌دادند و در همان حال می‌کوشیدند تا جلو تحریکات و زیاده‌روی‌هایی که بروز جنگ را باعث می‌شوند بگیرند. جنگ طلبان این کوششها را در نزد فتحعلیشاه به گونه‌ای دیگر جلوه می‌دادند. جهانگیر میرزا می‌گوید:

حضرات مفسدین، چه از سردار ایروان و چه از خوانین مهاجر و چه از امنای دولت علیه که در خدمت خاقان مغفور بودند و اخلاصی به نایب السلطنه مرحوم نداشتند، این جور حرکات حکیمانه را که در دولت داری از نایب السلطنه سر می‌زد در نظر خاقان مغفور به طریقی جلوه می‌دادند که گویا نایب السلطنه مرحوم را با امپراطور روس صداقتی دیگر در میان است که مثر ضرر دولتی - العیاذ بالله - خواهد بود.^(۱)

نادرستی این اتهام روشن بود و لااقل در آن زمان به دامن تقوای نایب السلطنه

نمی‌چسبید. (گرایش عباس میرزا به طرف روسها بعد از عهده‌نامه ترکمانچای، و خاصه پس از ماجرای قتل گریبایدوف، به امید حمایت از ولیعهدی بود و ما در جای خود به آن اشاره می‌کنیم). آنها قضایا را طور دیگری ارزیابی می‌کردند. پیتز آوری می‌نویسد:

عباس میرزای ولیعهد و قائم مقام دست زدن به این جنگ را عمل بیهوده‌ای می‌دانستند زیرا معتقد بودند قشون ایران، که از سوی یک هیئت نظامی انگلیسی تجدید سازمان می‌یافت، آماده جنگ با روسیه نبود قائم مقام از قدرت نظامی روسیه در قفقاز تحلیل درستی داشت که نشانگر واقع‌بینی این رجل سیاسی از ثمره جنگ بود.^(۱)

دریافته‌ای ولیعهد از ناآمدگی جنگی ایران نیز نتیجه آگاهی‌هایی بود که از قائم مقام دریافت کرده بود. او پس از فراخوانده شدن دوباره به کار، در قصیده‌ای خطاب به ولیعهد، وضع ارتش را اینگونه برایش تشریح می‌کند:

من بنده عیان گویمت این راز، اگرچه
چندیست که راز تو، ز من بنده، نهانست
کاین جنگ و جدالی که تو در خاطر داری
کاریست که بس عمده و دشوار و گرانست
وین خیل و سپاهی که ترا باشد، امروز
با طایفه روس کجا تاب و توانست

۱- تاریخ معاصر ایران، همان، ص ۹۷ آوری در عین حال می‌گوید. قائم مقام عقیده داشت که اگر ایران دست به یورش تازه‌ای علیه روسیه نزند، برای همیشه فرصت این کار را ازدست خواهد داد و شیوه تفکر وی در اساس درست بود.

امسال سه سال است که این خیل و حشم را
 نه جیره و نه جامه و نه مشق و نه سانس
 وان غله که گیرند به تنخواه مواجب
 در وزن سبک باشد و در نرخ گرانس
 سرباز به مشق است و نظام، ار نه سپاهی
 از فعله و حمال و خرکدار و شبانس
 امروز ترا دیدن سان لازم و واجب
 نه حسن «فرامرز» و جمال «رمضان» ست
 از تیر و کمان گوی، نه زان قامب و ابروی
 کاین راست چوتیر آمدوان خم چو کمانس^(۱)

جالب است که به روایت این شعر، گویا ولیعهد خود در آغاز - و به احتمال زیاد بر اثر تلقین اطرافیانش در ایامی که قائم مقام معزول بوده است - هوادار جنگ با روسها بوده و خود را برای این کار آماده می کرده است؛ اما به کلی غافل از این بوده است که در طول سه سال برکناری قائم مقام، و در همان لحظاتی که ولیعهد، سر به حسن «فرامرز» و جمال «رمضان» گرم می داشته^(۲)، شالوده ارتش او در حال گسیختن بوده است. در طول این سه سال، سرباز او، نه جیره در سب گرفته و نه جامه درخور، نه تمرین نظامی کرده و نه کسی از او سان دیده است. حتی خوراکی که به او داده اند، در وزن «سبک» و در نرخ «گران» بوده است.

۱- دیوان شعر قائم مقام، ضمیمه سال دهم مجله ارمغان، ص ۹۶-۹۷

۲- رمضان پیشخدمت مخصوص عباس میرزا بوده است (حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله، حاشیه بر منشآت قائم مقام، نقل از دیوان، ص ۹۶).

انگلیس، خواهان جنگ

اما برای آن سیاستی که برافروختن آتش جنگ، به سودش بود، این ضعف‌های ارتش ایران، نه تنها مهم نبود، بل همان بود که می‌خواست. ناطق می‌نویسد:

اسناد انگلیسی‌ها بهتر از همه نشان می‌دهند که جنگ دوم ایران و روس را در ۱۸۲۶ نمایندگان همان دولت آفریدند. یرملوف فاتح جنگ اول (۱۸۱۲-۱۸۰۴) نوشت: انگلیسی‌ها برای اینکه دل عباس میرزا را به دست آرند، از هیچ دریغ ندارند. کلاه پوسی بر سر می‌نهند، روی سندی نمی‌نشینند و حاضر شده‌اند دوهلیون تومان به ایران بدهند تا با روسیه وارد جنگ شود (۱).

انعقاد عهدنامه سوم ایران و انگلیس در سال ۱۸۲۷، ایران را موظف می‌ساخت که اجازه ندهد از خاک کشورش برای لشکرکشی به هندوستان استفاده کنند. قصد انگلیس این بود که از طغیان دکا بریست‌های روسیه علیه تزار، و سرگرم ساختن آن دولت در جنگ با ایران بهره جوید و مرزهای افغانستان را ایمن سازد.

عهدشکنی انگلیس

در باب انگیزه‌های بروز جنگ‌های دوره دوم، می‌توان شرح و بسط بیشتری داد، اما بنا بر مقتضیات و محدودیت‌های کتاب، به همین اندازه بسنده می‌کنیم. تنها این نکته را می‌افزاییم که: دولت ایران، در این جنگ امید به پشتیبانی انگلیس بسته بود تا بموجب مواد سوم و چهارم قرارداد ۱۸۱۴ م. پول، اسلحه و کارشناس جنگی

برایش بفرستد. جنگی که انگلیس می‌کوشید تا آتش آن را برافروزد. دکتر نوایی هم می‌نویسد:

اما از این صف‌بندی | مخالفان و موافقان جنگ | می‌توان به یک حقیقت پی برد و آن این که انگلیسیها خواهان این جنگ بودند.^(۱) الله‌یارخار آصف‌الدوله و عبدالله‌خان امین‌الدوله از سرسپردگان دولت فخیمه بودند سید محمد مجاهد که فریاد جنگ و جهاد برآورد، سالیان دراز از خوان رنگین موقوفات اسرارآمیز هندوستان برخوردار بود.^(۲)

(اما وقتی جنگ درگرفت، دولت انگلیس علیرغم قراردادهایی که با ایران داشت، نه یک افسر فرستاد، نه یک دینار پول، نه یک قبضه اسلحه داد و برای این رذال، چنین استدلال کرد که در قراردادهای بین ایران و انگلیس، شرط دادن پول و سلاح و مستشار نظامی آنسب که مرزهای کشور ایران مورد هجوم یک کشور اروپایی قرار گرفته باشد، ولی در حال حاضر دولت ایران به دولت روسیه تجاوز کرده و حکم جهاد داده بنابراین حق در مطالبه پول و اسلحه و اجرای مواد سه و چهار قرارداد ۱۸۱۴ ندارد).^(۳)

این نکته را هم بیفزائیم که روسها، در آن روزها مایل به درگیری جنگ نبودند و از

۱- زیرا که ایران گرچه از روسیه شکست خورده بود اما هنوز در برابر ملل آسیایی، کشوری توانا و دارای سپاهی نسبتاً منظم و خطری برای افغانستان و هندوستان بود و لازم بود که به‌دست روسها ضعیف‌تر شود. سود دیگر جنگ برای انگلیسیها چنانکه گفتیم آن بود که روسها را در سرحدات شمالی ایران گرفتار کردند و مانع پیشروی آن دولت بسوی شرق ایران و هندوستان شدند. پس ضعف دو طرف، سود دولت فخیمه را دربر داشت.

۲- ایران و جهان، ص ۲۴۱-۲۴۲ جالب است که حاجی میرزا آقاسی هم چند سال بعد به سفیر فرانسه گفت: انگلیسی‌ها بودند که جنگ را در ۱۸۲۷ برانگیختند، اما هنگامی که ما به آنها محتاج شدیم، هرگز به یاری ما نیامدند (ناطق، ص ۸۲).

۳- همان.

تمایل ایران به جنگ ابراز تعجب می‌کردند. در «بیان‌نامه فسخ صلح» که در سال ۱۸۲۶، اندکی پیش از آغاز جنگ، وسیله آن دولت صادر شد، آمده است:

دولت روسیه هرگز خیال نمی‌کرد که شاه ایران، هنگامی که صلح و مذاکره برقرار و مذاکره دوستانه در میان کار بود، بی‌جهت منازعه و بدون سبب شکوای هنوز به محاربه خبر نداده، به عسکر خود مقرر فرماید که به اراضی دولت روسیه هجوم آورده و بدان حوالی شرار و آشوب القاء، و به اشتعال نایره جنگ و جدال اشتغال نمایند.^(۱)

ماجرای تزار آهنین

این مدعاها نشانه آن نیست که از این سو، همه جنگ‌طلبی و ماجراجویی و از آن سو، همه شکیبایی و مهربانی و گذشت بود. روسیه نیز خواستار جنگ بود. نیکلای اول مشهور به «تزار آهنین» پیوسته مناطق جدیدی را در قفقاز به تصرف درمی‌آورد. رفتار روسها با مسلمانان قفقاز سببانه بود. یرمولوف به چنان وحشیگریهایی در قفقاز دست بیرون آورده بود که حتی تزار آهنین را دل به رحم می‌آمد. نوشته‌اند که: او زنان اسیر چچی را از قرار هر نفر یک روبل می‌فروخت و همه دهکده‌های چرکس را قتل عام نمود.^(۲)

آن سنگدلیها چنان بود که:

مک نیل در سپتامبر ۱۸۲۶ نوشت که در نتیجه رفتار روسها، اهالی

سرزمینهای اشغالی ایران اینک بدون استثنا دشمن روسیه هستند.^(۳)

۱- ایران در راهیابی فرهنگی، ص ۸۱

۲- ج. ن. بادلی (J.N.Baddeley) فتح قفقاز توسط روسیه، نقل از: ایران در برخورد با استعمارگران، ص ۲۰۰

۳- اچ. جی. ولز: تاریخ مختصر جهان، نقل از پیشین، ص ۲۰۰

عصیانهایی نیز در ارتباط با این فشارها رخ داد که مشهورترین آنها مبارزه «شامیل» جوان مسلمانی بود که سالی چند پس از معاهده گلستان در داغستان آغاز کرد. او در پی بازگرداندن شهرهای تصرف شده به ایران یا استقلال آنها بود. شامیل چهل سال در کوههای صعب‌العبور داغستان در برابر حملات سپاه روس مقاومت کرد. پناهگاه او در کوه «گونیب داغ» سالها زیارتگاه مسلمانان قفقاز بود.^(۱)

روسها، تلاش عباس میرزا و قائم‌مقام را در اینکه اختلافات از طریق گفتگوهای آشتی‌جویانه مرتفع گردد، به گونه‌ای اهان‌آمیز خنثی می‌کردند.^(۲)

در چمن سلطانیه چه گذشت؟

در بهار سال ۱۲۴۱ ه. ق، شاه بر اساس سنتی هر ساله در چمن سلطانیه اردو زد. سران کشوری و لشکری و از جمله ولیعهد و قائم‌مقام را در آنجا گرد آورد. پیش از آن او با یکی از مجتهدان معروف دیدار کرده بود. اعتضادالسلطنه می‌نویسد:

جناب مجتهد، الزمانی و فرید دوران، آقا سید محمد طباطبایی وارد دارالخلافت تهران گردید و پس از شرفیابی حضور اعلی شهریار ذوالاقتدار را به جهاد کفار تحریک نمود و آن حضرت نیز سر تسلیم پیش نهاد و عزیزم چمن سلطانیه کرد.^(۳)

شواهد امر نشان می‌دهد که هنوز شاه تردید داشت و آماده گردن نهان نبود. واتسن می‌گوید:

تردید نهایی شاه با اعلام تهدید اینکه اگر در رهبری ملت خود به جنگ، باز قصور کند، اتباعش رهبر دیگری برخوانند گزید، از بین رفت.^(۴)

۲- همانجا، ص ۲۰۲

۱- پیشین، ص ۲۰۱

۳- اکسیرالتوریک، ص ۳۷۳

۴- واتسن: تاریخ قاجاریه، نقل از: ایران در برخورد با استعمارگران، ص ۲۰۲

گردهمایی در چمن سلطانیه در اساس برای تدارک جنگ ترتیب داده شده بود. عباس میرزا و قائم مقام زیر بار نمی رفتند. درباریان دست از تحریک علما، که اینک برجسته ترین آنها را از مراکز مهم علمیه در این گردهمایی آورده بودند، بر نمی داشتند. جهانگیر میرزا که خود در آن جمع حضور داشته می گوید:

امنای دولت شاهی مثل عبدالله خان امین الدوله و سایرین در خدمت علما و مجتهدین از طرف نایب السلطنه به طورهای دیگر حرف می زدند و علما و مجتهدین را واداشتند که فتوی بر این نوع صادر شود که هرکه بر این مصلحت و بر این جنگ انکار نماید، از جمله کفار و ملحدین می باشد.^(۱)

سکوت، صراحت، تبعید

سرانجام کار به نظرخواهی کشید. شاه از سران عشایر و فرماندهان نظامی و درباریان و علمای حاضر در سلطانیه، نظر نهایی را خواست. همه رأی به جنگ دادند، جز قائم مقام. دولت آبادی در این باب شرح جالبی نوشته است:

تنها کسی که در آن مجلس ساک و مخالف جنگ بود، قائم مقام بود. شاه، ملتفت سکوت دانا شده احتمال داد مخالف بوده باشد، و از او رأی خواست. جواب شنید:

- اهل قلم هستم. سران سپاه بیش از من در اظهار عقیده صلاحیت دارند.

شاه عذر قائم مقام را نپذیرفته، جداً از وی رأی خواست. قائم مقام با

صراحت لهجه که از خصایص او بود گفت:

- اعلیحضرت چه مبلغ مالیات می گیرند؟

۱- تاریخ نو، ص ۱۵ این عبدالله خان امین الدوله پسر صدراعظم فتنعلیشاه و هردو از سرسپردگان و جیره خواران انگلیس بودند.

شاه جواب داد:

- شش کرور

قائم مقام گفت:

- دولت روس چه مبلغ مالیات می گیرد؟

شاه گفت:

- می شنوم ششصد کرور

قائم مقام گفت:

- به قانون حساب کسی که شش کرور مالیات می گیرد، با کسی که ششصد

کرور، از در جنگ در نمی آید.

این اظهار عقیده مخالف میل شاه واقع شد و دشمنان فرصت یافته او را به

دوستی با روس متهم کرده، معزول ساختند و چون مصمم جنگ با روس

بودند، صلاح ندیدند او در آذربایجان بماند ازاین رو او را به مشهد مقدس

تبعید نمودند.^(۱)

شکست بعد از پیروزی

آتش جنگ، با تعرض نیروهای تزار در قفقاز به پادگانهای ایران آغاز گردید.

نیروهای زیر فرمان ژنرال «الکسی پتروویچ یرمولوف» (Alexis Petrovitch

iermolov) به اردوگاه نظامی ایران در «باش آپارن» یورش بردند. (ذی الحجه

۱۲۴۱ ه. ق).

در مراحل اولیه جنگ، پیروزیها با سپاهیان ایران بود. احساسات دینی به آنها

قوت بخشیده بود تا در برابر «سپاه کفر» دلیرانه نبرد کنند، آنگونه که بیشتر نواحی

از دست داده در جنگ نخستین را باز پس گرفتند. این شکستها، امپراطور روس را به

خلع و احضار یرمولوف و اعزام ژنرال «پاسکیویچ» (Paskiewitch) سردار معروف روسی مجبور کرد.

وضعیت جنگی به زودی به سود روسها تغییر کرد. نیروهای ایران در دو جبهه قراباغ و ایروان، تحت فشار سخت سپاه تزار قرار گرفتند. خانها و حکام نواحی مذکور، علیرغم تمایلی که به ایران نشان داده بودند، خیانت ورزیدند و خود را زیر پرچم روسیه کشیدند. در جبهه‌های طالش، ایروان، لنکران و اوچ کلیا، تلفات خردکننده‌ای بر سپاه ایران وارد آمد. راهروهای ارس به جنگ سپاه روس افتاد. ترکمانان و ایلات یموت در سواحل گرگان با فرماندهان مستقر در کشتی‌های جنگی روسی سازش کردند و سر به طغیان و شورش برداشتند.

سقوط سردار آباد

عباس میرزا، که بهترین نیروهای خود را در «سردارآباد» متمرکز ساخته بود (ربیع‌الاول ۱۲۴۳ هـ) در نبردی خونین با سپاه روس درگیر شد. این در حالی بود که وی به خاطر نرسیدن اسلحه و آذوقه و مواجب سربازان از تهران سخت در مضیقه بود و سربازان او روحیه خود را باخته بودند. سرانجام سردارآباد بدست ژنرال «آریستوف» (Aristov) روسی سقوط کرد و سپاه ایران از ساحل چپ رود ارس به داخل آذربایجان رانده شد. و پاسکیویچ تعرض خود را بسوی تبریز آغاز کرد. ولیعهد حفظ تبریز را به آصف‌الدوله سپرد. و خود با گردآوری دسته‌های پراکنده سپاه، در خوی به مقاومت ایستاد. در این لحظه حساس تاریخی آصف‌الدوله خدمت بزرگی به ارباب و خیانت بزرگی را به میهن خود مرتکب شد. او که این زمان مقام صدراعظم را داشت، و گویا از سوی انگلیسی‌ها به پادشاهی هرات فریفته شده بود، بی آنکه به عباس میرزا اطلاع دهد، با نیروهای همراه خود بسوی گنجه حرکت کرد و با عبور از رودخانه «زگم» -رودخانه‌ای که پس از عهدنامه گلستان مرز ایران، و روس تعیین شده بود- بی هیچ

مقدمه‌ای استحکامات روسها را هدف قرار داد و چون روسها به پاسخ برخاستند، او به سرعت عقب نشست و خود از عرصه نبرد، گریخت.^(۱)

حرکت تحریک‌آمیز آصف‌الدوله در شرایطی صورت گرفت که گویا عباس میرزا مذاکراتی برای آتش‌بس با سرداران روسی آغاز کرده و به نتایج آن امیدوار بود. عامل سرسپرده انگلیس گویا مأمور برهم زدن صلح بود. اشاره قائم‌مقام در شعر هم‌گویای همین مدعاست: آن صلح به هم برزن و از جنگ به در زن...

ترکمان چای، ضربه کمر شکن

ورود سپاه شش‌هزار نفری ژنرال آریستوف به تبریز (۲۴ اکتبر ۱۸۲۷ م، ۱۲۴۳ هـ) تکلیف جنگ را یکسره کرد.^(۲) روسها خود را برای حمله به تهران آماده می‌کردند.

۱- ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۲۱۹-۲۱۸ تنها قائم‌مقام فراهانی انتقام این بزدلی و خیانت را از آصف‌الدوله، آن‌هم با شعر گرفت. ابیاتی از قصیده جالب او را در این مورد بخوانیم.

بگریز به هنگام، که هنگام گریز است
جان است، نه «آن» است که آسان بتوان داد
آن صلح به هم برزن و از جنگ به در ز
آن آهوی رم‌کرده که در یک شب و یک روز
از رود ارس بگذر و بشتاب که اینک
بار و بنه را ریخته و ز معرکه بگریخت
برگشته به صد خواری و بیعاری و اینک
ای خائن نان و نمک شاه و ولیعهد

رو در پی جان باش، که جان سخت عزیز است
شناس که آسان چه و دشوار چه چیز است
نه مرد نبرد است، زنی قحبه و هیز است
از رود «زگم» آمده در دیزج و دیز است
روس است که دنبال تو برداشته ایز است...
آن ظلم ببر بین که چه با عجز بریز است
باز از پی اخذ و طمع دانگ و قفیز است...
حق نمک شاه و ولیعهد، گریز است؟

۲- دروازه‌های تبریز را میرفتاح پسر میرزا یوسف مجتهد به روی روسها گشود. در تاریخ نو آمده است که: آقا میرفتاح با هواخان و دوستان خود به عزم استقبال نیارال ارسطوف [ژنرال آریستوف] به طرف دروازه کجیل رسیده، حکم به شکستن دروازه کرده از شهر بیرون رفت. در حینی که نیارال ارسطوف در کار معاودت [ورود به تبریز] بود، استقبال چیان شهر و آقا میرفتاح رسیده کیفیت شهر را معلوم نمودند. نیارال وارد دارالسلطنه تبریز شده به دارالاماره نزول نمود (ص ۹۰-۸۹). سعید نفیسی می‌گوید. میرفتاح چون از پایداری سپاهیان ایرانی ناامید شد برای اینکه مردم را بیهوده به کشتن ندهد، دست به این کار زد و سزاوار نبود که به او اتهام خیانت بدهند (تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج ۲، ص ۱۴۳-۱۴۲).

نایب السلطنه ناچار پرچم تسلیم را بلند کرد. شرایط پاسکیویچ برای مصالحه طاقت فرسا بود.^(۱)

برای مذاکرات صلح، باز به وجود قائم مقام نیازمند شدند. هوش و درایت او در این لحظات بحرانی می توانست لاقلاً اندکی از وخامت اوضاع بکاهد. به نوشته دولت آبادی:

فتحعلیشاه، فرخ خان، پیشخدمت خاص خود را به عذرخواهی از قائم مقام و تقاضای اغماض از گذشته به مشهد فرستاد و او را استمالت نموده به تهران بردند.

فتحعلیشاه بعد از شور با قائم مقام، وکالت نامه ای با اختیارات تام در عقد صلح با دولت روس بنام نایب السلطنه نوشته به دست قائم مقام داد و او را روانه آذربایجان نمود.^(۲)

خواسته های پاسکیویچ

پاسکیویچ برای متارکه چهار شرط اساسی را به عباس میرزا پیشنهاد کرد، این چهار شرط را مولف تاریخ نو چنین آورده است:

۱- ایروان و نخجوان و اردوبار که در تصرف لشکریان روس است، به دولت روسیه واگذار شود و رود ارس، مرز دو کشور باشد.

۲- طالبش و مغان که اینک در تصرف دولت ایران است، به روسیه تعلق گیرد.

۳- دولت ایران بابت غرامت جنگی بیست کروور اشرفی یک مثقالی (معادل ۵ کروور تومان) به دولت روسیه بپردازد.

۴- از طرف شاه، نایب السلطنه یا فرزند او برای عذرخواهی به پترزبورگ بروند.^(۳)

۱- نوشته اند که عباس میرزا برای چندمین بار از پدر تقاضای کمک مالی کرد تا شاید بتواند عملیات نظامی را دنبال کند ولی فتحعلیشاه رسماً خردداری کرد و برای اینکه از صحنه جنگ دور باشد، از چمن سلطانیه به تهران بازگشت (تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۲۳۵).

۲- خطابه، همان، ص ۳۱۱ ۳- تاریخ نو، ص ۹۶-۹۷.

دیدار قائم مقام با پاسکیویچ

قائم مقام، عباس میرزا را که در کوههای اطراف ترکمانچای به سر می برد (و در واقع پنهان شده بود) ملاقات کرد (۱۲ ربیع الثانی ۱۲۴۳ هـ). از او برای مذاکره با سردار روسی اختیارات تام گرفت و عازم تبریز شد. قائم مقام از قصد خود به کسی اطلاع نداد. پاسکیویچ که انتظار ملاقات عباس میرزا را داشت از ورود قائم مقام دچار تردید شد. او در نامه‌ای که فردای ملاقات با قائم مقام برای امپراطور روسیه نوشته تصریح می کند که:

ورود وی | قائم مقام | را پیشتر از این جهت انتظار نداشتم که عباس میرزا خواستار بود مرا به بیند. به زودی دانستم که تصور کرده بودند ورود وی سبب می شود که گفتگوها را از سر بگیرند و از یاری وزیرمختار انگستان که در این جاست، و همچنان مطلقاً مداخله وی را رد کرده ام، بهر مند شوند.^(۱)

پاسکیویچ به قائم مقام پیشنهاد کرد که با رئیس دفتر سیاسی او، «اوبرسکو» (Obreskov) پیرامون شرایطی که برای متراکه پیشنهاد شده گفتگو کند و تصریح کرد که تا غرامت جنگی تعیین شده پرداخت نشود، تبریز تخلیه نخواهد شد. و اگر این مبلغ در موعد مقرر (دو ماه پس از امضای قرارداد متارکه) پرداخت نشود، آذربایجان جزو روسیه خواهد بود.

قائم مقام که از خست شاه و طفره رفتنش از پرداخت پول آگاه بود، ناچار بر آن شد تا از وزیرمختار انگلیس برای راضی کردن شاه کمک بگیرد. در گزارش پاسکیویچ به نیکولا امپراطور روس آمده است که:

قائم مقام به من گفت که بی دخالت سفیر انگلیس ممکن نیست شاه به پرداخت ملیونهایی که از او در این مدت بدین کوتاهی خواسته شده، تن بدهد. آقای مکدونالد با کمال میل نزد قائم مقام رفت و پس از گفتگو با وی، نامه‌ای به کاردار خود در تهران نوشت و از او خواست چشم شاه را نسبت به وضع نومیدکننده او در آذربایجان باز کند و اگر از راضی کردن روسیه خودداری کند، اوضاع وخیم‌تر خواهد شد.^(۱)

قائم مقام نزد ولیعهد بازگشت و گزارش گفتگوهایش را با پاسکیویچ به اطلاع او رساند. عباس میرزا در نامه‌ای به سردار روس، آنچه را که قائم مقام برعهده گرفته بود، پذیرفت و وقت ملاقات را روز ۲۴ ربیع الثانی (۴ نوامبر) در دهخوارقان تعیین کرد. ملاقات ولیعهد و سردار روس در دهخوارقان در حالی صورت گرفت که شاه هنوز حاضر به پرداخت پول نشده بود. ولیعهد که می‌دانست پدرش نگاه داشتن ذخایر خود را بر هر چیز مقدم می‌دارد، از پاسکیویچ خواست موافقت کند تا قائم مقام همراه وزیرمختار انگلیس، برای راضی کردن شاه به تهران برود.

وضع عباس میرزا و قائم مقام در این هنگام بسیار تأثرانگیز بود، آذربایجان و حتی پایتخت کشور در خطر جدی بود. مکدونالد پزشک سفارت به وزیرمختار انگلیس نوشت:

قائم مقام از من خواسته است به شما بگویم که وضع ولیعهد رقت‌انگیز است و هیچ چیز نمی‌تواند نجاتش بدهد مگر یاری شما و ضمانت شما برای پرداخت مبالغی که از شاه می‌خواهد.^(۲)

روسها در گرفتن غرامت جنگی پافشاری می‌کردند، شاه از پرداخت پول طفره

۱- سعید نفیسی، همان کتاب، ص ۱۴۷

۲- همان کتاب، ص ۱۶۵ حوادث و رخدادهای ایام پیش از امضای عهدنامه ترکمان‌چای بسیار مفصل و طولانی است و ما از ذکر جزئیات معذوریم.

می‌رفت، عباس میرزا با پاسکیویچ چانه می‌زد، بلکه با تخفیف گرفتن از مبلغ غرامت، شاه را وادار به پرداخت کند. گفته‌اند که چون گردهمایی مقدماتی دهخوارقان به هم خورد، عباس میرزا، که اندوه او را از پای درآورده، بود، پیوسته تکرار می‌کرد که: پول می‌رسد، قطع رابطه فایده‌ای ندارد.^(۱)

جنجال در دربار

در این گیرودار، آنچه در دربار می‌گذشت شگفت‌انگیز بود. سعید نفیسی می‌نویسد:

فتح‌علی‌شاه که دیگر پیر سده بود با لجاج و خودسری در میان این دشواریهای جان‌فرسا تنها متوجه مقاصد شخصی خود بود و هیچ اندیشه نمی‌کرد که مردم یکی از مهمترین نواحی وسیع ایران زیردست لشکریان روس در چه حالند. هیجان عجیبی در دربار بود. عباس میرزا نگران سرنوشت خود و سرزمین ایران بود. برادرانش از اینکه تصور می‌کردند پدر به او خشمگین شده است، شاد بودند و هر یک از ایشان آرزوی آن را داشت که جای او را بگیرد. ناچار در حرم شاه زنهای بیشمار هریک می‌کوشیدند پسری را که داشتند، کامیاب کنند و مهمترین نگرانی ایشان از دست رفتن خزائن و ذخایر شاهی بود. مردم کشور که به هیجان آمده بودند جنبش می‌کردند و هر روز خبر قیام و سرکشی حکمرانی یا سرکرده قبیله‌ای می‌رسید. باین‌همه آن پادشاه فرتوت حریص و لنیم که اندیشه‌ای جز پیشرفت مقصود خود نداشت، همه امیدها را فدای این فکر خام می‌کرد و از هیچ چیز باک نداشت.^(۲)

شاه، وعده ولیعهدی را به فرزندش حسنعلی میرزا داده بود. این کار را برای آن

۱ نفیسی: ص ۱۶۵

۲- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران: ج ۲، ص ۱۶۵

کرده بود تا هم از عباس میرزا و هم از حسنعلی میرزا پول بگیرد و بابت غرامی که روسها مطالبه می کنند، بپردازد. و چون این فکر را چندان عملی نمی دانست بر آن شد انگلیسیها را وادارد که ضامن عباس میرزا شوند و غرامت را پرداخت کنند و سپس ار ولیعهد بگیرند!!^(۱)

روایتی از ناصرالدین شاه

از جمله علل شکست ایران در جنگ با روسها را یکی هم همین زیرپرسی و خست فتحعلی شاه دانسته و در این داستانها نوشته اند. از جمله ناصرالدینشاه از قول میرزا آقاخان نوری برای اعمادالسلطنه روایت کرده است روزی که قاطرهای دیوانی را برای بار کردن بخشی از ده کروار پولهای غرامت به روسها و حمل آنها به آذربایجان آورده بودند، فتحعلیشاه که در مراسم سلام نشسته بود از صدای زنگ و جلاجل قاطرها از خود بی خود شد و بدنش به لرزه افتاد، آن چنانکه احتمال سگته و فجأة بود. در این وضع میرزا حسین طبیب خاصه اصفهانی از جای برجست و بازوی شاه را گرف و حرک داد و فریاد زد که: چه می کنی؟ خودت را می گشی برای پول؟ فتحعلی شاه به خود آمد و اندکی آرام شد، وگرنه واقعاً سگته می کرد.^(۲)

یک درخواست نیم رسمی

سرانجام پول مورد درخواست (بصورت سکه طلا و اسناد) فراهم و ارسال شد و نمایندگان طرفین به مذاکره صلح نشستند. ساد می کوشید حتی در این لحظات آخر کار، چیزی به چنگ آورد.

به روایت سعید نفیسی، نمایندگان ایران از پاسکیویچ درخواست داشتند که به نشانه احترام ژنرال به اعلیحضرت، هدیه‌ای برای فتحعلیشاه فرستاده شود و آن هدیه عبارت بود از چهارصد هزار روبل از همان پولهای غرامت. و تقاضایشان این بود که نامی از این هدیه در قرارداد ترکمانچای برده نشود. پاسکیویچ. این نیت آزمندانه شاه را با نزاکتی در ظاهر مودبانه، اما در اصل بسیار موهی رد کرد و پاسخ داد: ساد ایران تاج و تخت را مدیون هیچ‌کس جز امپراطور روسیه نیست.

شاه، قائم‌مقام را مأمور پی‌گیری برای دریافت این هدیه کرده بود، اما رفتار و گفتار سردار روسی چنان وی را متأثر کرده بود که راضی به اظهار آن نشد. به‌ویژه که قطعاً او و عباس میرزا در دل راضی به پرداخت چنین هدیه سنگینی به شاه نبودند. بلکه مقصودشان نجات آذربایجان و خروج روسها از آنجا بود.^(۱)

قائم‌مقام و قرارداد ترکمانچای

در مذاکرات صلح ترکمانچای (نام قریه‌ای نزدیک تبریز)، اعضای عمده هیئت نمایندگی ایران عبارت بودند از: عباس میرزا ولیعهد، میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام. جان مکنیل پزشک سفارت انگلیس هم ناظر ماجرا بود. از سوی تزار، ژنرال پاسکیویچ و افسران و فرماندهان نظامی او حضور داشتند. پاسکیویچ و عباس میرزا قرارداد را امضاء کردند (پنجم شعبان ۱۲۴۳ هـ، دهم فوریه ۱۸۲۸ م).^(۲)

دولت‌آبادی می‌گوید: عهدنامه ترکمانچای به خط قائم‌مقام نوشته شد. وی معتقد است که:

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج ۲، ص ۱۷۳-۱۷۲، نقل معی
۲- ر.ک. تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۲۳۶

اگر دست قائم مقام دخیل عهد این مصالحه نبود، بدبختی‌های آن جنگ برای مملکت ما بمراتب بیستر از آنچه واقع شد می‌بود و شهر تبریز یکی از شهرهای روسیه شمرده می‌شد.^(۱)

استاد نوایی می‌نویسد: طراح و نویسنده قرارداد شوم ترکمان چای گریبایدوف نویسنده و شاعر معروف روس بود، همان کسی که کشته شدن او، جنجال سیاسی بزرگی در ایران آفرید.^(۲)

سرانجام میرفتاح

علی اصغر شمیم می‌نویسد: روسیه تزاری در این عهدنامه نیات و مقاصد استعماری خود را بی‌پرده نشان داد و منافعی عاید آن دولت شد که در هیچیک از جنگ‌های اروپا نتوانسته بود نظیر آن را به دست آورد.^(۳)

از شرایط قرارداد یکی هم این بود که آن دسته از مردمی که در آذربایجان به پیشباز سردار روس رفته و دروازه را بر او گشوده بودند، بخشوده شوند. این بخشودگی طیف وسیعی را از مردم عادی، علما، حکام مرند و خوی و اردبیل و دولتیان دربر می‌گرفت. اما میرفتاح پس از متارکه، نتوانست در تبریز بماند و به روسیه گریخت. در نزدیکی تفلیس خانه گرفت. سیاحان فرنگی او را دیده بودند که به‌انزوا می‌زیست و با پرورش طوطی و قناری روزگار می‌گذراند.

۱- خطابه، ص ۳۱۱ به ادعای دولت‌آبادی که عهدنامه ترکمان‌چای به قلم قائم مقام است، باید این اطلاعات را افزود که در برخی منابع گفته‌اند که متن عهدنامه را روسها به زبان فرانسه که زبان دیپلماتی آن زمان بود نوشته بودند و میرزا مسعود انصاری که مترجم فرانسه دربار بود آن را به فارسی معمول آن عهد ترجمه کرده بود (سعید نفیسی، همان).

۲- ایران و جهان، ص ۲۷۱ بحیی آرین‌پور نیز می‌نویسد. عهدنامه به خط قائم مقام تنظیم و امضاء شد (از صبا تا نیما؛ ج ۱، ص ۶۳). ۳- ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۱۰۳

جامعه و آثار دو جنگ

پیامدها و آثار شکست و تحمیل قرارداد ترکمانچای محدود به از دست دادن بخشهای وسیعی از خاک کشور و پرداخت مبلغ هنگفتی غرامت جنگی نبود. نتایج اجتماعی آن نیز سخت وحشتناک بود.

در دوره این جنگها، مردم بهراستی از پا درآمده بودند. درحالی که خستگی و فرسودگی جنگهای دوره اول هنوز در روح و روان مردم باقی بود، شاه و حامیان رژیم او، آنان را به اجبار در کارزاری هولناک تر از پیش کشیدند. همدساله روستائیان را از کشتزارها به مرزهای عرصه جنگ فرستادند، ایلات و عشایر را از ییلاق و قشقلاق بازداشتند و به عرصه نبرد فرستادند، به بهانه جنگ میزان مالیاتها را افزایش دادند، اقتصاد شهری و روستایی را آشفته کردند و خزانه را تهی ساختند. روند کاهش ارزش پول شتاب بیشتری گرفت. استاد سعید نفیسی می نویسد:

در پایان سال سی ام سلطنت فتحعلیشاه سکه جدیدی زدند. سجع سکه های او پیش از آن «السلطان بن سلطان» بود و چون در سال سی ام یعنی در ۱۲۴۲ سکه تازه ای زدند، مصادف شد با شکستی که از روسها خوردند. در این سکه عنوان فتحعلی ساه را «السلطان صاحب قران» گفتند.^(۱) این سکه ها با سجع «صاحب قران» رایج شد | و چون | شکست خوردند مردم آن را نحس دانستند و میرزا ابوالقاسم قائم مقام در این زمینه خطاب به فتحعلی شاه سروده است:

سکه صاحبقرانی بر شما آمد نکرد
باز آن بیهوده سلطان بن سلطان شما^(۲)

۱- و کم کم در زبان مردم صاحب قران به «قران» تبدیل شد و واحد پول نقره ایران را «قران» گفتند. نکته مهم این است که در وضع این اصطلاح استباه کرده اند. قران در زبان تازی به معنی قرن نیست که سی سال یا پنجاه سال و یا صد سال باشد. قران به معنی مقارنه قرین شدن دو ستاره سعد یا نحس است. صاحب قران گفتن درباره کسی که سی سال یا بیشتر زندگی یا سلطنت کرده درست نیست (توضیحات سعید نفیسی، ص ۲۲۰).

۲- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج ۲ ص ۲۲۰

غلبه یأس و حرمان و بحران هویت فرهنگی از دیگر پیامدهای آن بسیج بیهوده‌ای بود که کشور و مردم را در جنگی بی‌حاصل و خونین، با ارتش تا دندان مسلح تزار درگیر کرد و فرجامی آن چنان وحشتناک و ویرانگر به‌حاصل آورد.

ارزیابی گوینو

گوینو، که چند سالی پس از معاهده ترکمانچای از ایران بازدید کرده، مردم ایران را مردمی فاقد «احساس ملیت» و «بی تفاوت» ارزیابی کرده است. رهبران قوم در آن دوره اگر آگاه و شرافتمند و مردم دوست بودند، می‌توانستند از تجارب تلخ شکست، در راستای بازسازی هم‌زمان اندیشه و فرهنگ مردم و نوسازی نظامی و اقتصادی کشور، بهره‌های فراوانی ببرند. اما کار برعکس شد. نفرت از قاجارها، با نفرت از رهبران فکری جامعه درآمیخت و مردم را به‌سوی بی تفاوتی نسبت به جامعه و کشور سوق داد. مهدی بامداد، با تعمیم این مسئله به ملل شرق، به نکته حساس اشاره می‌کند:

بدبختانه در این مواقع ملل مشرق‌زمین، به‌جای اینکه به خود آیند و خود را در آینده برای دفاع و گرفتن انتقام آماده سازند، برعکس در مقابل مغلوبیت و ضعف، درویش، لالایی، مایوس، تنبل، بیکاره، چرسی، تریاکی می‌شوند.^(۱)

در این برداشت اگرچه عناصری از واقعیت وجود دارد، اما تمام واقعیت بیان نشده است. به‌قول هما ناطق: این هم هست که از بد حادثه، مردم ما همواره به دوران یأس و تنهایی که فرصت اندیشیدن هم یافته‌اند، اندیشه‌آفرین آمده‌اند و سخن نو پرداخته‌اند.^(۲)

شکست از روسها، بر اندیشه‌های مردم هم تکان‌های سخت وارد آورد. بسیاری

۱- شرح حال رجال ایران؛ ج ۴، ص ۳۹۱ ۲- ایران در راهیابی فرهنگی؛ ص ۴۸

پیشرفت غرب را با واماندگی میهن خود می‌سنجیدند. دامنه این جستجو از پائین‌ترین قشر تا بالاترین سطح جامعه رخنه می‌کرد. ترکمن صحراگرد از سیاح‌فرنگی می‌پرسید، بالاخره این سرزمین فرنگستان کجاست؟ آیا در آنجا هم صحرایی برای کوچ اهل ترکمن هست؟ و عباس‌میرزا ولیعهد دردمندانه به «ژوبر» فرانسوی می‌گفت:

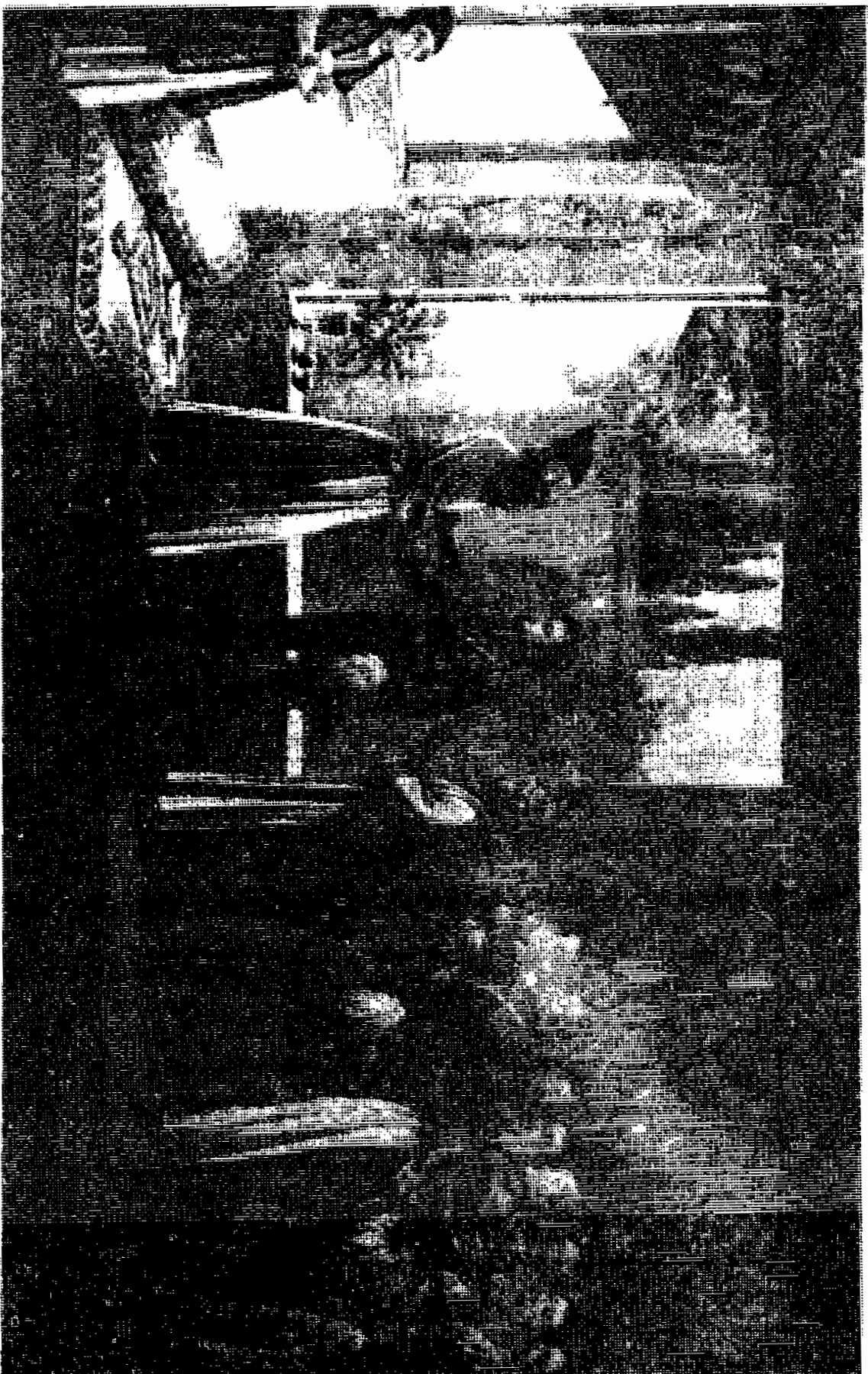
مگر مشرق‌زمین ما به حاصل‌خیزی و ثروتمندی فرنگستان شما نیست؟
مگر آن پرتو خورشید که پیش از آنکه به شما برسد، بر ما می‌تابد، ما را با حس
نظر کمتری از شما می‌نوازد؟ و آیا پروردگار، که از روی نیکخواهی،
نعمت‌هایش را گونه‌گون آفرید، بر آن بود که با شما به از ما باشد؟ من که گمان
نمی‌کنم؟^(۱)

آن بحران روحی که نماینده روشن‌بین‌ترین قشر ممتاز جامعه را رنج می‌داد، رسوب تفرعن‌ها و لافزنی‌های دروغین را از ذهن سطوح بالای جامعه می‌زدود، عده‌ای را به نوکری بیش‌تر آن «فرنگیان» و گروهی را به اندیشه تحول در فکر و فرهنگ جامعه برمی‌انگیخت. عباس‌میرزا به ژوبر، که دلاوری‌هایش را در جنگ ایروان می‌ستود، می‌گفت:

ای مرد بیگانه! تو این ارتش و این دربار و این خیمه و خرگاه را می‌بینی.
ولی گمان مکن که من مرد خوشبختی هستم. چگونه می‌توانم خوشبخت
باشم؟ افسوس تمام کوشش‌های من و دلاوری‌هایم همچون موج خشمگین دریا،
در برابر صخره‌ای استوار، در برابر سپاه روس شکست خورده است. مردم
فتوحات مرا می‌ستایند، ولی خود از ناتوانی خویش آگاهم. چه کرده‌ام که مورد
احترام جنگاوران غرب باشم؟ چه شهری را تصرف کرده‌ام؟ چه انتقامی
گرفته‌ام از کسانی که بر سرزمین‌های ما دست انداخته‌اند؟...^(۲)

۱- برای آگاهی بیشتر از زمینه‌های این بحث، ر.ک: ایران و جهان، ج ۲، ص ۲۸۱-۲۸۲ و نیز ایران در راهیابی فرهنگی، ص ۴۸-۴۹. ۲- همان.

از دیگر پیامدهای فرهنگی پس از جنگ، بحران در اعتقاد مردم بود نسبت به برخی از پیشوایان خود. حکومت، که این گروه را برای پیشبرد اهداف خود آلت دسب کرده بود، وقتی در هدفهای خود شکست خورد، نفرت و انزجار مردم را بین خود و آن گروه تقسیم کرد، که نتیجه آن آماده شدن زمینه برای ترویج افکار و اندیشه‌های دیگر فرقه‌های مذهبی شد. احیای فعالیت گروه‌های اسماعیلیه و طغیان آقاخان محلاتی، شورش دامنه‌دار باب و هواداران او و بالاخره باز شدن فعالیت برای صوفیان، که به استقرار «دولت درویشان» محمدشاه انجامید، از آن جمله‌اند.



نخستین برخورد پاسکویچ با عباس میرزا در دهخوارقان در ۷ نوامبر
۱۲۴۳ هـ (۱۸۶۵ م)

بحران داخلی، بحران گریبایدوف

بر آن همه بحرانهای اجتماعی ناسی از جنگ، بحران قتل وزیرمختار روس و همراهان او نیز افزوده شد. گریبایدوف که نسخه قرارداد ترکمانچای را برای امضای تزار به روسیه برده بود، آن را با حکم وزیرمختاری خود به ایران بازآورده بود

... در توطئه کشتار وزیرمختار و ۳۵ نفر همراه او نشانه‌هایی آسکار و پنهان از مداخلات خارجی و داخلی یافته‌اند. مأموران فرانسوی انگلیسی‌ها را هم دست‌اندرکار دانسته‌اند. چرا که گریبایدوف تنها کسی بود که در ترکمانچای بر سر ولیعهدی عباس‌میرزا پافشاری کرد ...

سفر عذرخواهی هیأت ایرانی، که با تدبیر و خردمندی افرادی نظیر میرزا محمدخان زنگنه و میرزا تقی‌خان امیرکبیر، موفقیت‌آمیز از آب درآمد، برای شاه، بازیافت یک کرویر تومان غرامت جنگی و ختم غائله خون گریبایدوف و برای عباس‌میرزا تحکیم حمایت روسها از ولیعهدی او بود ...

فرو نشاندن بحران یزد، تمرینی بود که ولیعهد و قائم‌مقام، برای سپاهیان خود، که پس از جنگهای روس و ایران تدارک دیدند و آنان را برای سفر پرملال خراسان آماده کردند

فصل چهاردهم

بحران داخلی، بحران گریبایدوف

دلخوشیهای خام

برخی تصور می‌کردند که با انعقاد قرارداد ترکمان‌چای تنشهای اجتماعی و سیاسی ایران خاتمه یافته و یا جامعه حداقل از حالت بحرانی خود خارج شده است، اما این خیالی بیهوده بود. علاوه بر بحران روانی و فرهنگی که آثار آن بطور تدریجی به‌ظهور رسید، حوادثی چند در همان اولین سالگرد متارکه جنگ ظاهر شد. اعمادالسلطنه در بیان حوادث سال ۱۲۴۳ هـ. (۱۸۲۸ م) به طغیانهای متعدد از سوی سرداران و حکام ولایات اشاره می‌کند، محمدقاسم خان دامغانی پیشکار

عباسقلی خان کرمانی که خیال سروری داشت، اشرار کرمان را تحریک به شورش کرد که در جریان آن، خانلرخان مأمور انتظام کرمان را کشتند. محمدقاسم خان سپاهی حدود ۱۲,۰۰۰ نفر از کرمان و اطراف آن گرد آورد و قصد تسخیر یزد داشت. شاهزاده محمدولی میرزا حاکم یزد به بهانه عرض گزارش به شاه به تهران فرار کرد، در ایالت خراسان میان فرزندان شجاع السلطنه، هلاکومیرزا و ارغون میرزا جدال سختی درگرفت و آن سامان را در آشوب فرو برد.^(۱)

قتل وزیر مختار

جنجال برانگیزتر از همه اینها، داستان قتل گریبایدوف بود، که حکومت فتحعلی شاه را در بحران سیاسی تازه‌ای درگیر ساخت.

سالی پس از بستن عهدنامه ترکمان چای، ژنرال گریبایدوف (الکساندر سرگیئی یوویچ A.Serguivitch) بدعنوان اولین وزیر مختار روسیه به ایران آمد. او خواهرزاد پاسکیویچ سردار روس در جنگهای دوره دوم، و خود نویسنده مشهوری بود، و در همه مراحل جنگ با او همراه بود و پیش از آن به تازگی با دختر زیبایی از اهالی گرجستان ازدواج کرده بود. وی عهده‌دار امور سیاسی دایی خود در جریان جنگ بود. در گفتگوهای دهخوارقان و ترکمان چای، او بیش از دیگر روسیان برای دریافت غرامت از ایران تلاش می‌کرد. نسخه عهدنامه کذایی را نیز او به خدمت تزار برد تا به امضای وی برساند. پاسکیویچ درخواست کرده بود که تزار چهار هزار دوکا پاداش بخاطر این سفر به او بپردازد.

او در بازگشت، نسخه‌ای از قرارداد را که به امضای تزار رسیده بود، همراه با حکم

۱- ر.ک: تاریخ منتظم ناصری. تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، ذیل وقایع ۱۲۴۳. ص ۱۵۹۲ به بعد.

وزیرمختار روسیه در ایران به طهران آورد و سفارت روسیه را در خیابان باب همایون امروزی تشکیل داد.

او همسر محبوب خود را در تفلیس مستقر ساخت و با ۳۵ نفر از همراهان خود بسوی تهران به راه افتاد. در قزوین مدتی درنگ کرد تا گروهی از اسیران گرجی و ارمنی را از آن شهر به زادگاههای خودشان بازگرداند، اما مقاومت مردم آن شهر که در این زمینه سودی داشتند، وضع او را در خطر انداخت و کارگزاران دولت ناچار او را زودتر روانه تهران کردند. دوری از همسری که به او دلبستگی بسیار داشت، رنج راه، ناکامی در قزوین، تکبر و غرور ناشی از عنوان «وزیرمختار»ی یک دولت فاتح، وی را به عنصری تندخوی و بس جاه طلب تبدیل کرده بود،^(۱) اما این همه موجب کشش او نبود.

او مأموریت داشت اسیران جنگی روس (گرجی، ارمنی و غیره) را بازپس گیرد و آنان را به موطن خودشان بازگرداند. گزارشها حاکی است که او در این کار خشونت و تندی بسیار بروز داد. به ویژه هنگامی که کوشید چند تن از زنان گرجی را که به زوجیت ایرانیان درآمده بودند، و اسیر معرفی شده بودند به زادگاهشان بازگرداند، بهانه لازم در اجرای توطئه‌ای به دسب آمد که نتیجه اش هجوم مردم و کشته شدن گریبایدوف و همراهان او بود.^(۲)

در این ماجرا نشانه‌های پنهان و آشکار بسیاری از توطئه‌های داخلی و خارجی یافته‌اند و از زمان وقوع تا کنون همواره مورد بحث و کنکاش بوده است. برخی گفته‌اند: کشتن او نشانه اعراض به قرارداد ترکمانچای بود، پاره‌ای آن را نخستین

۱- برگرفته از تاریخ اجتماعی سیاسی ایران، همان، ص ۱۹۴-۱۹۳

۲- تاریخ منتظم ماسری، ص ۱۵۹۵ داستان قتل گریبایدوف معروف است و ما کتاب دجملیشاه (ص ۲۱۲ به بعد) به تفصیل از آن یاد کرده‌ایم، لذا در این کتاب تنها اشاره‌ای مختصر را کافی می‌دانیم.

جنبش مذهبی در عهد قاجار دانستند؛ به این اعتبار که در رأس مهاجمان به جان وزیرمختار و همراهان او، میرزا مسیح مجتهد قرار داشته اسب. عده‌ای آن را دست‌پخت گروهی از درباریان که مخالف عباس میرزا بودند و آصف‌الدوله در رأس آنها قرار داشت، و می‌خواستند حسنعلی میرزا شجاع‌الدوله را بجای او بنشانند، دانسته‌اند.^(۱)

مأموران فرانسوی نیز در همان زمان گزارش دادند که: قتل هیئت سفارس روس در ایران طبق نقشه قبلی انجام شد و محرکین کسانی بودند که می‌خواستند جنگ سوم را آغاز کنند. در باب علت نشاندن رفسن گریبایدوف گفته‌اند که:

او در مذاکرات ترکمانچای تنها کسی بود که بر خلاف میل انگلیسی‌ها بر روی ولیعهدی عباس میرزا ایستادگی کرد. در این باره خودش نوشت: هر بار که به نگام گرم عباس میرزا خیره می‌شوم، احساس می‌کنم که هرگز با او دشمنی نداشته‌ام» اما می‌دانم «آصف‌الدوله هرگز ترکمانچای را بر من نخواهد بخشید».^(۲)

قائم مقام و قتل گریبایدوف

هر چه بود، قتل وزیرمختار بحران تازه‌ای به وجود آورد که فرو نشاندن و سامان دادن به آن را به عهده قائم مقام گذاشتند. خاصه که پای عباس میرزا به میان کشیده

۱- خانم هما ناطق می‌نویسد: در واقع قتل آن سفیر بر خلاف نوشته‌های مورخان درباری نه در اعتراض به ترکمانچای بود و نه به قول حامد الگار، نخستین جنبش مذهبی بشمار میرفت. گریبایدوف را کشتند تا از سلطنت عباس میرزا جلوگیری شود. خودش پیش از آنکه راهی ایران شود در مکاتبات رسمی و نامه به دوستان نوشت «همه هیئت ما را تکره تک خواهند کشت» و به پوشکین در تفلیس گفته بود. شما آنها را نمی‌شناسید. این داستان فقط با خونریزی حل خواهد شد یا با جنگ داخلی میان فرزندان خاقان (همان مأخذ، ص ۳۷).

۲- همان جا، ص ۳۷ و ۳۸.

شده بود و طراحى توطئه نیز چنانکه خواندیم به قصد راندن او از صحنه ولیعهدى و سلطنت بود. دولابادى مى‌گوید:

با وجود بودن رجال بزرگ مانند میرزا عبدالوهاب نشاط معمدالدوله که کار صدارت را مى‌کرد، شاه اصلاح این قضیه را از قائم‌مقام خواست و او به امپراطور روس و حاکم قفقاز نامه‌ای نوشت و از حادثه غیرمنتظره معذرت خواست.^(۱)

قائم‌مقام در این نامه به صراحى و صداقت، از زبان فتحعلیشاه اعتراف کرد که: به ایلچى آن دول در پایتخت این دول، به اقتضای حوادث دهر و غوغای کسان او با جهال شهر آسبى رسید که تدبیر و تدارک آن بر ذمه کارگزاران این دول واقعی لازم و واجب افتاد. لذا اولاً برای تمهید مقدمات عذرخواهى و پاس شوکت و احترام آن برادر گرامى، فرزند ارجمند خود خسرومیرزا را به پای‌تخت دولت بهیه روسیه فرستاد و حقیقت ناآگاهى این حادثه و ناآگاهى این دولت را در تلونامه صادقانه مرقوم و معلوم داشتیم...^(۲)

عباس میرزا نیز نامه‌ای خطاب به امپراطور روس - احتمالاً به انشای قائم‌مقام - به دست خسرومیرزا داد. هیئت همراه خسرومیرزا عبارت بودند از: میرزا محمدخان امیر نظام، میرزا صالح منشى، میرزا بابا حکیم‌باشى، میرزا مسعود مستوفى (انصارى) مترجم، محمدخان معروف به فاضل خان گروسی شاعر و نویسنده معروف، میرزا تقى خان فراهانى منشى قائم‌مقام یا امیرکبیر بعدى.

خسرومیرزا، با آنکه در ریعان جوانى و قدم به آستانه بیست‌سالگى گذاشته بود، در این سفر، رفتارى کاملاً سنجیده و توأم با متانت و پختگى از خود نشان داد.

۱- خطابه، همان، ص ۳۱۲

۲- از نامه فتحعلیشاه به تزار، ربیع‌الاول ۱۲۴۵، نقل از نفیسی، همان، ص ۱۹۶

آن چنانکه تحسین نیکلا تزار روس و همسرش را برانگیخت.^(۱) تزار، معذرت ایران را پذیرف و به پاس رفتار سنجیده سفیر ایران، که جوانی و زیبایی و خردمندی او امپراطور را تحت تأثیر قرار داده بود یک کرور تومان از غرامات جنگی را که هنوز وصول نشده بود، به ایران بخشود.

دو نکته مهم

یکی دو نکته در اینجا قابل یادآوری است. نخست اینکه شخصیت و خردمندی چند تن از افراد این هیئت در توفیق آن سهم قابل توجهی داشته است. از جمله میرزا محمدخان امیر نظام زنگنه، که ریاست قشون آذربایجان را داشت و خود از مردان برجسته و هوشمند و خوشنام عصر قاجار بود. و دیگری میرزا تقی خان فراهانی، یا همان امیر کبیر بعدی. این دو؛ و در اصل امیر نظام، مغز متفکر هیئت ایران بودند.

نکته دیگر، که باید مهمتر و بااهمیت تر از نکته اول باشد، وضع سیاسی روسیه در این ایام است، که درگیر جنگ تازه‌ای با عثمانی بود و طبعاً از عکس العمل ایران در قبال شکست‌هایش در جنگ و احتمال گرایش بسوی عثمانی در هراس بود و هم از این روی، سیاست نرمش و انعطاف و گذشت را پیشه ساخته بود. به‌ویژه چنانکه اشاره کردیم، آن وزیر مختار دکابریست، چندان ارزشی هم برای امپراطوری نداشت، و قتلش در اصل موهبتی برای تزار بود.

۱- با این همه عباس میرزا بیم داشته است که مبدا خسرو میرزا از عهده این سفر، چنانکه مورد انتظار اوست برنیاید و از این حیث بسیار نگران بوده است. در نامه‌ای که به او نوشته (و این نامه به انشاء و خط قائم مقام است و در واقع فکر و نگرانی قائم مقام است که از زبان عباس میرزا بیان می‌شود)، از وجود «یک نوع خودسری و خودپسندی که در او -براع داشته» اظهار تشویش کرده است و به او تأکید کرده است که «از سخن و صلاح [میرزا محمدخان] امیر نظام بیرون نرو و سخن احدی را بجز او نپایرد صوابدید او بگوید و بکند هیچ راه بحث بر آن فرزند نیست» (منشآت قائم مقام، گردآورده مرتضی سیر، انتشارات ارسلو، ص ۲۴۲).

این سفر، که در مجموع دو ماه و نیم (۱۶ شوال ۱۲۴۴ تا سوم رمضان ۱۲۴۵ ه. ق.) به طول انجامید، برای شاه، بازیافت یک کرور تومان پول و ختم «مظلّم خوں گریبایدوف» و برای عباس میرزا و لعهده، روسپید بیرون آمدن از مظان اتهام و تحکیم حمایت روسها از ولیعهده او، که در عهدنامه ترکمانچای تصمیم سده بود، دستاور داشت.^(۱)

در این رخدادها، عباس میرزا به امید پشتیبانی روسها از ولیعهده و پادشاهی آینده او، خود را در دام تعهدات روسها گرفتار ساخت، که یکی از آنها سرکوبی ترکمانان سرخس بود (و ما در جای خود به آن اشاره می‌کنیم). این یک گرفتاری تازه برای قائم مقام بود، که عواقب آن تا مرگ او، رهایش نکرد.

بحران در یزد

پس از فرو خوابیدن بحران قتل گریبایدوف، برای عباس میرزا و قائم مقام مأموریت تازه‌ای پیش آمد. اشاره کردیم که از عواقب جنگ دوم ایران و روسیه، طغیان حکام و امرا در ولایات بود. یکی از این طغیان‌ها را عبدالرضاخان، پسر تقی خان بافقی حاکم یزد رهبری می‌کرد و این زمان (۱۴۴۶ ه.) مشکلی قابل اعنا برای دولت فراهم کرده بود. نوشته‌اند که: عبدالرضا خان یزدی و شفیع خان داوری همدست شدند و با شجاع السلطنه حاکم کرمان به مخالف برخواستند. شجاع السلطنه (حسنعلی میرزا) یزد را محاصره کرد. شاه نوه خود سیف الدوله میرزا

۱- پس از این رویداد، عباس میرزا قهراً و به اجبار بسوی روسها گرائید تا ولیعهده را در خاندان خود حفظ کند. نامه‌های او به نیکلا از آن پس به رابطه عبد و عبید می‌ماند. می‌نوشت: «متوقعم اخلاصمند را مورد نوازش خسروانه بفرمائید و هر طور که شایسته بزرگی خود می‌دانند درباره محصل که هواخواه آن سرکار است، توجه نمایند که تفقد ایشان بر همه عالم ظاهر گردد». نایب السلطنه حتی ناگزیر شد به درخواست روسیان بر ترکمانان سرخس بنازد و آنان را از بیلاق و قسلاق در سرحدات روسیه بازدارد (ناطق، همان، ص ۳۸-۳۹).

پسر ظل السلطان را به حکومت یزد فرستاد اما شجاع السلطنه محاصره یزد را رها نکرد و مسئله دشوارتر شد. این ماجرا مقارن ایامی بود که ولیعهد و قائم مقام به تهران آمده بودند.

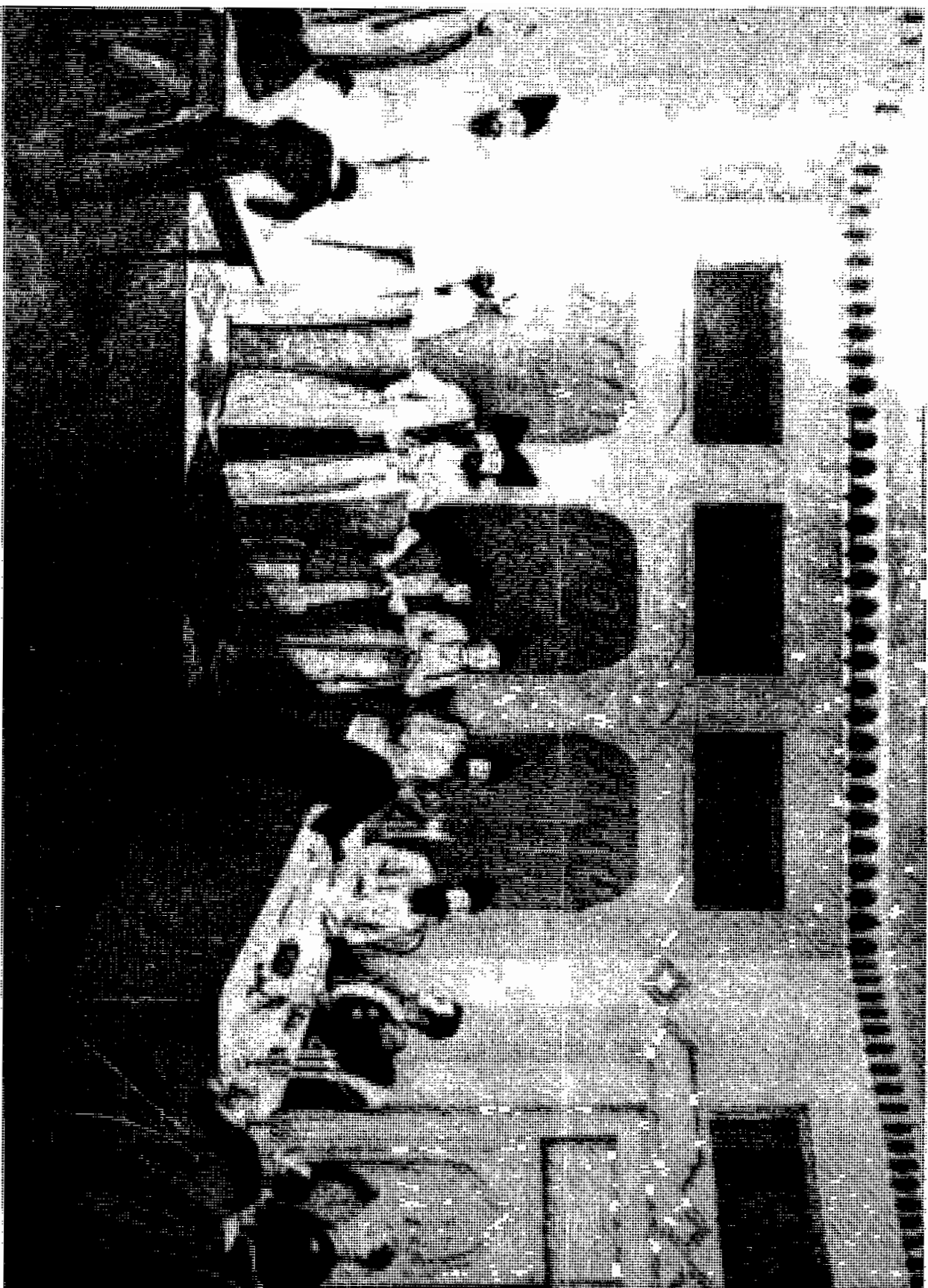
شاه فرونشاندن بحران یزد را به عباس میرزا محول کرد و او را به همراه قائم مقام به یزد فرستاد. غائله خیلی زود خاتمه یافت. زیرا که شجاع السلطنه با شنیدن خبر حرکت عباس میرزا دسب از محاصره برداشت و خود را به کرمان کشید. عبدالرضا خان یزدی نیز «با شمشیر و کفن و قرآن» به پیشواز ولیعهد آمد و تسلیم شد.^(۱) یزد در این احوال دچار قحطی سختی شده بود، هم از این رو ولیعهد، حاکم منصوب شاه، سیف الدوله را در آنجا مستقر کرد و سر به دنبال شجاع السلطنه نهاد. او نیز که تسلیم و دستگیر شده بود، به تهران نزد شاه فرستاده شد.^(۲)

عصیان در یزد را سمگریه‌های محمدولی میرزا حاکم آنجا به وجود آورده بود. جدال یزد خرابی بسیار به آن سامان وارد آورد. در نامه‌ای که قائم مقام از زبان ولیعهد برای محمدخان امیر نظام به آذربایجان فرستاده اشاره می‌کند که: عمارات ویران و اراضی بایر است. هم او در این نامه اشاره به ستمهایی می‌کند که بر خاندان عبدالرضا خان رفته است: اولاد و اعقاب مرحوم تقی خان [پدر عبدالرضا خان] که متجاوز از هفتصد نفر ذکور و اناث و صغیر و کبیرند از کسالت، خوف و تزلزل آن دوسه ساله برآمدند.^(۳)

۱- چندی بعد به اشاره شاه، عبدالرضا خان را، فرزندان و خدمه شاهزاده محمدولی میرزا با ساطور و چاقو و در مجلس پاره پاره کردند (تاریخ نو، ص ۱۷۸).

۲- برای آگاهی از مشروح وقایع یزد، ر.ک. تاریخ منتظم ناصری، ص ۱۶۰۲ به بعد، صدرالتواریخ. ص ۱۲۳ تاریخ نو، ص ۱۴۳ و...

۳- منشآت قائم مقام، به کوشش سید بدرالدین یغمایی، ص ۷۹-۸۰ شجاع السلطنه تا پایان زندگی عباس میرزا، در تهران تحت نظر بود.



امضاء عهدنامه صلح ترکمانچای در ۱۰ فوریه ۱۸۲۸ (۵ شعبان ۱۲۴۳)

داستان پرمال خراسان

وقایع نگاران درباری می نوشتند که ولیعهد برای تمشیت امور خراسان و مطیع ساختن خوانین عصیانگر، سپاه به آن سامان کشید. اما ساه و عباس میرزا از اردوکشی به خراسان، هدف دیگری را دنبال می کردند

گفته شده که امور خراسان مختل بود. حاکم ساه را بیرون کرده بودند و از سجاع السلطنه حاکم جدید، کاری جز قسم دادن و قرآن مهر کردن و مستمال دادن خانها بر نمی آمد. حرکت نایب السلطنه و قائم مقام. خانهای آن سامان را به هراس افکند. بزودی خراسان به تدبیر قائم مقام و سمسیر ولیعهد آرام شد

عباس میرزا، سر اردوکشی به هرات داس. اما قائم مقام که مخالف بود، بر آن سد تا به بهانه ای وی را از این سفر بازدارد. بیماری ولیعهد را که حرارت کبدی داست و منع پزشکان از سفر را بهانه کرد ولی تلاش بی ثمر ماند

انگیزه حمله به ولایات شرقی ایران، ریشه در آثار و عوارض ناشی از قرارداد ترکمانچای داشت. ناتوانی دولت و خست شاه در پرداخت آخرین کورهای غرامت جنگی. وخامت اوضاع اجتماعی و اقتصادی آذربایجان و تمایل روسها در سرکوبی ترکمنها به دست عباس میرزا انگیزه های اصلی این داستان پرمال بود

قصد روسیه از سرکوبی ترکمانان، برقراری نظم و آرامش در مرزهای خود و رها شدن از رفت و آمد ایلات بود. سرکوبی ترکمانها لکه ننگینی در کارنامه زندگی عباس میرزا است. ...

فصل پانزدهم

داستان پر ملال خراسان

عصیان خانها

به فاصله‌ای اندک پس از بازگشت از یزد، عباس میرزا و قائم مقام مأمور تمشیت امور خراسان شدند. هر دو هنوز در کرمان بودند (۱۲۴۷ هـ) و شاه که در حوالی اصفهان به سر می برد، ولیعهد را فراخواند. وی امور کرمان را، به فرزندش خسرومیرزا محول و خود در دهکرد، پدر را دیدار کرد. شاه، علاوه بر شمشیر جواهرنشانی که به پاس تمشیت امور کرمان و یزد برای ولیعهد فرستاده بود، «جامی از زر ناب و فرمان

اختیار ممالک شرقی متعلقه به ایران را طوفاً تا رود جیحون و عرضاً تا آب اترک»^(۱) تسلیم او کرد و «مقرر گردید که از راه سمنان و دامغان روانه خراسان شوند».^(۲)

مأموریت ولیعهد، به گونه تصریح شده در فرمان، آن بود که: «رَبْقَةُ انقیاد کامل بر رقبه خوانین آن سامان نهند و کلیه آن نواحی را نظمی شایان دهند».^(۳)

شاه و عباس میرزا از سفر خراسان منظور دیگری را دنبال می کردند و شورش خوانین بهانه بود. (ما در پایان این فصل در باب هدف آنها سخن خواهیم گفت). به موجب اطلاعاتی که وقایع نگاران درباری در توجیه سفر خراسان داده اند:

امور خراسان دیرگاهی بود مختل بود. محمدولی میرزا حاکم شاه از سوی خانها دستگیر و محبوس و سپس از خراسان بیرون افکنده شده بود، از حسنعلی میرزا شجاع السلطنه پسر دیگر شاه نیز جز «مشتمال دادن و مهر نمودن قرآن و قسم دادن به یزدان و اطمینان دادن به خوانین» کاری بر نیامد. او نیز عزل شد. شاه، پسر دیگر خود علینقی میرزا حاکم قزوین را با لقب حجة السلطان، والی خراسان کرد. او نیز که راحب طلب و آسایش دوسب بود، کاری صورت نداد و دیگران...^(۴) تا اینکه قرعه فال به نام عباس میرزا و قائم مقام افتاد.

حرکت نایب السلطنه و قائم مقام به جانب خراسان، اولین خان، از خانهای آنجا را به هراس افکند. اعتماد السلطنه می نویسد:

رضاقلی خان حاکم خبوشان پسر امیر گونه خان زعفرانلو، که یکی از طاغیان بود و کسی را به قوچان راه نمی داد، سخت بترسید و میرزا محمد رضا گماشته خود را نزد نایب السلطنه فرستاد و خواستار شد که میرزا ابوالقاسم قائم مقام را به خبوشان بفرستد تا او را اطمینان خاطر بدهد.^(۵)

۱- تاریخ منتظم ناصری، ذیل حوادث سال ۱۲۴۷ ص ۱۶۰۶

۲- همان. ۳- همان.

۴- برای اطلاع بیشتر از اوضاع خراسان و ناتوانی شاهزادگان در مهار کردن خانها نگاه کنید به

تاریخ نو، ص ۱۴۵ به بعد. ۵- صدرالتواریخ، ص ۱۲۳

به زور تدبیر و شمشیر

حاکم خوشان تسلیم قائم مقام شد اما جرئت نکرد به دیدار ولیعهد بیاید. سپاهیان ولیعهد خوشان را به تصرف درآوردند و از آنجا عازم مشهد شدند. والی خراسان در این هنگام شاهزاده احمد علی میرزا بود. جهانگیر میرزا می‌گوید: خانهای عصیانگر، احمد علی میرزا را فریب دادند و با او گرم گرفتند و به مقاومت در برابر عباس میرزا تحریک کردند. او که خیلی زود به بی‌ثمر بودن کار خود واقف شده بود، با نزدیک شدن اردوی ولیعهد به مشهد، به استقبال او آمد و بلافاصله مسلوب‌الاختیار و به تهران فرستاده شد.^(۱) خراسان با تدبیر قائم مقام و شمشیر ولیعهد کمابیش آرام شد. چگونگی وقایع خراسان را، قائم مقام به تهران گزارش می‌داد. از جمله در یکی از نامه‌هایش به وقایع نگار صمصام شرح جزئیات اقدامات لشگری نوشته است:

تا امروز هم در تهدید و ترغیب خلق مضایقه نشد. کم کم یاغی‌های کوچک مثل: عشق‌آبادی، رادکانی، بغم‌جی، ارداکی، اخلمدی^(۲) به زور تدبیر و شمشیر، رعیت شدند تا آقایان دره جز هم کلاً وارد اردو گردیدند و به خدمت کوشیدند بحمدالله در حول و حوش و خارج و داخل کسی نماند که محل استظهار قلعه گیان باشد^(۳)

در این مأموریت هم خست شاه، موجب گلایه ولیعهد و قائم مقام بود. او در نامه کوتاه دیگری به همین وقایع نگار، این مقوله را با لطف بیان دلنشینی تذکر داده است: جاده خراسان را شما پیس پای ما گذاشتید و حالا می‌فرمائید پول پارسال هنوز نرسیده است. بلی، شما لطف کنید ان شاء الله تعالی ما را برحسب دلخواه

۱- تاریخ نو، ص ۱۵۴-۱۵۳، نقل به معنی. ۲- نام روستاهای اطراف مشهد.

۳- منشآت، یغمایی، همان، ص ۸۶

باز آرید، پنج را پنج الف بگیرید ما کجا، اینجا کجا؟ مرغ مسکین چه خبر
 داشت که گلزاری هست؟ الحمدلله کارهای اینجا خوب است، مگر اینکه نهد و
 غله هیچ به هم نمی رسد.

داستان هرات

عباس میرزا آماده پرداختن به کار هرات می شد. پس از تمشیت امور خراسان، به
 درخواست عباس میرزا فرمان حکومت خراسان برای فرزندش محمد میرزا
 (محمدشاه بعدی) صادر شد. میرزا موسی رشی را به وزارت پیشکاری او، و میرزا
 موسی خان برادر کوچک قائم مقام را به نیابت تولیت آستان قدس برگزیدند. و چون
 شاه، ولیعهد را به تهران فرا خوانده بود، بنابراین به اتفاق قائم مقام وارد تهران شدند
 (۲۵ محرم ۱۲۴۹).

عباس میرزا، سر اردو کشی به هرات داشت. پس، از شاه اجازه حرکت مجدد به
 خراسان را گرفت. قائم مقام با این اردو کشی و این سفر مخالف بود. به بهانه بیماری
 عباس میرزا، کوشید تا رأی شاه را برگرداند. اعتماد السلطنه می گوید:

نایب السلطنه، حرارت کبدی داشت و اطباء مشغول معالجه بوده اظهار
 داشتند که اگر نایب السلطنه عزم سفر هرات کند، حرکت، موروث مزید حرارت
 شود و این ورم که از انگشت تا ران را گرفته، باعث هلاکت ایشان خواهد
 شد. (۲)

قائم مقام داستان را محرمانه به شاه گزارش داد و او به عباس میرزا توصیه کرد که
 برای حفظ سلامت خود، سفر را به وقت دیگری محول کند. (۳)
 این خیرخواهی قائم مقام، ولیعهد را خوش نیامد. اعتماد السلطنه می گوید: بیم

کرد که مبادا شاهنشاه چنان داند که از زحمت سفر و کوچ دادن لشکر تقاعدی ورزیده و او قائم مقام را به نوشتن این پیغام باز داشته است. پس:

بر قائم مقام خشم گرفت و سر و مغز او با صدمت مشب درهم کوفت و راه

خراسان پیش داشت.^(۱)

غار ت و کشتار ترکمانان

آن سماجب قائم مقام برای خنثی کردن اردوکشی به هرات و این اصرار ولیعهد در عملی ساختن آن، تا حدی که به دسب دراز کردن بر روی بزرگی چون قائم مقام انجامید، انگیزه‌هایی نیرومندتر از نشانه‌های آشکار داشت. بر حسب بررسیهای هما ناطق، که بر پایه «اسناد و مدارک خارجی و ایرانی فراوانی» که در دسترس ایشان بوده، صورت گرفته، انگیزه این لشکرکشی به غیر از «سرکوبی ترکمانان» و روسای قبایل و یا «مطیع ساختن برادران» که خیال سلطنت در سر می‌پروراندند، علل و موجبات مهم‌تری در بر داشته است و اطاع از تمایلات روسیه نیز بی‌تأثیر نبوده اسب. خانم ناطق می‌گوید:

داستان حمله ترکمانان و یا چپو و غارت دهات، به‌ویژه در این تاریخ که روسای ایلات خراسان از در اطاع درآمد بودند، افسانه‌ای بود که حکام به‌منظور توجیه کشتارهای دسته‌جمعی و حکومت ستم‌آفریده بودند. همه می‌دانستند و گفتند و نوشتند که مردم ایران از گذر قشون قاجار به‌مراتب بیش از هجوم ایلات ترکمن در هراس و وحشت به‌سر می‌بردند. در لشکرکشی خراسان نیز آسیب و صدمه‌ای که از قشون و سیورسات و مالیاتهای اجباری به

۱- جهانگیر میرزا می‌نویسد. سرکار نایب‌السلطنه معروض داشتند که از دو حال بیرون نیست. با این مرض معالجه خواهد شد یا به فوت و موت خواهد کشید. در صورت ثانی چه بهتر که در مشهد واقع شود. و در صورت صحت چه خوشتر که در خدمتگزاری خاقان در خراسان مصروف آید (تاریخ نو، ص ۱۷۷).

این ولایات وارد آمد و تعداد افراد بی گناهی که از قحطی و گرسنگی تلف شدند بیش از صدماتی بود که ترکمانان امکان داشت طی سالیان دراز وارد نمایند (۱)

انگیزه حمله به ولایات شرقی، ریشه در آثار و عوارض ناشی از قرارداد ترکمانچای (۱۲۴۳ هـ)، ناتوانی دولت از پرداخت آخرین «کرور»هایی که از بابت غرامت بدهکار بود، وخامب اوضاع اجتماعی و اقتصادی آذربایجان، که آثار آن از جمله به صورت مهاجرت وسیع ارامنه از ایران بروز کرده بود^(۲) و از همه مهمتر تمایل روسها «به سرکوبی ترکمن ها از طریق لشکرکشی دوجانبه از راه ایران و هشترخان»^(۳) بود. این نیت و اساساً حمله به خراسان و هراب به شدت از حریف انگلیسی پنهان نگهداشته می شد. اما مکدونالد سفیر انگلیس، سرانجام مطلب را از زیر زبان یکی از درباریان بیرون کشید. آن درباری که محرم و نزدیک با خسرومیرزا و با او در سفر سن پترزبورگ همراه بوده است، هدف روسها را اینگونه برای سفیر بریتانیا می گشاید:

روسها تصمیم بسیار جدی دارند که موافقت شاهزاده عباس میرزا را برای سرکوبی قبایل ترکمن بگیرند و مایلند این اقدام از طریق یک لشکرکشی دوجانبه از راه ایران و هشترخان انجام گیرد. نخست خیره و خوارزم به محاصره قشون درآید و بعد از آنکه سپاه در این نواحی پیروز شد به طرف آمو دریا حرکت کند و همین طرح در آنجا نیز عملی گردد.^(۴)

۱- از ماست که بر ماست، ص ۴۶-۴۵

۲- دولت روسیه به مدت دو سال آنها را از پرداخت هرگونه مالیات معاف می داشت این انگیزه خوبی برای آنان جهت فرار از ایران بود، چراکه این خانواده ها در ایران علاوه بر مالیات های معمولی مجبور بودند سالیانه یک تومان به عنوان «جزیه» بپردازند. سعید نفیسی تعداد ارامنه ای را که از ایران مهاجرت کردند شصت هزار نفر ذکر می کند (همان، ص ۴۷).

۳- گزارش مورخ ۱۱ مارس ۱۸۳۰ مکدونالد سفیر انگلیس، نقل از پیشین، ص ۵۵

۴- نقل از پیشین، ص ۵۱

پاداش این مأموریت نیز از طرف روسها برای نایب السلطنه همان ادامه حمایت از ولیعهدی او و برای فتحعلیشاه رهایی از پرداخت آخرین اقساط غرامت بود:

این شخص در عین حال به من گفت که اگر دولت ایران با این طرح روسیه، روی موافقت نشان دهد، روسها نیز ایران را از پرداخت کرور نهم و دهم [معاهد، ترکمانچای] معاف خواهند نمود.^(۱)

بعدها افسران انگلیسی نیز که در سپاه عباس میرزا بودند به کمپبل وزیرمختار انگلیس گزارش دادند که لشکرکشی خیوه به دست روسها طرح ریزی شده است. خانم ناطق می گوید:

متأسفانه اسناد ایرانی نیز گفته‌های انگلیسی‌ها را در مورد همکاری و قرار قبلی دولت ایران با روسها در مورد حمله به ولایات سرق تأیید می‌کند.^(۲)

نویسنده به عنوان نمونه به دو نامه منتشر نشده از فتحعلیشاه و عباس میرزا به امپراطور روس و «عهد» ایران با آن دولت در مورد خوارزم و خراسان اشاره می‌کند. در نامه فتحعلیشاه (۱۲۴۸ هـ / ۱۸۳۳ م) وعده داده شده که چون کار «یزد و کرمان و مختلاب آن سامان» رفع شده است لذا عزیمت خراسان و نظم امر خوارزم و آن سامان که با اولیای آن دولت در میان داشت و اهمال را از منافات شیوه مصافح می‌انگاشت، در فصل بهار عازم این کار و روانه خواهد شد. وی تصریح می‌کند که:

هیچ عایقی را سمت مداخله نیست. موکب فرزندى انشاءالله بعد از انقضای فصل زمستان، با هر گونه اسباب از توپخانه و غیره مأمور خواهیم داشت [تا] بر حسب عهدي که با آن دولت در میان دارد به نظم خوارزم و آن حدود همت خواهد گماشت.^(۳)

۲- از ماست که بر ماست، ص ۶۱

۱- همان.

۳- همان، ص ۶۵

سرکوبی ترکمانان

پس انگیزه عباس میرزا در اصل و در نهایت، انجام درخواسب و خواهش نیکلا، تزار روس هم بود. اما قائم مقام مخالف بود. ناطق می نویسد:

[قائم مقام] با سرکوب ترکمانان در ۱۸۳۲ که عباس میرزا در تحکیم سلطنت در خاندان خود و به «خواهش» نیکلای اول انجام داد، به مخالف برآمد و در نامه به یکی از دوستان به ریشخند نوشت «جای ما در زیارت خالی بود و جای شما در غارت»...^(۱)

با این همه، از سوی شاهزادگان قاجاری و صلد حمایت از روسها به او چسبانده شد:

حسنعلی میرزا شجاع السلطنه، یکی دیگر از مدعیان سلطنت در «ولایت مستقل هرات و خراسان»، بدان هنگام که نایب السلطنه و قائم مقام در کار سرکوب ترکمانان سرخس بودند (۱۸۳۲) در نامه تندی به آن وزیر نوشت: چه شده است شما را که لشکر متواتر مثل باران بر سر ما می ریزی؟... بی انصافی را کنار بگذار خودت در قلب و جناحین ایلچی روس کنار می آیی و بر سر ما می آئی؟^(۲)

(این تهمت ریشه در تلقین انگلیسی ها داشت و بعدها در قتل قائم مقام از زبان کمپبل وزیرمختار انگلیس در ایران به گوش شاه رسانده شد که به جای خود اشاره خواهیم کرد).

قصد دولت روسیه از این کار، برقراری نظم و آرامش در مرزهای خود و رها شدن از رفت و آمد ایلات بود و این کار از طریق سرکوبی و قلع و قمع ترکمانها و ازبکها به دست عباس میرزا میسر بود.

لگه‌ای ننگین

سرکوبی ترکمانها از لگه‌های ننگین کارنامه زندگی عباس میرزاسب. در اینجا واقعاً چنانکه خانم ناطق هم اشاره کرده اسب، قصد ما بدنام کردن عباس میرزا نیست ولی واقعیت این اسب که تاریخ‌نویسان «غارت و چپو نایب‌السلطنه را لشکرکشی؛ و دفاع ترکمن‌ها از حقوق خود را غارت و چپو» خوانده‌اند. اروپائانی که پس از این لشکرکشی این سرزمین را دیده‌اند تصویرهای دلخراشی به‌دست داده‌اند. یک مسافر فرانسوی نوشته اسب: «سرخس بعد از اینکه عباس میرزا و بروسکی | افسر لهستانی تابع روسها در خدمت عباس میرزا | از اینجا گذشتند، ویرانه‌ای بیش نیست».^(۱)

تمام مزارع و غله و گندم زیر سم اسبان ریشه کن شد، صدها روستا نابود شد، چنانکه خراسان در نتیجه آن دچار قطعی و بیماری شد. نوشته‌اند که:

عباس میرزا از خون هیچکس درنگشت، به هیچ مذاکره‌ای تن درنداد، در یک وعده چهل اسیر ترکمن را از سرخس به مشهد آوردند و او دستور داد همه را یک‌جا به‌قتل رسانیدند. بیشتر زندانیان و اسراء از شدت قطعی و گرسنگی تلف شدند. از ۳۰ اسیر سرخس فقط ۳۰۰ کودک و زن در کوچه‌های مشهد در حال جان‌کندن بودند.^(۲)

در اسناد ایرانی نیز جسته و گریخته اشاراتی به این بیداد و خونریزی شده اسب. در ناسخ‌التواریخ سپهر گزارش مفصّلی از کارهای سپاهیان نایب‌السلطنه آمده، از جمله آنکه:

تیغ بیدریغ در مردم نهادند و مدت یک ساعت هر کرا یافتند عرضه تیغ ساختند. آنگاه برحسب فرمان لشکر دست از قتل به‌داشت و به نهب و غارت

پرداخ و کمتر کس بود که معادل هزار تومان بهره نیافت و از آن همه، اموال

سه هزار خانوار سالور و سیصد سراسب، خاص نایب السلطنه گشت پس

بفرمود تا قلعه سرخس را با خاک پست کردند^(۱)

پیش از آن ترکمانان سه هزار تن از اسیران شیعی را که در سرخس بودند، نزد

عباس میرزا آورده بودند تا شاید ولیعهد از محاصره دست بردارد. پس از کشتار،

غار و نابودی؛ عباس میرزا صحنه نفر آور دیگری به وجود آورد:

چهارصد و پنجاه تن از قبایل ترکمان به رسم تجارت در سرخس جای

داشتند و ایشان، «نخاس» | برده فروش | بودند که اسیران شیعی را در خیوق و

دیگر بلدان ترکمانان می فروختند. نایب السلطنه بفرمود تا ایشان را حاضر

کردند و اسیران شیعی را که در سرخس گرفتار بودند نیز انجمن کرد و تیغ

بدیشان داد تا جمیع این برده فروشان را پاره پاره ساختند.^(۲)

داستان هرات چه بود؟

اما مسئله هرات چه بود؟ هرات متعلق به ایران، و امیر آنجا تابع و خراجگزار

پادشاه ایران بود. انگلیسیها نیز همواره آن سرزمین را ملک مطلق و جدایی ناپذیر

ایران می دانستند.

شکست ناپلئون و ایمن ماندن انگلیس از تاح و تازهای او، تغییر سیاست

انگلیس را در این منطقه در پی داشت. بر آن شدند هرات و بلوچستان را از ایران جدا

سازند و خیالشان را، در ایجاد منطقه امنیتی جدیدی در راه هندوستان بیشتر

راحت کنند. با تحریک آنها، امیر هرات از درگیری ایران با روسها بهره گرفت. خراج

نپرداخت و سیستان و غوریان را مورد تهاجم قرار داد. اما سپاه شاه وی را سرکوب و

مطیع ساخت.

نتایج عهدنامه‌های گلستان و ترکمان‌چای و توهّم افزایش نفوذ روسها در دربار ایران و ضرورت چاره‌اندیشی در حفظ امنیت هندوستان و مهار کردن تجاوز احتمالی روسها به این سرزمین، مسئله هرات و بلوچستان را با اهمیت بیشتری در کانون توجه انگلیسی‌ها قرار داد. تحریکات میان قبایل افغانی با شدّ بیشتر پی گرفته شد. روسها نیز با پیروزیهایی که در ایران به‌دست آورده بودند و نفوذی که در دربار شاه نصیبشان شده بود، چشم به هندوستان دوخند و شاه را در لشکرکشی به هرات - که از چندی به این سو به تصرف محمودشاه افغانی درآمده و او امیرنشین مستقلی در آنجا به‌وجود آورده بود - و تصرف آنجا، تشویق و دلیر می‌کردند. از سویی چنانکه اشاره کردیم عباس میرزا نیز به امید حمایتی که از ولیعهدی او در عهدنامه ترکمانچای شده بود، طوق ارادت روسها را بر گردن گرفته بود. در باب انگیزه روسها پیتر آوری می‌نویسد:

روسها ایران را تشویق به حمله به هرات می‌کردند تا با اعزام نیرو و قوا بخشی از قلمرو خود را در اطراف درّه زیبای هریرود، واقع در مرکز هرات تصرف نمایند؛ که از مدتها قبل از زیر سلطه ایران خارج شده بود. حیات این درّه بارور به مرکز هرات بستگی دارد که از طریق راههای جنوبی به شهرهای کابل و قندهار ختم شده و در پشت سر هند قرار دارد.^(۱)

هرات و مرگ عباس میرزا

جنگ هرات سرانجام قطعی شد. بهانه ظاهری جنگ نپرداختن خراج سالیانه از سوی کامران میرزا بود. بیماری ولیعهد، علیرغم آنکه خود نسبت به آن بی‌اعتنايي نشان می‌داد، جدّی بود. هم از این رو نتوانست خود در مراحل جنگی هرات شرکت کند. فرزند خود محمد میرزا را مأمور اردوکشی به هرات کرد و او در رأس لشکرهای

خراسان و آذربایجان، از راه قلعه کوهستان روانه هرات شد.

فرزند دیگر خود خسرو میرزا را نیز موظف ساخت تا با سپاهیان زیر فرمان خود به برادر بپیوندد. از پی آنها میرزا ابوالقاسم قائم مقام با ۸۰۰۰ سپاهی به کمک فرستاده شد. هرات در محاصره سپاه ایران قرار گرفت. از سقوط «قلعه کوهستان» به دست سپاهیان خسرو میرزا، امیر هرات کامران میرزا به وحشت افتاد، اما دست از مقاومت برنداشت.

آتش توپخانه ارتش ایران، نزدیک بود مقاومت کامران میرزا را درهم شکند، که خبر مرگ نایب السلطنه، اردوی محمد میرزا را از تهاجم بازداشت (۱۱۵) اکتبر ۱۸۳۳ م، ۱۲۴۹ ه. ق).^(۱)

محمد میرزا پیک مرگ عباس میرزا و فرمان فتحعلیشاه را مبنی بر بازگشت، یکجا دریافت کرد. ابتکار عمل از همین جا به دست قائم مقام افتاد. معاهده‌ای با کامران میرزا به امضاء رسید که بموجب آن امیر هرات متعهد شد سالی پانزده هزار تومان نقد و پنجاه طاقه شال کشمیری به دربار ایران بفرستد و سکه بنام شاه ایران بزند و استحکامات غوریان را هم خراب کند.^(۲)

۱- عباس میرزا شب پنجشنبه دهم جمادی الثانی ۱۲۴۹ ه. ق مطابق ۱۸۳۳ م در مشهد به بیماری ورم کلیه و اسهال کبد درگذشت. او هنگام مرگ ۴۷ سال سن، و به تعداد سالهای عمر خود ۴۷ فرزند (۲۶ پسر و ۲۱ دختر) داشت. قبر او در روضه مقدسه حضرت رضا (ع) است. (برگرفته از تاریخ منتظم ناصری، ص ۱۶۱۷-۱۶۱۶).
۲- تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۲۴۸-۲۴۷.



2. 2. 2. 2.

دولت قائم مقام، در سلطنت محمدشاه

قائم مقام، محمد میرزا را بسبب ناتوانی و خونخواری لایق سلطنت نمی دانست، با این همه به سبب عهده‌ی که با عباس میرزا داشت، با تمام نیروی خود در رسانیدن او به پادشاهی کوشید. قائم مقام با بیرون کشیدن «ودیعۀ سلطنت» از چنگ شاهزادگان قاجاری، در اصل قدرت خود را به نمایش گذاشت. طیف مخالفان سلطنت محمدشاه بسیار وسیع بود. هیچ یک از شاهزادگان، محمدشاه را بر نمی تافتند ...

سفرای روس و انگلیس چون به تبریک جلوس محمدشاه رفتند، قرار گذاشته شد که شاه، جانشین خود را با نظر روس و انگلیس برگزیند، تصمیمات وزارت خارجه با نظر آنها اجرا شود، هزینه قشون موقتاً از سوی روسیه پرداخت شود، و ...

از میان داوطلبان مقام صدارت، اگر نه همه، برخی از آنها طوق ارادت دولت انگلیس را بر عهده داشتند. آصف الدوله یکی از پیگیرترین آنها بود. اما قائم مقام برای هر کدام، و از جمله همین آصف الدوله طرحی در سر داشت ...

... قائم مقام خود بهتر از هر کس ریشه‌های توطئه‌ها و دامهایی را که اطرافش گسترده می شد، می شناخت، اما تزلزلی در اراده خود راه نمی داد ...

سیاست خارجی قائم مقام حفظ بیطرفی و ایجاد موازنه بین دو قدرت استعمارگر روس و انگلیس بود ...

فصل شانزدهم

دولت قائم مقام، در سلطنت محمد شاه

مخالفت با شاهی یک خونخوار

عباس میرزا آرزوی فتح هرات را به گور برد. اینک قائم مقام بود و سرنوشت محمد میرزا، که می باید از میان رقیبان و منفعت جویان رنگارنگ، عنوان شاهی را بر باید. نواده قائم مقام از قول پدر داستانی را نقل کرده که با مضمونی یکنواخت در بسیاری منابع نقل شده است.^(۱)

۱- بموجب این حکایت، هنگام حرکت محمد میرزا و قائم مقام بسوی هرات، عباس میرزا، وزیر
←

این حکایت اگر درست باشد، می‌رساند که میان قائم مقام و محمد میرزا از همان آغاز چندان تفاهمی وجود نداشته است و اگر غیر از این می‌بوده است، میانجیگری عباس میرزا؛ آن هم بدینگونه، ضرورت نمی‌یافته است. دولت آبادی به صورت شایعه شنیده است که:

قائم مقام راضی نبود سلطنت به محمد میرزا برسد، چه او را لایق این مقام نمی‌دانست، و به علاوه از صفت خونخواری او اندیشه داشت. از این رو به نایب السلطنه گفت: بهتر این است دیگری از اولاد خود را ولیعهد نمائید. نایب السلطنه نپذیرفت.^(۱)

با این همه، تلاش قائم مقام برای ولیعهدی محمد میرزا آغاز شد. آنها وقتی از هرات به مشهد بازگشتند، قائم مقام، باب مکاتبه را برای تحکیم موقعیت محمد میرزا گشود. به قول استاد باستانی پاریزی به نقل از رضاقلیخان هدایت:

نباید فراموش کرد که روزی که ولیعهدی محمد میرزا در باغ نگارستان اعلام شد «اولاد خاقان معظم زیاده از پنجاه کس کبیر بودند که خواه ناخواه در زاویه تسلیم درخزیدند».^(۲)

→

خود را به حضور طلبد و در وصایای خود از وی طلب کرد که کوشش خود را در رساندن فرزندش به پادشاهی تا آخرین حد به کار برد. پاسخ قائم مقام این بود که: من این خدمت را انجام خواهم داد ولی محمد میرزا را دل با من نیست و با من خوب رفتار نخواهد کرد، بلکه در صدد قتل من هم برخواهد آمد.

نایب السلطنه آن دو را به حرم حضرت رضا (ع) برد و در وفاداری به یکدیگر سوگندشان داد، و به ویژه از محمد میرزا قول گرفت که به قائم مقام خیانت نکند و تبع به رویش نکشد و خون او را نریزد (دیوان قائم مقام، مقدمه عبدالوهاب قائم مقامی، ص ۴۴ به بعد).

ارزش تاریخی این حکایت هر چه باشد، این نکته مسلم است که قائم مقام عهد خود را نسبت به محمد میرزا به پایان برد و او را به سلطنت رساند، اما محمد میرزا چون شاه شد. عهد شکست و خیانت کرد و خون هم سوگند خود را ریخت.

اما نبرد اصلی بر سر قدرت و جانشینی هنوز آغاز نشده بود. پس از مراسم جشن ولیعهدی، بر حسب سنت، محمد میرزا و قائم مقام، عازم تبریز شدند (صفر ۱۲۵۰ ه. ق.).

هنوز چهار ماه از این ماجرا نگذشته بود که خاقان فتحعلیشاه قاجار نیز در سی و هشتمین سال پاشاهی اش، در اصفهان در روستای «هفت دسب سعادت آباد» در ۶۷ سالگی درگذشت (۱۹ جمادی الثانی ۱۲۵۰ ه. ق.).

رقیبان سلطنت

از قوی ترین نمودهای قدرت قائم مقام، در به سلطنت نشاندن محمد میرزا، مهار شاهزادگان قاجاری بود. او در میان آن دوستان اندک و دشمنان بسیار، استعداد خود را به گونه ثمر بخش در راه پیروزی او به کار برد. طیف مخالفان سلطنت محمدشاه بسیار وسیع بود. شاهزادگان مدعی سلطنت مثل: جهانگیر میرزا و خسرو میرزا پسران عباس میرزا؛ ظل السلطان و حسنعلی میرزا، که اولی خود را «علیشاه» خواند و سگه ضرب زد و دومی بر خویش نام «عادلشاه» نهاد و از حمایت انگلیسی ها برخوردار بود، مخالف انگلیس و جیره خوارانش ... همه و همه موانع کم اهمیتی نبودند. یکی از محققان معاصر می نویسد:

واقعیت این بود که هیچیک از شاهزادگان قاجار محمدشاه را بر نمی تافتند جمگی یا مدعی پادشاهی بودند، یا همدسب در برانداختن پادشاهی او. در این رویارویی شاهزادگان، قائم مقام دل به سوی محمدشاه داشت (۱)

این پژوهشگر آنگاه به معرفی مهمترین این شاهزادگان و چگونگی مدعا و مخالفت آنها می پردازد. او از جهانگیر میرزا آغاز می کند «که در زمان حکومتش در

آذربایجان، مالیات و ولایات را بالا کشید و در سرآغاز پادشاهی محمدشاه به زندان افتاد» و سپس در کتاب خود «تاریخ نو»، آن وزیر را به خیانت و بی‌صفایی متهم کرد. (تاریخ نو، ص ۲۷).

از میان سایر شاهزادگان رقیب می‌توان از ظل‌السلطان نام برد که به نام «علیشاه» سکه زد و از حسن‌علی‌میرزا فرمانفرما، که خود را «عادلشاه» خواند و به یاری نمایندگان انگلیس سر برافراشت، او بیش از رقبای داخلی با قائم مقام سر سیر داشت. و (۱)

از مدعیان دیگری که با اهمیت کمتر قابل ذکرند، دو فرزند عباس‌میرزا، خسرومیرزا و جهانگیرمیرزا بودند. (۲)

تصمیمات ششگانه

اما شاهزادگان و حامیان آنها ناکام ماندند و چون دو دولت روس و انگلیس نیز بر سر پادشاهی محمدشاه، به توافق رسیده بودند، (۳) لذا قائم مقام با اتفاق محمدمیرزا که با دریافت خبر مرگ خاقان، پادشاهی او اعلام شده بود (یکشنبه ۸ رجب ۱۲۵۰، نوامبر ۱۸۳۴ م)، درحالی‌که نمایندگان دو دولت با آنان همراه بودند، با اردوی آذربایجان عازم تهران شدند (هزینه سفر را قائم مقام از کمپبل کنسول انگلیس به عنوان وام گرفت. اعتمادالسلطنه که این مطلب را روایت کرده، می‌گوید: کنسول می‌خواست به لیت و لعل بگذراند ولی قائم مقام با نشان دادن تعهدنامه‌ای از

۱- همان.

۲- از این دو، که اولی فرمانده سپاه آذربایجان در هرات و دومی حکمران اردبیل بودند، از دشمنی با محمدمیرزا دست برنمی‌داشتند و به همین نظر به دستور وی - و درواقع با صلاحدید قائم مقام - زندانی و چندی بعد هر دو کور شدند.

۳- لرد بالمرستون به کمپبل (Sir J. Campbell) نماینده انگلیس در ایران نوشت: اتحاد نظر دولتین انگلستان و روسیه درباره جانشین تاج و تخت ایران را تأیید می‌کنم و به شما اجازه می‌دهم ام‌دها. از این پس، مطالبات خود را ادامه دهید. (نامه مورخ اول سپتامبر ۱۸۳۴)

سرگوراوزلی او را مجبور به این کار کرد.^(۱)

چهار ماه پس از جلوس محمدشاه، هانری آلیس، نماینده انگلستان، ضمن یادداشت‌های مورخ ۵ مه ۱۸۳۵ م به وزارت خارجه انگلستان چنین گزارش می‌دهد:

«پس از جلوس محمدشاه از طرف نمایندگان روس و انگلیس به محمدشاه تبریک گفته شد و تصمیمات زیر اتخاذ گردید:

۱- شاه نباید جانشین خود را قبل از مشورت با نمایندگان روس و انگلیس انتخاب کند.

۲- تصمیمات وزارت خارجه ایران باید با نظر و صوابدید سن پترزبورگ و لندن بموقع اجرا گذاشته شود.

۳- تا زمانی که وضع مالی بهبود حاصل نکرده، نماینده روسیه تعهد می‌نماید هزینه قشون را بپردازد.

۴- یک نفر کنسول از طرف دولت روس در رشت تعیین می‌شود.

۵- نماینده روس قبول کرد در کارهای پاشای بغداد میانجیگری کند.

۶- نمایندگان انگلیس تقبل کردند برای حراست خزانه و شخص شاه یک دسته نظامی در پادگانی در تهران مستقر سازند.^(۲)

دشواریهای آغاز

ظل السلطان، شاهزاده امام‌وردی میرزا برادر و سرکشیک‌چی باشی خود را در رأس پانزده هزار سربازی که فراهم آورده بود، به رویارویی با محمد میرزا روانه کرد. در سیاه‌دهن قزوین، امام‌وردی میرزا با محمدشاه و همراهان او مواجه شد. جنگی روی

۱- صدرالتواریخ، ص ۱۲۹

۲- نقل از: علی اکبر بینا، تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، ج ۲، ص ۱۴ به یاد داشته باشیم که روسها در قرارداد ترکمانچای حمایت از عباس میرزا و اولاد او را در پادشاهی ایران تضمین کرده بودند.

نداد زیرا قائم مقام، نیم شبی امام وردی را به چادر خود خواند و او را به دست برداشتن از جنگ و پیوسن به اردوی شاهی متقاعد کرد و روز بعد، او با سپاهیان خود به شاه پیوست. به این ترتیب، میرزا مهدی ملک الکتاب فراهانی از بنی اعمام قائم مقام، که از سوی ظل السلطان مأمور مذاکره با محمدشاه و حصول توافق در تقسیم پادشاهی شده بود، اینک برای درخواست تأمین و عفو ظل السلطان، نزد محمدشاه رفت.

این تأمین را، قائم مقام از سوی شاه جدید به ظل السلطان داد. و داستان او پایان یافت. فرمانروای کل انگلیس در هندوستان، در آغاز پادشاهی محمدشاه اعلام می کند که:

شاه جوان تهران را در وضع بدی تحویل گرفته بنیه مالی مملکت خراب و خزانه خالی است. نماینده دولت روسیه وعده کمک مالی داده است وزیر شاه، قائم مقام می خواهد کلیه اختیارات را در دست داشته باشد. وی برای به راه انداختن کارها می خواهد تصمیمات مهمی اتخاذ کند. نماینده ما نیز با وی در جریان امور مشورت می کند.^(۱)

شورش حسینعلی میرزا فرمانفرما حاکم فارس که به همدستی برادر مادری اش حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی کرمان به راه افتاده بود، نیز با تدبیر قائم مقام، از طریق اعزام سپاهی به سرکردگی منوچهرخان معتمدالدوله گرجی، فرو نشانده شد. هر دو برادر دستگیر شدند. شجاع السلطنه زندانی و کور شد. و آن دیگری، چندی بعد در تهران درگذشت.

داوطلبان صدارت

اینک باید صدر اعظم کشور تعیین می شد. برای این مقام نیز مدعیان و داوطلبان متعددی بودند، که مهره های درشت آنها را: الهیارخان آصف الدوله، امیر نظام زنگنه،

ابوالحسن خان شیرزی، عبدالله خان صدر امین الدوله، میرزا تقی خان علی آبادی، صدرالممالک اردبیلی تشکیل می دادند.^(۱)

اگر نه همه، بی تردید برخی از آنها طوق ارادب دول انگلیس را بر گردن داشتند. خاصه آصف الدوله که دائی شاه نیز بود و سخب در این جاده تلاش داشت. اما قائم مقام برای هر کدام طرحی در سر داشت، که به عنوان نمونه از پوست خربوزه‌ای که زیر پای آصف الدوله گذاشت، به روایت اعتمادالسلطنه یاد می کنیم:

صلاح چنان دانست که آصف الدوله بموجب فرمان به ایالت فارس برود تا طاغیان ملک را دفع دهد. نزد آصف الدوله آمد و چنین وانمود که دول به وجود تو محتاج است، در ایالت فارس، هرگونه خواهشی داری بکن که پذیرفته است. وی از دولت هیجده یدک مرصع با زین و لجام خواست و صدهزار تومان زر مسکوک برای تهیه طلب سفر قائم مقام گفت: اینها چیزی نیست گمان کردیم که تو بیش از اینها خواهی خواست. صورت مطالبات خودتان را فهرست کنید تا صورت دهم. وی خواهشهای بیجای خود را نگاشت و تکلیفات فوق العاده نمود. قائم مقام به حضرت شاه غازی آمد، معروض داشت که هیچ پادشاهی را مانند آصف الدوله «خالی» = دائی‌ایی نبوده است. امروز بر پادشاه بخشایش آورد و فتوت و گذشت کرد، زیرا که نام تاج و تخت نبرد و آن را طلب نفرمود. ولی پائین تر از تاج و تخت از زر و گوهر و اسب و... هیچ نماند که آن را طلب نکند. فهرست سئوالات او را پیش پادشاه گذاشت آنگاه گفت: کسی که لجام چاکری در دهن دارد، اگر رها شود و قوت گیرد، چه خواهد اندیشید؟ این کلمات در مزاج پادشاه، آصف الدوله را از محل خویش ساقط ساخت.^(۲)

۱- حسین سعادت نوری. حاجی میرزا آقاسی، مجله یغما، سال ۱۸، شماره ۹، ۱۳۴۴، نقل به معنی.

۲- صدرالتواریخ، ص ۱۳۱ آصف الدوله را به عنوان حاکم خراسان، همراه پسرش حسنخان سالار به آن منطقه فرستادند.

لافظه آری، حافظه نه

قائم مقام در بستری از حیات سیاسی ایران، که شبکه‌های مهیبه‌ای از دامها، توطئه‌ها و ناراستی‌های داخلی و خارجی در درون و گرداگردش کشیده شده بود، و خود بهتر و ژرف‌تر از هر کسی با ریشه‌های آن آشنایی داشت، بی‌آنکه کوچکترین تزلزلی در اراده‌اش راه یافتد باشد، در مقام صدراعظم محمدشاه به کار پرداخت. او خود از گردانندگان این شبکه‌ها، در نامه‌ای خطاب به محمودخان دنبلی، چنین فریاد برمی‌آورد:

آه از این قوم بی‌حمیت بی‌دین، که سرعت لافظه | پرگوئی | دارند و قوّت
حافظه ندارند. در حق کورند و در باطل بینا، در خیر نادان و در شرّ دانا دائماً
در هول گزند و آسیبند و غالباً در قول سوگند و اکاذیب گاه به واسطهٔ خمس و
زکوة در آتش می‌گدازند و گاه به واهمهٔ پیشکش و مالیات از آب
می‌گذرانند (۱)

حرکت در خلاف جریان

راه درستی که او برای اداره جامعه در چنین شرایطی برگزیده بود، حرکت در خلاف جریان زمانه بود. او که اهل زد و بند سیاسی نبود، با اکثر پدیده‌ها و جریانهای جاری زمان درافتاد. چنانکه دیدیم او با جنگ دوم ایران و روس، درگیری‌های عباس میرزا با ترکمانان و داستان هرات موافق نبود. از عملکرد روحانیانی که در دربار فتحعلیشاه به «وعاظ السلاطین» بدل شده بودند و برخی از آنها دانسته و ندانسته آب به آسیاب دشمن می‌ریختند و به سود اهداف بیگانگان عمل می‌کردند و از سیاست خاقان؛ که برای پنهان داشتن خطاها و جنایات و حصول پایگاه مردمی برای قاجار، پشت آنها مخفی شده بود، انتقاد می‌کرد.

۱- نقل از: صبا تا نیما، ج ۱، ص ۷۲-۷۳.

در برابر دزدان داخلی

قائم مقام در نظارت بر امور مالی کشور، خشم و دشمنی دله دزد‌های دیوانی و سوءاستفاده چیان درباری و شاهزادگان و لخرج و بیکاره و عیاش و هوسباز و مواجب‌بگیران مفتخوار خزانه عمومی را علیه خود برانگیخت.

او خود به خوبی آگاه بود که چگونه خزانه شاه با چپاول و غارت زندگی مردم تهیدستی پر می‌شود که در دوره‌های طولانی جنگ دیگر رمقی برایشان باقی نمانده است و چگونه در مقابل هزینه‌های سرسام‌آور دربار شاه و دربارکهای شاهزادگان و دولتمردان خالی می‌شود، و آنگاه از نزدیک دیده بود که سربازان عباس میرزا در جنگهای ایران و روس به سبب نداشتن آذوقه و سازوبرگ کافی برای جنگ در برابر سربازان روس به خاک و خون ریختند و آن شکست و حشمت‌بار حاصل شد. و به یادش بود که وقتی می‌خواست محمد میرزای تازه شاه‌شده را به تهران حرکت دهد ناچار شد از سفیر انگلیس و بازاریان تبریز پول قرض کند. بنابراین ناچار برای حفظ درآمد کشور لازم بود که ترتیب و نظم درستی به هزینه‌ها و درآمدها بدهد. پس به سرعت جلو سوءاستفاده‌ها و حاتم‌بخشی‌ها را - حسی اگر از طرف شاه بود - گرفت. تا جایی که: وقتی چنان اتفاق افتاد که شاهنشاه غازی [محمد شاه] بیست تومان؛

مردی باغبان عطا فرمود. قائم مقام کس فرستاد آن زر را استرداد کردند و

به خدمت پادشاه پیغام داد که این عطا در این مورد وجهی نداشت.^(۱)

یا وقتی فرمانی را با مهر شاه در برقراری سیصد تومان مقرری برای حاجی میرزا آغاسی، نزدش آوردند آن را پاره کرد و گفت: با این پول می‌توان سی نفر سرباز گرفت.^(۲)

۱- صدرالتواریخ. ص ۱۳۷

۲- سفرنامه رضافلی میرزا قاجار، نقل از آسیای هفت‌سگ، ص ۳۳۱

... و توطئه گران فریکار خارجی

مشکلاتی که قائم مقام در سیاست خارجی با آنها روبه‌رو بود، بسی سنگین تر و دلازارتر بودند. انگلیسی‌ها و کارگزاران آنها اعم از ایرانی و انگلیسی را، سرسخت‌ترین دشمنان قائم مقام باید شمرد. آنها بارها او را به نزدیکی با روس‌ها متهم ساخته بودند. و با لطایف‌الحیل گوش شاه را از این تهمت‌ها پر می‌کردند. در همان حال که کوشش در نزدیکی با شاه و تخریب در کار قائم مقام را داشتند، شاهزادگان مخالف محمدشاه را در پناه حمایت خود گرفتند. «آنها را از زندان‌ها فراری داده و از راه استانبول روانه بغداد کردند و والی بغداد را که دشمن سرسخت ایران بود و با کاروان‌های بازرگانی ایران در جنگ، به مهمانداری آنان گماشتند، و با آنها ارتباط دائم و فعال داشتند، از طریق «ماژور هنبل» مأمور کمپانی هند شرقی از بوشهر پول و نامد رد و بدل می‌کردند. نماینده سیاسی انگلیس اعتراف می‌کرد که: اینان مدعی سلطنت ایران می‌باشند و هر سالی دوهزار لیره از انگلیس مقرری دارند...»^(۱)

این توطئه‌ها در ایامی که قائم مقام امور صدارت عظمی را برعهده داشت، با شدت و حدت بسیار ادامه یافت و چون او سد استواری در برابر هدف‌هایشان بود، شومی آن توطئه‌ها - چنانکه در اوراق آینده اشاره خواهیم کرد - دامنش را گرفت و موجبات اصلی مرگ او را فراهم آورد. و با همان شدت به عهد حاج میرزا آغاسی نیز کشیده شد.

سیاست خارجی قائم مقام

اساساً سیاست بیطرفی و حفظ موازنه بین قدرتهای خارجی در ایران از اصول عقاید خانواده قائم مقام بود. هم میرزا بزرگ و هم پسرش میرزا ابوالقاسم به این نتیجه رسیده بودند که تنها تحقق این سیاست در شرایط سیاسی آن زمان قادر است

ایران را از زیر ضربات تجاوز دو دولت روس و انگلیس حفظ کند. دکتر علی اکبر بیضا استاد تاریخ نوشته است:

نمایندگان انگلستان به میرزا بزرگ قائم مقام و پسرش میرزا ابوالقاسم علاقه ای نداشتند زیرا این دو نفر می خواستند در مقابل فشار دولت انگلستان و برای ایجاد موازنه سیاسی، یا دولت فرانسه را در امور ایران دینفع سازند و یا با دولت روسیه سازش نمایند.^(۱)

از این جهت است که ترجیع بند گزارشهای پنهان و آشکار نمایندگان انگلیس در ایران را برچسب طرفداری قائم مقام از روسها تشکیل می دهد. جیمز فریزر او را «خائن مملکت و طرفدار روسیه و رقیب سرسخت دولت انگلستان» معرفی می کند. (این سه محور هر کدام دارای ارزشها و تعابیر بسیار هستند و خاصه اتهام خائن مملکت از زبان یکی از فریبکارترین و ناپاک ترین فرستادگان انگلیس، علیه قائم مقام خیلی بامعناست).

مشکلات اقتصادی قائم مقام

ورود در مباحث مربوط به اوضاع اقتصادی عهد فتحعلیشاه مستلزم انباشتن صفحات زیادی از کتاب اسب. ما برحسب ضرورت تنها به اشاراتی فشرده و کوتاه بسنده می کنیم تا از تأثیرات آن در سلطنت محمدشاه و حکومت قائم مقام اندکی آگاه گردیم.

در ترکیب بندی جامعه عهد فتحعلیشاه از درباریان و طبقات وابسته به آنها یعنی دولتمردان، دیوانیان، سپاهیان و روحانیان که بگذریم زندگی دیگر طبقات مردم آشفته از فقر و تهی دستی توصیف شده است. شیوه واگذاری حکومت ایالات به شاهزادگان و اعضای خاندان سلطنتی که قاجارها آن را احیا کردند، فاصله مردم را با حکومت مرکزی روزبه روز ضعیف تر کرد و رابطه مالی آنها را با خزانه عمومی در

پائین ترین سطح ممکن نگاه داشت. زیرا که درآمدها و عواید دولتی این ایالات صرف والی و دربارک او می شد و چیزی به خزانه عمومی نمی رسید. مردم شور بخشی که در حوزه قدرت این شاهزاده ها زندگی می کردند، از طرق گوناگون غارت می شدند و این تجاوزات قدرت روحی و پایداری آنها را در برابر کار و کوشش لرزان می ساخت زیرا کمتر کسی دل به کاری می داد که می دانست ثمره آن اندکی بعد به جیب دیوانیان سرازیر می شود. از خرابی و ناامنی و فقدان نشانه های ترقی و آبادانی، فقر و تنگدستی فراوان مردم و دلسردی و بی تفاوتی آنها نسبت به تولید و استحصال، در گزارشهای بیگانگانی که آن دوران را دیده اند بسیار آمده است.

در میان این طبقات، وضع کشاورزان اندوهناک تر از تمام طبقات بوده است. پیوسته به زور از آنان می ستانده اند و آنها را مجال گریز نبوده است. جنگها و تاخت و تازها بیشترین اثر تخریبی خود را بر این طبقه داشته است. تأمین زاد و توشه و سیورسات و آذوقه سربازان در لشکرکشیها، بر مردم روستاها تحمیل می شده است، سرباز از میان آنها می گرفته اند و بدتر از همه باغها و کشتزارهای آنان در زد و خوردها و تاخت و تازها نابود می شده است. از شیوه های مالکیت زمینهای مزروعی، رسم تیولداری و روابط مالک و زارع و اثرات آن بر زندگی روستائیان، سخن به میان نمی آوریم، زیرا که مجال فراوان می طلبد.^(۱)

مقاطعه گذاشتن مالیات

در بستر این اوضاع پریشان؛ فقر و تنگدستی، وصول مالیات که تنها ممر عایدی قابل اعتنای دول بود، طبعاً شیوه ای خوشنوبت بار یافته بود. سر جان ملکم می گوید: طرز وصول مالیات ارتباط داشته است با طرز اجرای عدالت در مملکت. از آنجا که دستگاه قضایی و مالی کشور تحت ریاست یک نفر بود، لذا شومی و فرخندگی وضع

۱- ک. فتحعلیشاه قاجار. سقوط در کام استعمار.

۱- برای آشنایی با برخی از این

مردم بسته به خلق و خوی آن یک نفر بود. اما همواره میان حاکم ولایت و نوکرهای او از یک طرف و روستائیان و ضابطان و کدخدایان کشمکش برقرار بود. دولت مالیات را به مقاطعه می گذاشت. میرزا بزرگ و میرزا ابوالقاسم قائم مقام در دستگاه عباس میرزا کوشیده بودند که این رسم را براندازند و در زمینه تثبیت میزان مالیات ایالت [آذربایجان] براساس طبقه بندی منظم و مرتب و وصول آنها گامهای موثری برداشتند. این مراقبت و نظم مورد رضایت مردم بود زیرا آنها را از درازدستی و افزون طلبی مأموران حکومتی تا حد زیادی ایمن می داشت. اما دیگر شهرها از چنین نعمتی محروم بودند.

شاهزاده های حاکم، مالیات هایی را که در قبال دولت برعهده داشتند نمی پرداختند. تا جایی که گاه کار به لشکرکشی و اعمال زور می کشید. فتحعلیشاه در آخرین سال زندگی اش، با اینکه پیر و بیمار بود، برای وصول مالیات های عقب افتاده از فرمانفرما؛ فرزندش که والی فارس بود، به آن سامان لشکر کشید.^(۱)

فتحعلیشاه نرخ مالیات را نسبت به زمان قبل از خود ده برابر افزایش داد. با این همه وقتی مرد، خزانه ای تهی برای جانشین خود باقی گذاشت.

بدینگونه بود که صدر اعظم جدید - که تا پایان کار خود حکم صدراعظمی نگرفت -^(۲) با کوهی از مشکلات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی روبه رو شد. این راهم از یاد نبریم که قائم مقام، در مقام صدارت عظمای ایران فقط مدتی کمتر از نه ماه دوام

۱- فریزر نوشته است: فتحعلیشاه به امین الدوله فرمان داد که با سپاهی به فارس رهسپار شود و مالیات هر محلی را وصول کند و با کسانی که از دادن مالیات مقرر خودداری کنند، بجنگد و آنها را از ریشه براندازد و به نیروی شمشیر و آتش آن سامان را ویران کند و غلات را تپا سازد و آتش در روستاها افکند و گاو و گوسفند مردم را یغما کند و اگر کسی از عشایر و دهقانان زنده ماند، اسیر کند و به طهران آورد (داستان سفر کردستان، ج ۲، ص ۲۵۱، نقل از مالک و زارع در ایران، ص ۲۷۵).

۲- هم چنان که امیرکبیر هم حکم صدارت نگرفت. به نظر می رسد در عمل اختیارات آن در عنوان قائم مقامی و امیرنظامی از صدارت بیستر بوده است.

یافت. چه بسا اگر به او فرصت می دادند، آن فکر بلند و آن دست توانا را توانایی حل بسیاری از مشکلات اقتصادی نیز بود. دریغ راه دور و رنج بسیار.

مرزی میان شاه و دولت

برای اینکه به وسع طیف و توطئه دشمنان قائم مقام و درجه قدرت و قابلیت او آشنا شویم باید بدانیم قائم مقام، با تعریفی که از مفهوم حاکمیت در آن زمانه وجود داشت، مطلقاً در نقش پادشاه و با اختیارات او عمل می کرد.^(۱) او کوشید از همان ابتدای صدارتش، به شیوه معمول در دولتهای فرنگی، مرز روشنی بین سلطنت و دولت برقرار سازد. جملات اعتمادالسلطنه در این زمینه معنی دار است:

قائم مقام خیلی میل داشت که در عالم وزارت خود نوعی مختار باشد که سلطان، بی رضای او به کسی کاری ندهد و عطایی ننماید.^(۲)

او در این هدف، پیشرفت امر دول و ملب از یکسو و تقویت و حرمت مقام سلطنت را از سوی دیگر، جستجو می کرد. او کوشید تا:

سلطان به دلخواه نتواند فلان پست را بلند کند و فلان عزیز را نژند نماید.
آقایی و احترام و تاج و تخت و ضرب سکه را خاص سلطنت کرده ولی نصب و عزل و فصل کار و اجرای امور دولت و گرفتن مواجب و منصب را می خواست
منحصر به تصویب خود نماید و در مجلس وزارت صورت دهد.^(۳)

۱- این دریافت، ویژه قائم مقام نبود. اساساً فلسفه قدرت ملی تعریف مشخصی داشت. برای روشن شدن موضوع به این تفسیر دکتر فریدون آدمیت ترحه فرمائید. مظهر حاکمیت دولت، سلطنت بود که «ودیعۀ الهی» شمرده می شد. مثلاً این تصور، حقوق الهی پادشاهان است که جوهر فلسفۀ سیاسی مشرق زمین را در سیر تحول تاریخ (تا پیش از برخورد با دانش سیاسی غربی) همان می ساخت. در آن زمان اصطلاح «حاکمیت» به مفهوم جدید آن در فلسفه سیاست به کار نمی رفت و تعبیری که رواج داشت «حقوق سلطنت» و «حقوق ریاست» بود که دقیقاً به معنای «حقوق حاکمیت» استعمال می گردید. دیگر اینکه ملت به عنوان منشاء قدرت دولت درست شناخته نبود، اما واژه «ملت» و «وطن» به مفهوم جدید سیاسی (جدا از معنی کلاسیک دینی آن) تمیز داده می شد (امیرکبیر و ایران. ص ۲۰۳).

۲- صدرالتواریخ، ص ۱۴۵. ۳- همان، ص ۱۳۷.

قائم مقام، با پشت گرمی به خدماتش در دستگاه قاجارها و به ویژه مجاهدت هایش در نشان دادن محمد میرزا به اریکه شاهی و حقوقی که بین او و عباس میرزا برقرار بود، با قدرت و شدت کار خود را می کرد و هدفهای خود را از پیش می برد. هر کس را لایق می دید، به کار می گمارد و هر کرا شایسته نمی دانست، برکنار می ساخت.

پیشگویی قائم مقام

قائم مقام با رسم و آئین تباه کننده «ارادت به پادشاه» که «عادت» ایرانیان شده بود، مخالف بود. رسم و آئینی که بموجب آن می پنداشتند «اقتدار و اختیار سلطانی اگر نباشد، اکثر از بیچارگان باید همیشه از منصب و عزت و نعمت محروم باشند و همواره یک سلسله مشغول ریاس باشند» و اگر تفضل و احسان ظل الله (آنها) از نوع فتحعلیشاه و محمدشاه) ایجاب کرد «ذیلی را عزیز کند و فقری را غنی سازد تا همه به این امید به درگاه او شتابند و بر جای ریاس، خدمت کنند».^(۱)

او کوشید تا این رسم و آئین را براندازد و در امر سلطنت و حکومت و ملت حساب و کتابی برقرار سازد. وجهه نظر او را در این عقیده، از پیامش به محمدشاه؛ وقتی که آگاه شد بیست تومان به یک باغبان انعام داده است، می توان دریافت. به شاه گفت: ما هر دو در خدمت دولت ایران، خواجه تاشانیم و بیش از صد هزار تومان از مال رعایا حق نداریم که خرج کنیم و شما در خدمت دولت، بزرگتر هستید. اگر خواهید مهمانداری مملکت ایران را خود کن و هشتاد هزار تومان این زر ترا باشد و من با بیست هزار تومان کوچ دهم. و اگر نه، [من] مهماندار شوم و شما با بیست هزار تومان قناعت فرمائید».^(۲)

این اندیشه ها اگرچه با مزاج شاه استبداد پرورده و درباریان نوکر صفت و طبیعت

۱- جملات داخل گیومه از صدرالتواریخ است.

۲- صدرالتواریخ، ص ۱۳۷

زمانه سازگار نمی‌آمد، اما پایه‌های اساسی برنامه دولب قائم مقام را این هدفهای بزرگ تشکیل می‌داد. او خود، و بیش از هر کس دیگر از این ناسازگاری زمانه با اندیشه‌های خود آگاهی داشت و پیامبرگونه، عواقب آن را هم پیش‌گویی می‌کرد:

یکی از صدیقانش او را مخاطب کرده گفت: که همانا بر این جهد و اهتمام در انجام این مهم، جز سوء خاتمت و بدی عاقبت برای شما نتیجه‌ای نمی‌بینم. چه خاطر مبارک [شاه] را نسبت به شما صافی و قلب اقدس را به وجود شما ساده نمی‌دانم. جواب دادند: بلی خوب فهمیده‌ای، همین اسب و جز این نیست و صریحاً می‌گویم و می‌دانم که هستی من در کف اوست، لیکن تکالیف نوکری و حقوق چاکری مرحوم ولیعهد طاب ثراه، مجبورم کرده اسب که تا جان دارم بکوشم و از نام نیک دیده نپوشم.^(۱)

و ما حالا با مفهوم «تکالیف نوکری در فرهنگ قائم مقام» - با تعریفی که از حاکمیت ملی به دست دادیم - آشنا هستیم و برای «حقوق چاکری مرحوم ولیعهد» هم چه مفهومی روشن‌تر و صریح‌تر از «وفای به عهد» «پاس دوستی و یگانگی» می‌توانیم بیاوریم؟

قائم مقام، که پای‌بند عقاید خود بود و بر آن بود تا آن عقاید را در «تکالیف چاکری» یا وظیفه ملی و میهنی خود اجرا کند؛ و از سویی به خوبی آگاه بود که در نقش نماینده قدرت سلطنت و در مقام وکیل بلامنازع پادشاه، از چه اختیاراتی برخوردار است، با طیف گسترده دشمنان خود رویاروی ایستاد و مردانه جنگید و نامردانه شهید شد.

۱- روایت میرزا صادق وقایع‌نگار، نقل از صدرالتواریخ، ص ۱۴۲



محمدشاه قاجار در سن ۳۹ سالگی
برگرفته از کتاب: عکسهای قدیمی ایران، قاسم صافی

در نبردی نابرابر

قائم مقام تا جایی که کار دش می‌برید با دشمنان و حریفان سیاسی خود سازش نمی‌کرد. او حتی می‌کوشید که مسیر حرکت تقدیر را هم موافق تدبیر خود کند. او نبردی نابرابر با دشمنان خود آغاز کرد ... راستی را که فتح‌علیشاه و نایب‌السلطنه او با قائم مقام دشمن نبودند، زیرا که دریافته بودند که قائم مقام در بستر دوستی و وفای به عهد؛ در تحکیم دولت آنها می‌کوشد.

لبه تیز دشمنی ساهزادگان؛ که در اصل باید بسوی محمدشاه باشد، متوجه قائم مقام شد. او بود که سپر بلا شده بود ...

انگیزه آن‌همه دشمنی و دشنامی که شاهزادگانی مثل اعتضادالسلطنه و جهانگیرمیرزا نثار قائم مقام می‌کردند، برای همه قابل درک بود، اما اتهام وابستگی قائم مقام به روسها، نغمه ناسازی بود که انگلیسی‌ها نیات شوم خود را علیه وزیر بزرگ در آن می‌دمیدند. قائم مقام از هر دو دولت نفرت داشت

کمپبل وزیر مختار انگلیس بسیار کوشید تا در صدارت قائم مقام، یک قرارداد بازرگانی، با الگوی قرارداد ترکمانچای با ایران ببندد، ولی وزیر، تن در نداد. قائم مقام به کمپبل می‌گفت: آیا امکان دارد دولت انگلیس نفوذش را به کار برد و فصل مربوط به کنسولها را از قرارداد ترکمانچای حذف کند؟! ...

بر آن سرم که نوشم می و گنه نکنم

اگر موافق تدبیر من شود تقدیر

| حافظ |

فصل هفدهم

در نبردی نابرابر

دشمنان قائم مقام

جستجویی کوتاه در اهداف و اغراض دشمنان قائم مقام، فصلی گرچه اندوهبار، اما عبرت آموز است. بخش عمده و اصلی دشمنان قائم مقام در میان شاهزادگان، دولتمردان، گروه ویژه‌ای از روحانیان و در میان بیگانگان؛ کارگزاران دولت انگلیس بودند. این گروه‌ها، با تمام وجود و با همه امکاناتی که در اختیار داشتند، با قائم مقام می جنگیدند. نبردی نابرابر با او آغاز شده بود.

رشته مشترک دشمنی آنها با او در دو محور عمده، یکی تضاد منافع و دیگری

ویژگی‌های اخلاقی قائم مقام ارزیابی شده است. دوستان قائم مقام در میان کادر سیاسی کشور اندک و بسیار اندک بودند.

قائم مقام تا جایی که کار دش می برید، با دشمنان و حریفان سیاسی خود سازش نمی کرد و کنار نمی آمد، مگر آنجا که قدرت تقدیر، از نیروی تدبیر او فزون تر بود. اما، او تا جایی که در توان داشت می کوشید تا مسیر حرکت تقدیر را هم عوض کند. و این همه به قول اعتمادالسلطنه از «کثرت فضل و دانایی و شدت سواد بود و چون در کمالات و تدبیرات، افراط کرده بود و سزاوار هر گونه برتری هم داشت».^(۱) بنابراین خود را از حریفان خود برتر می دانست، و به حق هم از آنها، به درازای چند قرن، پیشگام تر بود.

در میان درباریان با همه؛ از شاه گرفته تا شاهزادگان در نبرد بود. فتحعلی شاه را؛ گرچه کار مستقیم و مستمری با او نداشت، بر نمی تافت. زندگی پر فساد درونی خاقان به طور طبیعی مورد نفرت او بود. عملکردهای پراشتباه سیاسی اش را به تمسخر می گرفت. نمونه آن را در گردهمایی چمن سلطانی در حضور فتحعلیشاه خواندیم و دیدیم که مخالفت صریحش با جنگ دوم ایران و روس، به بهای عزل و تبعیدش تمام شد.

در سلیقه و روش کار، همواره با عباس میرزا هم در نبرد بود و به قول فریزر دیپلمات انگلیسی، مانند سگ و گربه با هم در می آویختند. اما راستی را که خاقان و نایب السلطنه، دشمن قائم مقام نبودند و الا، سربه نیست کردن و یا حداقل کنار زدن او برای آن دو قدرت فائقه، آسان بود. و دیدیم هر دو باری که کنارش زدند، اندکی بعد با عزت و احترام و دلجوئی بازش گرداندند. آن دو صاحب قدرت با او دشمن نبودند و دریافته بودند که قائم مقام - چنانکه نوشتیم - منافع میهن و ملتش را در توفیق دول و حاکمیت، با آن معنای کاربردی خاصی که این دو واژه داشتند، جستجو می کرد.

سپر بلا

دشمنی شاهزادگان هم با او روشن بود و خوب می دانیم آنها که با تدبیر قائم مقام دستشان از ولیعهدی و سلطنت کوتاه شده بود، چه کینه حیوانی نسبت به او پیدا کرده بودند. قول ناطق به تکرار می‌ارزد که:

واقعیت این بود که هیچیک از شاهزادگان قاجار، خود محمدشاه را بر نمی‌تافتند، تا صدراعظمش را بپذیرند. جملگی یا مدعی پادشاهی بودند، یا همدست در برانداختن پادشاهی او. در این رویارویی شاهزادگان، قائم مقام، دل به سوی محمدشاه داشت.^(۱)

لبه تیز این دشمنی شاهزادگان، که در معنای اصلی سهم محمدشاه بود، موجه قائم مقام شد، و او بود که سپر بلا شده بود. بازتاب این خصومت در آثاری که برخی از این شاهزادگان از خود باقی گذاشته‌اند به گونه‌ای حیوانی در قالب دشنام و توهین و نسبت خیانت و جاسوسی و دهها تهمت ناسزاوار دیگر دیده می‌شود. فرهاد میرزا معتمدالدوله، آن شاهزاده دانشمند و خوش قلم در «منشات» خود، «دستور پیر» را «بس بد دل و زشتکار» و «شکن پیشه و ریمن | مکار و حيله گر |»، که «اندیشه ساخت و مردمان را در بوته رنج گذاشت» معرفی می‌کند.^(۲)

نقطه درد اعتضاد السلطنه

دشنامها و تهمت‌های شاهزاده دیگر، اعتضاد السلطنه (علیقلی میرزا) که او نیز مردی فاضل و اهل قلم بود و بعدها وزارت علوم ناصرالدینشاه را برعهده گرفت،

۱- ایران در راهیابی فرهنگی: ص ۱۵

۲- منشات فرهاد میرزا، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، انتشارات علمی.

چندان زشت و دور از ادب و در همان حال دور از انصاف و جوانمردی بود که سالها بعد، فریاد محمدحسن خان اعتمادالسلطنه را به آسمان برد و هم در حیات علیقلی میرزا با این جملات به سرزنش و نکوهش او پرداخت:

شاهزاده علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه در «اکسیر التواریخ» تصنیف خودشان در ذکر قائم مقام خیلی توهین می‌کند. عبارات زشت و دشنام سخنی در حق او می‌نگارند که ما از نقل آن انفعال داریم. از مورخ خیلی غرابت دارد که نسبت به مردم لعن و دشنام بنویسد. خاصه مورخی که شاهزاده باشد و رتبه وزارت علوم یافته باشد، با کمال بی‌غرضی باید مطلب بنگارد. مورخ، امانب و خیانت هر کسی را باید بنگارد اما دشنام دادن به ایشان شأن تاریخ‌نگاری نیست (۱)

سپس اعتمادالسلطنه، دقیقاً «نقطه درد» شاهزاده را نشان می‌دهد:

غرض شخصی، ربطی به تاریخ‌نویسی ندارد، همانا شاهزاده آزاده اعتضادالسلطنه، فرزند خاقان مغفور بوده‌اند. طبعاً و عادتاً میل داشته‌اند که بعد از نایب‌السلطنه عباس میرزا، ولایت عهد به سایر اخوان تعلق گیرد. چون خاقان مغفور از کثرت میل به نایب‌السلطنه، بعد از فوت ایشان، شاهنشاه غازی «محمدشاه» را ولایت عهد دادند. کلیتاً اعمام [عموها] از این فقره دلتنگی داشتند (۲)

۱- صدرالتواریخ، ص ۱۴۶، ۱۴۷ اکسیرالتواریخ، تاریخی است به سبک و سیاق نوشته‌های درباری مقلقانه و بس متملقانه در عملکرد قاجارها از آغاز تا ۱۲۵۹ ه. ق. اعتضادالسلطنه که این تاریخ را در عهد ناصرالدینشاه، فرزند محمدشاه نوشته، هر چه عبارت بلد بوده و در چنته داشته در تملق شاهان قاجار به کار گرفته. از محمدشاه، با اینکه نفرت قلبی داشته با کلماتی چون: خاقان قیصر غلام به مشید خورشید جام آسمان تخت جوان بخت مزوج دولت ترک و ملت تازی که میدان مدحش پهناورتر از آنست که سمند فهم در عرصه‌اش توان تاخت و قصر قدر با رفعتش بلندتر از آن که کمند و هم برکنگره‌اش انداخت مدح کرده است. (اکسیرالتواریخ، ص ۴۰۱، ۴۰۲).
۲- همان.

ریشه دشمنی جهانگیر میرزا

دیگر از شاهزادگان، جهانگیر میرزا فرزند عباس میرزا است که در تألیف خود «تاریخ نو»، هر جا که فرصت یافته نیشی به قائم مقام زده و دشنامی نثار او کرده است. او را به «خیانت» و «بی صفائی» و داشتن «خیال محال» (لابد یعنی انتقال سلطنت به خاندان خود!!) متهم می سازد و مدعی می شود که:

بنای خیانت را گذاشته خباثت‌های باطن خود را پنهان کرده و به لباس دولت خواهان خود را جلوه می نمود از آن جمله خواست که نقش خیالاتی را که بر صفحه خاطر مدتها بود تصویر می نمود از کمون و خفا به بروز و ظهور رساند و بیخ چنین دولت خداداد را ... به تیشه مکر و تزویر از پای درآورد^(۱)

سپس او را «بد خیال و خائن» می معرفی می کند که «دست و پنجه خونین خود را به دامنهای پاک این و آن می آلود». ^(۲) به بینیم این جهانگیر میرزا کی بود و ریشه دشمنی اش با قائم مقام از کجا بود. نوشته اند که «وقتی او در غیاب پدرش عباس میرزا عهده دار حکومت آذربایجان بود، مواجب قشون را ضبط کرد، اهالی را بر ضد پدر برانگیخت، دهاتی را که به علت کمک به جنگهای ایران و روس از پرداخت مالیات معاف شده بودند، بار دیگر مشمول مالیات کرد، به خاطر گرفتن رشوه و پیشکش اجباری در سلماس سیصد نفر از اهالی یک ده را در مقابل زنان و فرزندان شان سر برید. زنهارا به سربازان بخشید و کودکان را عفو نمود!!»^(۳)

قائم مقام او و برادرش خسرو میرزا را که بر علیه ولیعهدی محمد میرزا همدست شده و دست به توطئه بیرون کرده بودند، دستگیر و زندانی و هر دو را کور کرد. واتسن در معرفی جهانگیر میرزا و برادرش خسرو میرزا روایت جالبی دارد:

۲- همان.

۱- تاریخ نو، ص ۲۳۷-۲۳۶

۳- ج. فریزر، نقل از هما ناطق، از ماست که بر ماست، انتشارات آگاه، چاپ سوم، ۲۵۳۷، ص ۵۲

درباره این دو تن از قول مادرشان نقل شده که: محال بود بتوان احتمال داد که کدام یک بدتر بود! پس موجب تعجب ما نیست که می خوانیم خسرومیرزا را، که وقتی سفیر دربار روسیه شده بود، کور کردند...^(۱)

خسرومیرزا را مولف تاریخ و جغرافیایی دارالسلطنه تبریز، قائم مقام را «ناسزاوار مرد دنیا دوسب» نامید.^(۲)

از دیگر شاهزادگان بازیگر در صحنه ولیعهدی و پادشاهی قبلاً نام برده ایم.

قائم مقام «روسوفیل»؟!

در اتهام وابستگی قائم مقام به روسها، شاهزادگان دشمن، از وزیر مختار انگلیس الهام می گرفتند و یاوه او را تکرار می کردند. نعمه «نزدیکی با روسها» سازی بود که انگلیسی ها نیات شوم خود را در آن علیه قائم مقام می دمیدند. و در اصل دروغی بود که از آن شمشیری برای کوبیدن بر فرق او ساخته بودند. انگلیسیها به همان اندازه که نزدیکی با روسها را خیانت علیه کشور ایران می دانستند، دوستی با انگلیس را به سود کشور ما تلقی می کردند و ما می دانیم که قائم مقام از هر دو دول متجاوز نفرت داشت.

قرارداد ترکمانچای که در شرایط جنگی و شکست بر ایران تحمیل شده بود و دست انگلیس در انعقاد آن به کار بود، الگوئی شده بود برای انگلیسی ها. کمپبل وزیر مختار آن دولت بسیار کوشید تا در ایام صدارت قائم مقام یک قرارداد بازرگانی را براساس آنچه در عهدنامه ترکمانچای از ایران گرفته شده، به امضای محمدشاه برساند ولی قائم مقام زیر بار نرفت. کمپبل خود در این باره نوشته ای دارد که در عین حال مقاومت قائم مقام را در برابر روسها هم بیان می کند. او در گزارش خود به وزارت خارجه انگلستان می نویسد:

۲- ص ۴۰ نقل از: از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۶۲

۱- گرانٹ واتسن؛ تاریخ قاجار.

ما احمقانه تصور می‌کردیم که در جنگ استدلال بر قائم مقام فائق می‌آئیم. سخنان قائم مقام حقیقتاً شنیدنی است. او می‌گوید: تابه حال اجرای مواد عهدنامه ترکمانچای را در تأسیس قنصلخانه روس رد کرده‌ام. تا آخر نیز به هر طریقی باشد، به مردی و نامردی رد خواهم کرد. به همین جهت چنین حقی به هیچ دولت دیگری نمی‌دهم. زیرا برای ایران زیان بخش است و انگلستان نباید در موضوعی که این اندازه برای ما زیان بخش است اصرار ورزد. والا چه فرق است با تجاوز روسها که به زور سرنیزه عهدنامه ترکمانچای را بر ما تحمیل کردند؟^(۱)

میان دندان دو شیر

قائم مقام نتایج نفوذ هر دو دولت بیگانه را مغایر با استقلال ایران می‌دانست. این گفته قائم مقام است که وزیر مختار انگلیس آن را از زبان او شنیده و برای وزیر خارجه مبعوضش نوشته است:

تأسیس قنصلخانه روسیه در گیلان موجب انهدام ایران به عنوان یک ملت خواهد گردید و هر کجا پای قنصل روس و انگلیس بازگردد، سلطه ایران را از بین می‌برد. نتیجه اینکه تجارت [با آنان] وسیله نابودی تدریجی این مملکت فقیر ناتوان می‌شود و عاقبتش اینست که بین دو شیر قوی پنجه که چنگال خود را در کالبد آن فرو برده‌اند، تقسیم خواهد شد ایران به عنوان یک ملت واحد در زیر دندان یک شیر جان به سلامت نمی‌برد، چه رسد به اینکه دو شیر در میان باشند.^(۲)

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس، خلاصه مذاکرات با قائم مقام در ۲۵ فوریه ۱۸۳۵، نقل از دکتر آدمیت، سربوشت قائم مقام، مجله سخن، ش ۲، ص ۱۶، ص ۱۸۳
۲- کمپبل، خلاصه مذاکرات، همان، ص ۱۸۱

پس قائم مقام، با این وجهه نظر عمیق و ژرف میهن پرستانه، چگونه می تواند حافظ منافع روسها باشد؟^(۱) سرتاسر گزارشهای فرستادگان انگلیس؛ کمپبل، جیمز بیلی فریزر، گرانت واتسون؛ که مورخ هم بود، مستر دکتر ریخ مأمور سیاسی ویژه، پر از دروغ و تهمت درباره «روسوفیل» بودن قائم مقام است. اما به قول دکتر نوایی:

این همه سخنان بیهوده و بی راه نسبت به میرزا ابوالقاسم قائم مقام تنها و تنها به خاطر آن است که قائم مقام حاضر نبوده است با دولت انگلستان قرارداد جدید تجارتي ببندد. زیرا قائم مقام می دانست که امضای چنین قراردادی یعنی اجازه دادن به دولت بریتانیا در استقرار یک کنسولگری در شهرهای بزرگ و تن در دادن به کاپیتولاسیون یا قضاوت کنسولی و همین دو مطلب می تواند مایه شر و فتنه باشد.^(۲)

کباده کشان صدارت

در میان دولتمردان و آنها که سودای تکیه زدن بر کرسی صدارت عظمی را در سر می پروراندند نیز مهره های درشتی به دشمنی و رقابت با قائم مقام کمر بسته بودند. ناطق می نویسد:

از میان رجال و اهل دیوان هم بسیاری کبادۀ صدارت می کشیدند. از جمله: میرزا تقی خان علی آبادی، امیر نظام زنگنه، ابوالحسن خان شیرازی، عبدالله خان صدر امین الدوله، صدر الممالک اردبیلی و الهیار خان آصف الدوله.^(۳)

۱- قائم مقام حتی می کوشید با کمک انگلیسی ها، مواد مربوط به اعزام کنسولها را از قرارداد ترکمانچای حذف کند. مکنیل طبیب انگلیسی که خود بعداً سفیر شد و آتشها برپا می کرد در گزارشی که از یکی از جلسات دربار ایران نوشته می گوید: قائم مقام گفت: آیا امکان دارد که سر جان کمپبل با استفاده از نفوذ دولتش فصل مربوط به کنسولها را در عهدنامه ایران و روس ملغی سازد؟ گفت اگر انگلیسی ها در این امر موفق شوند آنگاه می توانند هر چند نفر نماینده که بخواهند به ایران گسیل دارند؟ (نقل از تاریخ روابط بازرگانی ایران، ج ۲، ص ۱۳۰).

۲- ایران و جهان، همان. ۳- ایران در راهیابی فرهنگی، ص ۱۶.

اینها نیز که در خود یارای رقابت با قائم‌مقام نمی‌دیدند، دهان در دهان دیگر دشمنان او، از بدگویی، افترازی و توطئه علیه قائم‌مقام لحظه‌ای کوتاه نمی‌آمدند. در سناریوی حساب‌شده‌ای یکایک نزد شاه از وی بدگویی می‌کردند و او را دشمن شاه توصیف می‌کردند و در نابودی او می‌کوشیدند.

عمله دربار

در میان عمله دربار نیز توطئه‌های شدید علیه قائم‌مقام شکل می‌گرفت. گفته‌اند که در رأس این گروه از توطئه‌گران، حاجی میرزا آغاسی قرار داشته است. دکر علی اکبر بی‌نا نوشته است:

حاج میرزا آغاسی عامل موثر و عمده در بدگمان کردن ذهن محمدشاه نسبت به قائم‌مقام بود که چند نفر از محارم دربار را نیز با خود همراه کرده بود. مخالفان که عبارت بودند از: میرزا نظرعلی حکیم‌باشی و میرزا رحیم پیشخدمت و یکی از خواجه‌سرایان، که در وجود شاه، هر یک از راهی نفوذ داشتند. با صوابدید و راهنمایی میرزا آغاسی حوزه‌ای تشکیل دادند و به هر یک از آنان برای سعایت نمودن از قائم‌مقام در نزد شاه، مأموریتی محول شد. اعضای این حوزه همواره در جستجوی سند و مدرکی بر ضد قائم‌مقام بودند که آن را در نزد شاه بزرگ جلوه داده و قائم‌مقام را محکوم نمایند.^(۱)

یک دشمن در لباس دوست

در میان این همه دشمن، قائم‌مقام تنها بود. حتی در میان دوستان بسیار اندک وی، نزدیکترینشان به او، جاسوس دشمن بود. دکتر فریدون آدمیت می‌نویسد:

۱- تاریخ سیاسی و دیپلماتی ایران، ج ۲، ص ۳۱-۳۰

به چیزی که قائم مقام تا زنده بود پی نبرد اینکه میرزا علینقی فراهانی منشی خاص او نیز از عمال انگلیس در دربار بود. وزیر مختار انگلیس می نویسد. او بهترین جاسوسان ما در دربار است. اطلاعات و سواد اسناد رسمی را در اختیار ما می گذارد و کارهای دیگری هم انجام می دهد.^(۱)

تبلیغات مسموم کننده شدیدی علیه او میان مردم عامی و عادی سازمان دادند. بازاریان و پیشه‌وران را بر آن داشتند تا به بهانه افزایش مالیاتها، خواستار برکناری او شوند.^(۲)

سرنخ این توطئه‌ها هم در دسب وزیر مختار انگلیس بود. کمپبل نزد شاه از «نارضایی طبقات عمومی از قائم مقام و اینکه قائم مقام هیچ کاری برای مملکت نکرده، و احساسات مردم علیه قائم مقام روز به روز تندتر می شود» سخن می گفت. بدیهی است که کسی هم از کمپبل نمی پرسید که چگونه از «نارضایی طبقات عمومی» و «احساسات مردم» آگاه شده است؟

و عاذا السلاطین و ملایان وابسته نیز گروه دیگری از دشمنان قائم مقام را تشکیل می دادند. و همانها بودند که وزیر مختار انگلیس گزارش می داد: بالای منبر علیه او به درستی سخن می گویند، در همه جادشنام می دهند. و پس از کشتن قائم مقام، نزد کمپبل آمدند و به او «تبریک» گفتند!^(۳)

۱- دکتر فریدون آدمیت: سرنوشت قائم مقام، (مقاله)، به نقل از: اسناد وزارت خارجه انگلیس، جلد ۶۰/۳۷ تذکاریه سری و محرمانه راجع به تشکیلات جاسوسی انگلیس در ایران، مجله سخن. شماره ۲ سال ۱۶، اسفند ۴۴. ص ۱۸۳

۲- برگرفته از ایران در راهیابی فرهنگی، ص ۱۶

۳- آدمیت، مقالات تاریخی، ص ۲۸ تا ۲۶.



امیرکبیر در ۴۵ سالگی
برگرفته از کتاب: عکسهای قدیمی ایران، قاسم صافی

در چهار موج بلا

وقایع نگاران درباری، بی آنکه به عمق قضایا وارد شوند، تنها به بخشی مبهم از قضایای مربوط به سقوط قائم مقام اشاره کرده‌اند، از تکبر و خودپسندی، تصرف در بعضی امور بی استیذان شاه، بی‌اعتنایی به مردم و کراحت از هم‌غذایی با آنان و بالاخره خیال عصیان و برانداختن سلسله قاجار، و ... افسانه‌ها ساخته‌اند ...

انگلیسی‌ها دریافته بودند که هرگز نمی‌توانند با قائم مقام کنار آیند، پس بر آن شدند تا او را از سر راه خود بردارند. به این مهم در وقایع نگاری درباریان کمترین اشاره‌ای نشده است. در یادداشتهایی که از کمپبل وزیر مختار انگلیس بازمانده است، مراحل گام به گام شکل گرفتن توطئه قتل قائم مقام شرح داده شده است ...

شاه حتی یکبار از کمپبل نپرسید که این همه اطلاعات را در نارضایی مردم از قائم مقام چگونه به دست آورده است ...

ناپاکی ویژه درونی رجال وطن فروش حکومت، پایه و مایه کار فرستادگان و کارگزاران روس و انگلیس در کشور ما بود. نمایندگان بیگانه هیچ وسیله موثر و قاطع دیگری که بتواند مقاومت مردانی چون قائم مقام را در هم بشکند، نداشتند ...

فصل هیجدهم

در چهار موج بلا

حلقه‌های دسیسه، گرداگرد قائم مقام، لحظه به لحظه فشرده تر و به هم نزدیک تر می شدند و به صورت زنجیر واحدی بر دست و پای و گردن او می پیچیدند. وقایع نگاران رسمی، مثل سپهر، اعتمادالسلطنه، اعتضادالسلطنه، جهانگیرمیرزا، هدایت و دیگران، بی آنکه در عمق قضایا وارد شوند، تنها به بخش مبهم از رخدادهایی که به سقوط قائم مقام انجامید، اشاره ای کرده و سر و ته داستان را به هم آورده اند. ترجیع بند اتهاماتی که نویسندگان خودی به قائم مقام بسته اند، اینها هستند:

در این سال [۱۲۵۱ هـ = ۱۸۳۵ م] چون میرزا ابوالقاسم قائم مقام به اصاب رأی، مملکت را نظمی داده بود، غرور بر طبع او مسولی گردید و بی استیذان از اعلیحضرت همایون بعضی تصرفات در امور کرد.^(۱)

خود پسندی و غرورش به جایی کشید که با مردم اعتنا نمی کرد و به واسطه فضل و کمالی که داشت علما چندان در نظر او جلوه نداشتند و غالباً در مجلس با آنها تندی می نمود.

تنمر و تکبرش به جایی رسید که با احدی غذا نمی خورد و اظهار کراهت در هم غذایی مردم می کرد و به تنهایی در اطاق دیگر غذا می خورد.^(۲)

به جاده بعضی فکرها که تقریرش برای ما بندگان زیاد است قدم گذاشت و در عصیان و طغیان چون ابن علقمی با دولت بنی عباس و مرشد قلی خان با شاه عباس. بنا بر علی هذا، به حکم شاهنشاه جهان پناه در ماه صفر ۱۲۵۱ هـ علی الغفله به حبسش پرداختند و در خفیه خفه اش ساختند.^(۳)

کینه های شخصی محمدشاه

تنی چند از وقایع نگاران عهد ناصری، کینه های شخصی محمدشاه را از قائم مقام، انگیزه دیگری از عوامل سقوط آن وزیر بزرگ دانسته اند. لسان الملک سپهر از جمله آنهاست، که در این زمینه می نویسد:

آن کبری که با منصب همساز است و آن غفلتی که با دولت انباز، نگذاشت که دل پادشاه را با خود صافی دارد و کدورت خاطرش را که به سالهای دراز متراکم بود، بزدايد. چه از آن وقت که وزارت نایب السلطنه عباس میرزا داشت پیوسته محمدشاه از روش او به اکراه بود. اجری و موجب

۱- اعتماد السلطنه. منتظم ناصری، ذیل وقایع سال ۱۲۵۱ هـ، ص ۱۶۳۲

۲- اعتماد السلطنه. صدر التواریخ، ص ۲۴۱ ۳- اعتضاد السلطنه. اکسیر التواریخ، ص ۳۹۸

ملازمان حضرتش را بی کلف و مشقت ادانمی نمود و در حل و عقد امور

دولت، هرگز بر مراد او تقدیم امری نمی فرمود.^(۱)

سپهر آنگاه به ذکر نمونه‌ای از امساک و خشک‌دستی قائم‌مقام نسبت به

محمد میرزا اشاره می‌کند:

در مملکت خراسان یک شب چنان افتاد که شاهزاده محمود در

سراپرده محمدشاه به میهمان حاضر شد. شاهنشاه غازی قائم‌مقام را پیغام

کرد که امشب مرا میهمانی رسید و خورش و خوردنی که لایق میزبان و

میهمان باشد بفرمای تا در اینجا حاضر کنند. در پاسخ گفت: قانون شما آنست

که هر شب باید در سر خوان نایب‌السلطنه، کار اکل و اشرب کنید. خوان

جداگانه بدست نشود. هم‌اکنون میهمان را عذر در کنار نهید و بدانجا کوچ

دهید. محمدشاه از این سخن سخب آشفته شد و حشمت پدر مانع بود که

قائم‌مقام را کیفر کند. از اینگونه کردارها افتاد که پادشاه غیور قتل قائم‌مقام را

بر خویش واجب دید.^(۲)

در دالان خلوت کریم‌خان چه گذشت؟

جهانگیر میرزا مدعی شد که قائم‌مقام می‌خواست ظلم‌السلطان را پادشاه کند:

این دعاگوی دولت شاهی از شاهزاده شاه‌قلی میرزا ولد خاقان مغفور

استماع نمود که چند روز قبل از ظهور خیانت قائم‌مقام از دالانی که به خلوت

کریم‌خان زند می‌رود، می‌گذشتم، میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بر سکویی از آن

دالان نشسته بود، مرا پیش طلبیده نزدیک خود نشاند و احوال ظلم‌السلطان را

۱- ناسخ‌التواریخ، جلد اول از تاریخ قاجار، ص ۳۲۹ سپهر می‌افزاید. میرزا حسن آشتیانی که

آن وقت مستوفی نایب‌السلطنه بود، کار آن مجلس را از خورش و خوردنی ساخته کرد.

از من پرسید. گفتم: من خبری از او ندارم. میرزا ابوالقاسم گفت: چرا خبر نداری، از او بپرس که باز میل پادشاهی دارد؟ شاهقلی میرزا گفت که: من تحاشی کرده، وهم و هراس بر من غلبه کرد. قائم مقام مرا استمالت داد، گفت: مترس به ظل السلطان بگو دوباره پادشاه شدن تو اشکالی ندارد، مثل آب خوردن است ... چند روز دیگر شنیدم او را گرفته اند. معلوم شد این کلمات را از خیال خود می گفته است و واهی نبوده است (۱)

لسان الملک سپهر، از سرپیچی قائم مقام از حکم پادشاه سخن می سازد: در این هنگام [وزارت] نیز بنا بر عادت که داشت بر مراد خاطر پادشاه کمتر می رفت و اگر حکمی از پادشاه می رسید و آن را با صلاح دولت راسب نمی دانست یا با طبع خویش موافق نمی یافت بی سؤال و جواب بر خلاف آن حکم فرمان می کرد. و این همه بر غضب شاه افزوده می گشت و آن کین دیرینه نیز جوش می کرد. (۲)

و باز جهانگیرمیرزا، جابه جایی فرمانده نگهبانان کاخ سلطنتی را نشانه توطئه قائم مقام ارزیابی می کند:

القصة چون فوج خاصه شریفه که به سرتیپی قاسم خان الان بر آغوشی که از نوکران قدیم مرحوم نایب السلطنه و از معتمدان پادشاه جهان بود به کشیک درب خانه مبارکه مقرر شده بود قائم مقام خواست که به تغییر قراولان شریفه اقدام نموده، درب خانه همایون را به سرهنگی که از دست پروردگان و برکشیدگان او بود، بسپارد. (۳)

خلاصه اتهاماتی که مورخان درباری به قائم مقام بستند، در محور مطالبی می چرخد، که در بالا آمد.

۱- جهانگیرمیرزا: تاریخ نو، ص ۲۳۸-۲۳۷

۲- ناسخ التواریخ، ص ۳۳۰ ۳- تاریخ نو، ص ۲۳۷

خاطرات خواندنی آقای کمپبل

سر نخ توطئه بزرگتر و ژرف‌تر اما در دست سفارت انگلیس بود. سرسخت‌تر از همه دشمنان داخلی، آنها بودند. در جنگ‌های ایران و روس، همه جا قائم‌مقام در برابر انگلیسی‌ها ایستاد. سپس به انعقاد پیمان سیاسی و بازرگانی با آنها تن درداد، با برپایی کنسولگری آنان در ایران مخالفت کرد. بنا بر اینها و بنا بر بسیاری جهات دیگر، انگلیسی‌ها دریافته بودند که با قائم‌مقام هرگز نمی‌توانند کنار بیایند، پس بر آن شدند تا او را از سر راه خود بردارند. در نوشته‌های مورخان درباری دیدیم که کمترین اشاره‌ای به مداخله انگلیسی‌ها در توطئه‌ها علیه قائم‌مقام نشده است. برحسب مدارکی که در دوره بعد از اسناد و گزارش‌های مأموران انگلیسی در ایران به دست آمد، قطعی و مسلم شد که گرداننده اصلی توطئه سقوط و قتل قائم‌مقام، دولت انگلیس بوده است. ما در این فصل بیشتر از مقاله «سرنوشت قائم‌مقام» نوشته دکتر فریدون آدمیت استفاده می‌کنیم. این مقاله را دکتر آدمیت براساس خاطرات روزانه «سرجان کمپبل» (Sir John Campbell) که در زمان مورد بحث ما (۱۲۴۹-۱۲۵۱ ه. ق) وزیر مختار انگلیس در ایران و مغز متفکر و مجری سیاست‌های کشور متبوعش در ایران بوده است، تنظیم کرده و با توجه به اسناد رسمی و منابع دیگر، حرف‌های درست و نادرست او را غربال کرده است.^(۱) در یادداشت‌های کمپبل مراحل گام به گام شکل گرفتن توطئه نگلیسی‌ها آورده شده که ما خلاصه‌ای از آن را می‌آوریم:

۱- کمپبل که از سوی حکومت انگلیسی هند، با سمت وزیر مختار ایران اعزام شده بود، قبلاً جزو صاحب‌منصبان انگلیسی در قشون ایران خدمت می‌کرد و درجه سروانی داشت و زبان فارسی را می‌دانست، و ایران را فی‌الجمله می‌شناخت. شیوه تفکر و وجهه نظرش کاملاً مستعمراتی بود. (آدمیت، سرنوشت قائم‌مقام، ص ۱۷۷).

۱۴ ژانویه ۱۸۳۵ م (۱۲۵۰ هـ): من و وزیرمختار روسیه توافق کردیم که از لحاظ امنیت شاه و مملکت حتماً لازم است که قائم مقام را وادار کنند که در دستگاه اداره امور، تقسیم کار بکند و وزرای دیگری معین نماید تا تصدی امور مختلف را به عهده گیرند ... و نیز شاه بجای اینکه در درستی و نادرستی هر امری، رأی قائم مقام را بخواهد و یا اینکه در هر مطلبی با او مشورت کند، شاه خود بنا بر قدرت و اختیاری که دارد شخصاً فرمان صادر نماید.

۱۲ مه ۱۸۳۵ م (۱۲۵۰ هـ): امروز یکی از درباریان شاه فرصت یافت که نظر مرا درباره سازش که می گویند میان قائم مقام و روسها وجود دارد، در خلوت به گوش اعلیحضرت برساند و نیز شاه را از اعتقاد من بیاگاهند که قصد قائم مقام این است که با استفاده از نفوذ روسیه تمام قدرت صدارت را در دست خود و خویشاوندانش تمرکز دهد. شاه از شنیدن آن بسیار متغیر گردید و گفت: به هیچکس اجازه نخواهد داد در گماردن وزرایش دخالت کند و هرآینه قائم مقام چنین نیرنگی در سر دارد به همان آسانی که این گلها را در باغچه می چیند، او را نیز معدوم خواهد ساخت.

۱۶ مه ۱۸۳۵ با قائم مقام ملاقات نمودم و گفتم. از بس که خواهش و التماس کردم و به فرجام کار تهدید نمودم، خسته شدم. دیگر چیزی نمی توانم بگویم، اما قلب من برای نیکبختی شاه و مملکت می سوزد. احساسات عموم به اندازه ای علیه قائم مقام برانگیخته که همه جا می گویند آرزوی کشتن او را داریم.

۲۷ مه ۱۸۳۵: امروز عصر سوار شدم و بیرون شهر رفتم. شاه را ملاقات کردم و با هم به شهر بازگشتیم، صحبت های خصوصی مفصل داشتیم. اعلیحضرت به اندازه من نگران اوضاع نبود، و می گفت: می ترسد من (وزیرمختار) فریب شکایتهای ناراضیان و فتنه جویان را خورده باشم. انکاری در این باب نکردم چه همگی به یک اندازه ناخرسندند. شکایت عمومی همه طبقات این است

که قائم مقام هیچ کاری برای آینده مملکت نکرده و از وقتی که به پای تخت آمده گوشش به حرف هیچ کس بدهکار نیست و به عرضحالهای مردم که از تمام نقاط کشور به تهران آمده‌اند رسیدگی نشده است. می‌ترسم که این حقایق امور به استحضار شاه نمی‌رسد و بیم آن دارم که هرگاه قائم مقام تغییر روش ندهد، هیاهو و آشوبی برپا گردد.

۷ ژوئن ۱۸۳۵: احساسات مردم علیه قائم مقام روز به روز تندتر می‌شود. در ظرف ده روزه اخیر، چند نفر از ملایان از منبر علیه او به درشتی سخن گفته‌اند و هر کجا نام او و اعمالش برده می‌شود، توأم بادشنام است. در اینکه افکار آتی قائم مقام چیست هیچ کس نمی‌تواند حدس بزند. اما در ۲۴ ساعت اخیر بر عده گارد شاهی افزوده است. شاه در جواب تعریض و سخنان ناصحان محرمانه‌اش پیوسته می‌گوید: همه چیز را می‌دانم و به آنچه می‌گذرد واقف هستم، کمی صبر کنید. حرف شاه این معنی را می‌دهد که او مصمم است ولی در انتظار بزنگاه می‌باشد. اما این نکته بر هر ناظر عادی روشن است که هر دقیقه‌ای بگذرد، چاره‌جویی را دشوارتر می‌گرداند.

۱۹ ژوئن ۱۸۳۵: امروز گارد دربار و گارد شخص شاه که از هنگ خمسه بود، تغییر یافت و بجای آن هنگ قراچه برگمارده شد. توجه شاه به این تغییر معطوف گردید و ضمن دو پیغام که برای قائم مقام فرستاد، بازگشت گاردهای سابق را خواست. چون خواسته‌اش را قائم مقام نپذیرفت، شاه بدگمان شد. بر اثر اشاره‌هایی که قائم مقام کرد و تصمیم نداشت در فکر خود تجدید نظر کند، بدگمانی شاه نسبت به او فزونی گرفت. بدون تردید قائم مقام قصد داشته است امشب ضربه‌ای به شاه وارد کند. می‌گویند می‌خواسته وی را بکشد و دیگری را به تخت بنشاند.^(۱)

۱- نقل از. مقاله «سرنوشت قائم مقام»، دکتر آدمیت، همان، از ص ۱۷۶ تا ۱۷۷، به اختصار.

ارزیابی سخنان کمپبل

القائات زهراگین کمپبل، در گوش شاه تأثیر خود را گذاشت. او همه جا از «مردم ایران» و احساسات آنها و خواسته آنها در عزل و نابودی قائم مقام سخن گفت. گویی کمپبل خود صدراعظم و یا یکی از آگاه‌ترین دولتمردان ایران بود و از اعماق احساسات مردم ایران خبر داشت. شاه حتی یکبار از او نپرسید که این همه اطلاعات را از اندیشه‌های مردم چگونه به دست آورده است؟

برای اینکه رابطه منطقی مطالب در این مرحله حساس گسسته نشود و خوانندگان میزان اصالت و ارزش نوشته‌های کمپبل را دریابند، یک ارزیابی کوتاه از نوشته‌های او باید به دست داد. در این مورد نیز از مقاله دکتر آدمیت یاری می‌گیریم. وی ادامه می‌دهد که: وزیر مختار انگلیس در خاطراتش موضوع‌های گوناگون را عنوان کرده: مسائل معوقه بین ایران و انگلیس، توهم سازش قائم مقام با روسها، قصد قائم مقام در برانداختن محمدشاه، تمرکز قدرت دولت در دست صدراعظم، خصومت طبقات مختلف مردم با قائم مقام و از همه جالب‌تر تلقینات و مذاکرات اوست، با محمدشاه. در این نوشته‌ها مطالب درسب و نادرست به هم آمیخته و آشکارا آکنده به دشمنی و کینه‌توزی است. کوشش می‌شود تحلیل سنجیده و درستی از هر موضوع به دست دهیم.^(۱)

در باب اتهام سازش با روسها، آدمیت می‌گوید:

جهت عمومی سیاست خارجی قائم مقام را در مناسبات با روسیه و انگلیس باید در مجموع مسائل سیاسی آن زمان مطالعه کرد. بطور بسیار خلاصه باید گفت: از نظر روسیه مسئله اصلی اجرای عهدنامه ترکمانچای در تأمین آزادی تجارت و تأسیس کنسولگری‌های روس در شهرهای ایران بود.

انگلیس نیز در بستن قرارداد و تحصیل آزادی بازرگانی و نیز احداث قنصلگری‌های خود سخب دست و پا می‌کرد. در این باره بین روس و انگلیس نیز توافق حاصل شده بود. اما قائم‌مقام با هر دو به شدت مخالفت می‌ورزید. آنچه او سعی می‌کرد به دست آورد تأمین سیاسی و دفاعی ایران در برابر تجاوز احتمالی خارجی بود. از این رو در تجدید مفاد دفاعی عهدنامه ۱۸۱۴ که انگلستان آن را باطل کرده بود (یعنی در واقع با پول خریداری کرده بود) اصرار داشت و هر موافقت دیگری را با انگلستان منوط به آن می‌دانست. ولی انگلستان دیگر به بستن چنین قراردادی که هدف اصلی آن علیه روسیه بود، تن در نمی‌داد. اتهام وزیرمختار انگلیس مبنی بر سازش قائم‌مقام با روسیه و روس‌مآبی او به کلی باطل است. جهت افکار و اندیشه‌های او ملی و علیه بیگانگان بود.^(۱)

در باب ایجاد قنصلگری نیز چنانکه پیش از این اشاره کردیم، قائم‌مقام آن را دستاویز دو دولت برای گسترش نفوذ در ایران می‌دانست. کمپبل به شخصیت شاه نیز پی برده بود و از اختلاف سلیقه او با قائم‌مقام آگاهی داشت و معتقد بود که اگر قائم‌مقام از سر راه برداشته شود، شاه نظرات و پیشنهادات انگلیس را خواهد پذیرفت.

یک دروغ دیگر

ادعای کمپبل بر اینکه قائم‌مقام قصد برکناری و حتی قتل محمدشاه را داشته است نیز دروغی است که نیاز به اثبات ندارد. در صفحات این کتاب دیدیم که قائم‌مقام چه مجاهدتها و کوششهایی به کار برد تا توانست محمدشاه را به سلطنت برساند و چگونه دشمنی گروه کثیری از شاهزادگان را متوجه خود ساخت. این

مدعای وزیرمختار با نوشته‌های دیگر مأموران انگلیس هم‌خوانی ندارد. «گران» مأمور سیاسی انگلیس در تبریز گزارش داده است که: رقیب بزرگ محمد میرزا همان ظل‌السلطان است ولی قائم مقام نسبت به محمد میرزا صدیق اسب و تمام جهد و کوشش خود را به کار می‌برد که اورنگ پادشاهی را بر سر او نهد.^(۱) از مورخان درباری، اعتمادالسلطنه نیز با قاطعیت می‌گوید:

هیچ وقت خیانت به دولت نداشت و از ابتدا تا انتها محمدشاه

شاهنشاه‌غازی را در سلطنت سزاوار دید، دیگران را اعتنا نمی‌کرد.^(۲)

او حتی دلشوره محفوظ ماندن شأن و حرمت محمدشاه را در میان خانواده سلطنتی داشت. در این مورد داستانی در صدرالتواریخ آمده که خواندنی است:

در سنه ۱۲۵۱ هجری، در عید نوروز محمدشاه غازی در اریکه خسروانی به سلام نشست. شاهزادگان و بزرگان درگاه صف برکشیدند. علی‌شاه ظل‌السلطان [پسر دهم فتحعلیشاه] خفتان خویش را پوشیده و آن تاج زر که همه‌ساله به قانون داشت، بر سر زد و از بیرون ایوان، بر لب آبگیر بایستاد و پادشاه را درود و تهنیت فرستاد و به «قربان خاک پای مبارک شوم» گفت و شنود نمود، اما شاهزاده محمدقلی میرزای ملک‌آرا [پسر سوم فتحعلی‌شاه] به دستاویز وجع پای و شیخوخیت خویش به درون ایوان شده، سلام داد و لختی دورتر از سریر گردون مسیر نشست. قائم مقام چون این بدید، شاهزاده بهاءالدوله [پسر سی‌وهفتم فتحعلیشاه] را به نزدیک او رسول فرستاد و پیام داد که: ظل‌السلطان برادر اعیانی نایب‌السلطنه است و فتحعلی‌شاه وصیت فرموده که محمدشاه حشمت او را نگاه دارد، با این حالت او در لب دریایچه عمارت ایستاد. ترا چه افتاده اسب که گاهی پادشاه را در عریضه خویش «شاه باباجانم» بجای عنوان می‌نگاری؟ کنایت از آنکه با آقا محمدشاه شهید همانم

۱- نامه مورخ ۶ ژوئن ۱۸۳۴ گران، نقل از همان مأخذ.

۲- صدرالتواریخ، ص ۱۴۲

است و گاهی در پایه سریر سلطنت جلوس می‌فرمایی، از این پس در عریضه «قربان خاک پای مبارکت شوم» بنویس و در پیشگاه شاه بایست. وگرنه عرصه دمار خواهی شد و از این نشست تن و جان خواهی خست.^(۱)

گرفتاری قحط الرجال

اشاره وزیر مختار انگلیس بر اینکه قائم‌مقام تمام قدرت صدارت را در دسب خود متمرکز ساخته است، یک واقعیت است ولی نه از دیدگاه منطقی؛ بلکه از موضعی موزیانه مطرح شده است. گفتنی است که سفیر روس هم همین گلایه را از شاه داشته است.

می‌دانیم که قائم‌مقام در اساس عقاید خود معتقد به تعیین مرزی مشخص و غیرقابل تداخل بین حکومت و سلطنت بود. و ما قبلاً به این موضوع اشاره کردیم. او از آن جهت ناچار به تمرکز قدرت در دستهای خود شد، که به‌راستی گرفتار «قحط الرجال» بود. شخص شاه مردی بود فاقد سلامت مزاج و خرد کافی. اختیار تفکر و تصمیم او در دست مردی چون حاجی میرزا آغاسی بود که به صوفی‌منشی و غیب‌گویی شهرت داشت. ظاهراً مهم‌ترین اختلاف قائم‌مقام با محمدشاه هم در همین جا بوده است.

از شاه گذشته، درباریان، خاصه آن گروهی که دور و بر محمدشاه بودند و در دل سودای صدارت او را داشتند، افرادی وابسته به انگلیس یا روس بودند و به‌موجب اسنادی که در دست است موجب‌بگیر دو سفارت بودند. دکتر آدمیت می‌نویسد:

در «تذکاریه سری و محرمانه‌ای» که کمپبل برای جانشین خود نوشته، شرح جیره‌خواران خارجی دولت ایران آمده است. حقیقتاً مایه شرمساری است. می‌نویسد: از تجربه‌های سابق دستگیرتان شده که ایرانیان پولکی و

پست و خودفروشدند میرزا محمدعلی شیرازی همشیره زاده میرزا ابوالحسن خان مقرری سالیانه می گرفت و آن را از اعتبارات سفارت دریافت می داشت. میرزا مسعود انصاری سالیانه دوهزار «دوکات» از روسها حقوق داشت و در سفر هرات با سفارت روسیه در مکاتبه بود. به چیزی که قائم مقام تا زنده بود پی نبرد اینکه میرزا علینقی فراهانی منشی خاص او نیز از عمال انگلیس در دربار بود. وزیرمختار می نویسد: او بهترین جاسوسان ما در دربار است اطلاعات و سواد اسناد رسمی را در اختیار ما می گذارد و کارهای دیگر هم انجام می دهد...

از سفارت حقوق سالیانه دریافت می داشت و گاهی وزیرمختار از جیب خود نیز پولی به وی می داد. میرزا ابوالحسن خان شیرازی نیز ماهی یکهزار روپیه از کمپانی هند شرقی مقرر می گرفت. میرزا آقاخان نوری نیز چنانکه می دانیم از سرسپردگان انگلیسیها بود. قائم مقام به همه آنها (به استثنای منشی خود) سوء ظن داشت و در مورد میرزا علی نقی نیز اشتباه می کرد.^(۱) ناپاکی و تیره درونی این دسته از رجال وطن فروش، پایه و مایه کار کمپبل و دیگر فرستادگان انگلیس و کارگزاران روسیه تزاری در کشور ما بود. نمایندگان بیگانه هیچ وسیله موثر و قاطع دیگری که بتواند مقاومت مردانی چون قائم مقام را در برابر آنها درهم بشکند نداشتند.

بدین ترتیب قائم مقام چگونه به این دولتمردان خیانت پیشه می توانست اعتماد کند؟ هدف نمایندگان استعمار دور کردن محمدشاه از تنها قدرت سالم و مغز متفکر و دولتمرد میهن پرست دولتش بود. و از آنجا که وی عنصری ضعیف و انعطاف پذیر بود لذا بعد از قائم مقام می توانست به آسانی، با دستیاری درباریان و عوامل دیوانی وابسته، تسلیم خواسته های روس و انگلیس شود.

مردم چه کسانی بودند؟

نکته بعدی تأکید بر «دشمنی طبقات مختلف مردم» با قائم مقام است. این موضوع در نوشته‌های برخی از مورخان درباری هم مورد اشاره قرار گرفته است. صدرالتواریخ نوشته است: جمعی از مردم عوام در روز قتل او به یکدیگر تهنیت می‌دادند و مبارکباد گفته، مصافحه می‌نمودند.^(۱) در این زمینه پاسخ دکتر آدمی خواندنی است:

هر کس خاطرات وزیرمختار انگلیس و توصیف او را در جلوه دادن هیجان عمومی علیه قائم مقام بخواند و ایران آن زمان را بشناسد خواهد پنداشت که ایران جامعه‌ای بود از لحاظ رشد سیاسی به حد کمال رسیده ابدأً این طور نیست. نه افکار عمومی متشکلی وجود داشت و نه حتی مقدمات پیدایی آن فراهم گردیده بود. اساساً جمهور مردم دخالتی در تعیین مقدرات سیاسی خود نداشتند. تنها چیزی که بود هرگاه نان و گوشت کمیاب می‌گردید قاطبه مردم ازدحام می‌کردند، و اگر احساسات دینی آنها جریحه دار می‌شد به، هیجان می‌آمدند. غیر از این مردم سهمی در گردش چرخ اداره مملکت نداشتند. و مفهوم مسئولیت دولت را در برابر ملت نمی‌دانستند.

سیاست قائم مقام اصولاً نسبت به مردم قاهرانه و ستمگرانه نبود. او فقط مدعیان سلطنت را برای خاطر مخدوم خود برانداخت و حتی نسبت به آنها که تسلیم می‌گردیدند، راه مدارا پیش گرفت. حرف وزیرمختار انگلیس که می‌نویسد شکایت عموم طبقات مردم بلند شد که قائم مقام در مدت نه ماه صدارت خود کاری برای آینده مملکت از پیش نبرده، نامعتبر و خلط مباح می‌کند و عناد قلبی او را نسبت به قائم مقام می‌رساند. برعکس اگر کسی از میان شاه و وزیر در فکر آینده ایران بود، همان قائم مقام بود که در برابر تعدی‌های روس و انگلیس ایستادگی می‌کرد.^(۲)

در واقع دشمنان قائم مقام، در میان مردم کوچه و بازار نبودند، و نباید هم باشند چرا که او خود غم مردم کوچه و بازار داشت. دشمنان او در میان نمایندگان روس و انگلیس بودند که وی مردانه و جانبازانه در برابر آنها ایستاد، در میان شاهزادگان بودند که او به خاطر شاهی نمک ناشناس خود را سپر بلای آنها کرده بود و بالاخره در میان درباریان و وعاظ السلاطین و نوکران جیره خوار بیگانه بودند که قائم مقام سدّ راه خیانتشان بود. آن اندک مردم عوام هم که در روز قتل او به یکدیگر تبریک می گفتند، تیره بختان بازی خورده ای بودند که به کار خود اندک معرفتی نداشتند. دولتمردان و دشمنان ایرانی قائم مقام، کام در کام و گام در گام دشمنان خارجی او عمل می کردند. تگه ای از نوشته جیمز بیلی فریزر، که سفرنامه خود را سراسر به دروغ و دشنام و تهمب به قائم مقام آلوده است، در این زمینه خواندنی است:

آصف الدوله تمام نفوذی را که در [فتحعلی] شاه دارد برای نابود کردن رقیبش قائم مقام به کار برده است، از قراری که می گویند به اعلیحضرت پیشنهاد کرده است که در ظرف مدتی معین مبلغ یک کروور تومان یعنی در حدود ۲۵۰,۰۰۰ پوند استرلینگ به شاه تقدیم کند به شرط آنکه قائم مقام را به دست وی (آصف) بسپارند می گویند که شاه به این معامله رضا داده است.^(۱)

۱- سفرنامه فریزر، ص ۱۵۰ شاعت و کراحت داستان حتی نفرت فریزر را برانگیختند چند سطر پائین تر برشته است: آیا می توانی تصور کنی که وزیری بتواند چنین معامله ای را که سرپای آن و آثار آن چنین زشت و شیع است به پادشاهی پیشنهاد کند و از سوی او پذیرفته شود؟ (ص ۱۵۱-۱۵۰).

در دام مرگ

قائم مقام قرار بود به اتفاق میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی رشتی به خانه میرزا محمد کاشی برود و او را در مرگ پدر تسلیم دهد، که فرستاده شاه آمد و او را به باغ نگارستان فراخواند... کمپیل سواره در شهر گردش می کرد که خبر توقیف قائم مقام را به او دادند ...

محمدشاه، وزیرمختار انگلیس را مطمئن ساخت که: قائم مقام دیگر هرگز به قدرت نخواهد رسید ...

در چند روز فاصله بین دستگیری و قتل قائم مقام، وزیرمختار انگلیس تلاش خود را برای فیصله دادن به «امور معوقه بین دو دولت» افزایش داد. موادی را که می خواست در قرارداد با ایران بگنجانند به فرستاده شاه دیکته کرد ...

کمپیل به درخواست: « و به نام مردم ایران از اعلیحضرت استدعا داشت که قائم مقام را بکشند، چه او به حدی تبهکار است که اگر زنده بماند: هر کسی را می فریبد و از نو به قدرت می رسد ...

دژخیمان، طی شش روزی که قائم مقام را در چنگال خود داشتند، به دستور شاه، کاغذ و قلم و غذا را از او دریغ داشتند، اما او، همانطور که در سراسر زندگیش تسلیم نشده بود، در آخرین لحظات زندگی هم تسلیم نشد ...

مهر سکوب، بر آن دهانی که به پهنای
فلک بود، نهادند.

(محمد حسن خان اعتماد السلطنه)

فصل نوزدهم

در دام مرگ

وزیر مختار انگلیس در خاطرات روز ۲۰ ژوئن ۱۸۳۵ م (۲۴ صفر ۱۲۵۱ هـ)

می نویسد:

بامداد امروز سوار اسب شده به شهر رفتم. در راه کسی را دیدم که

فرستاده بودند مرا از دستگیری قائم مقام و پسران و اعوان و انصار او، به امر

اعلی حضرت، آگاه گردانند. یکسره به کاخ سلطنتی رفتم.^(۱)

در واقع نیز قائم مقام با طرح یک دسیسه از سوی محمدشاه، توقیف شده بود.

۱- نقل از: سربوشت قائم مقام، همان، ص ۱۷۷-۱۷۶

شاه در باغ نگارستان اقامت گزیده بود، و قائم مقام در باغ لاله زار اقامت داشت. فاصله این دو محل به برآورد لسان الملک سپهر «یک تیر پرتاب» بود. شاه از شب قبل قصد خود را در توقیف صدراعظم با میرزا نصرالله اردبیلی صدر الممالک و محمدحسین خان زنگنه ایشیک آغاسی و چند تن دیگر از محرمان خود و نیز با حاج میرزا آغاسی در میان گذاشته و با آنان همدستان بود.

قائم مقام نیز قرار بود به اتفاق میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی رشتی به خانه میرزا محمد کاشی بروند و او را در مرگ عمویش تسلیب دهند. هنوز حرکت نکرده بودند، که فرستاده شاه رسید. قائم مقام به دربار فراخوانده شده بود. قاسم خان قوللر آغاسی و الله وردی بیک مهرداد و میرزا رحیم پیشخدمت از سوی محمدشاه مسلح و مأمور شده بودند که به محض ورود قائم مقام به باغ او را توقیف کنند و اگر مقاومت ورزد با گلوله او را از پای درآورند.

قائم مقام به باغ وارد شد. او را به بالاخانه عمارت دلگشا بروند و گفتند: باش تا پادشاه از اندرون بیرون آید.^(۱)

روز خوش دشمنان

توطئه‌ها به ثمر نشست. تا اینجا کار طبق دلخواه وزیرمختار انگلیس پیشرفت کرده بود. کمپیل صبح آن روز موفق به دیدار شاه نشد. زیرا «با مستوفیان و منشیان دربار خلوت کرده بود». بازگشت و به گردش در شهر پرداخت. خیابانها را بیشتر از معمول پرجمعیت دید. «شنید که مساجد نیز پر از جمعیت است که به دعاگویی

۱- برگرفته از ناسخ التواریخ، ص ۳۳۰ ورود قائم مقام به باغ نگارستان و جلوگیری از خروج او و پاسخ مأموران دولتی به منتظران او در بیرون باغ که: باشید تا قائم مقام از باغ بیرون آید، از آن پس به صورت ضرب المثل درآمد و در واکنش به انتظاری بی‌ثمر می‌گویند. باش تا قائم مقام از باغ بیرون آید!!

اعلیحضرت مشغولند که مردم را از چنین طاعونی نجات بخشید». به سفارت رفت. دید عده‌ای از خویشاوندان شاه، رئیس دیوانخانه و چند تن از ریش‌سفیدان به مبارکباد و تهنیت او | به مناسبت دستگیری قائم‌مقام | آمده‌اند و خواستارند که قائم‌مقام را بکشند و جسدش را در میدان عمومی آویزان کنند

سر جان کمپبل بعد از ظهر همان روز هر طور بود شاه را ملاقات کرد (سه ساعت معطل شد). کار هنوز نیمه‌تمام بود، باید در تصمیم نهایی به شاه کمک می‌کرد:

به اعلیحضرت گفتم: وجد و سروری که مردم در آغاز جلوس شاهنشاه به تخت سلطنت داشتند، حالا محسوس نیست. یک نکته است که مردم خیلی به آن علاقمندند و آن این است که بدانند فرجام کار قائم‌مقام چیست و آیا او به کلی از کار و قدرت برکنار گشته یا نه؟ چه نمی‌توانند فراموش کنند که در زمان مرحوم عباس‌میرزا چندین بار قائم‌مقام معزول گردید اما همیشه با خدعه توانست زمام کار را از نو به دست گیرد... می‌ترسم کسانی که حالا از جانب اعلیحضرت به خدمت گماشته شده‌اند از بیم آنکه مبادا روزی قائم‌مقام باز به قدرت حکومت برسد، در انجام امور مجاهدت نکنند. اکنون تمام طبقات از اینکه از دام قائم‌مقام خلاص شده‌اند، دلشادند و به اراده و عزم ثابت اعلیحضرت آفرین می‌خوانند. تمام امید مردم به شخص شاهنشاه است صمیمانه آرزو مندم که دیگر اعلیحضرت نگذارند زمام حکومت از دستشان برود. نظرم اینست که در تعیین «پیشکار» و صدراعظم شتاب نفرمائید، بلکه امور را به دست مستوفیان و منشیان بسپارند.^(۱)

شاه، نظر کمپبل را در مورد شیوه اداره امور صدارت می‌پذیرد.

کنج دنجی بالای تپه

وزیر مختار انگلیس اینک بقدر کافی خود را در دل محمدشاه جا کرده است. و به او اعتماد کامل یافته اسب و حسی در دلجویی از او خواسته اسب که درباره «امور معوقه بین دو دولت»^(۱) چیزی به لندن ننویسد «زیرا میل دارد بیشتر خود را به انگلستان نزدیک کند.» از همه مهمتر اینکه وزیر مختار را مطمئن ساخته اسب که:

قائم مقام دیگر هرگز به قدرت نخواهد رسید و برای همیشه از غرور او خلاص سدیم و دیگر نمی تواند به کسی آزار برساند. برایش کنج دنجی بالای تپه یا در دشت فکر خواهم کرد.^(۲)

وفاق و دوسی شاه و کمپبل چنان شده است که اعلیحضرت از او می خواهد چادرش را در دربار ایران بزند و به بیند کارها به چه روال خواهد گذشت. زیرا شاه مطمئن است که او راضی خواهد بود!!

تنها مرگ برای قائم مقام

به نظر می رسد که محمدشاه بر آن بوده اسب تا با عزل قائم مقام و کوتاه کردن دست او از مقامات دولتی، وی را در گوشه ای به انزوا بنشانند. و قصد کشن او را نداشته اسب. اما دشمنان جز کشن او به چیزی راضی نمی شده اند.

در چند روز فاصله بین دستگیری و قتل قائم مقام، وزیر مختار تلاش خود را برای فیصله دادن «امور معوقه بین دو دولت» پی گرفته بود. و روز ۲۵ ژوئن (۲۹ صفر) بود که شاه رئیس تشریفات دربار را همراه منشی خاص قائم مقام نزد کمپبل فرستاد.

۱- منظور از «امور معوقه بین دولت» درخواست انعقاد قرارداد بازرگانی، و افتتاح کنسولگری شهرهای ایران، به سبک سیاق قرارداد ترکمانچای است که قائم مقام بشدت در برابر آنها، ایستادگی می کرد.
۲- همان، ص ۱۷۹

منشی قائم مقام گفت:

حالا که قائم مقام برکنار گردید امید می رود موضوع مورد اختلاف حل

بشود.^(۱)

یادداشت‌های کمپیل پیرامون سخنانی که بین او و این دو فرستاده شاه رد و بدل

شد، خواندنی است:

[منشی قائم مقام | درباره عهدنامه سیاسی مذاکره کرد. ترجمه متن ماده

اول را که می خواستم در عهدنامه گنج‌انیده شود عرضه کردم و تقاضا نمودم

آن را به نظر اعلیحضرت برساند پیشنهاد نمودم اعلیحضرت سه چهار نفر را

معین کنند تا درباره مواد قرارداد مشورت نمایند.

خان | منشی | گفت: در تمام ایران کسی نیست که این مطلب را بفهمد

و نمی خواهم شخص دیگری در کار شرکت جوید زیرا من از کسانی هستم که

خود را وابسته به دولت انگلستان می دانند و به این مسئله از نظر دیگری نگاه

می کنم و حال آنکه دیگران مثل من فکر نمی کنند. من به دولت شما ارادت

خاص دارم...^(۲)

مضحکه با یک بزرگ

به هر حال کار قائم مقام را دنبال می کنیم. او مدتی در بالاخانه دلگشان‌شسب ولی

از شاه خبری شد. چند بار پرسید: پس شاه کجاست؟ تنها یک پاسخ تکرار شد: شما

بنشینید حالا قبله عالم تشریف فرما می شوند. محافظان و نگهبانان به تحقیر او

پرداختند:

۱- سرنوشت قائم مقام، ص ۱۷۹-۱۸۰ توجه داشته باشیم که این «خان» یا منشی خاص

قائم مقام، چنانکه در جای دیگر اشاره کردیم میرزا علی‌نقی فراهانی است که قائم مقام اعتماد کامل

۲- همان.

به او داشت.

اسماعیل خان فراشباهی و الله وردی بیک پیشخدمت و سایر خدمتکاران از قائم مقام به طریق مضحکه خواهش کردند که بعضی از مطالبات ایشان را در خدمت پادشاه صورت دهد و اسماعیل خان فراشباهی نزدیک آمده، نشست و دیگران نیز به همین نوع حرکت کردند. میرزا ابوالقاسم دانست که حال چیست؟^(۱)

با این همه، او خود را نباخت. گفت:

من با چند تن میعاد نهاده‌ام که به تسلیه دوستی رفته باشم. صاحب‌خانه چشم براه است، میرزاتقی و میرزاموسی نیز در شاهراه انتظارند، در حضر پادشاه معروض دارید که زحمت بیرون شدن بر خود ننهد، فردا از بامداد حاضر خدمت خواهم شد. گفتند:

... شاه فرموده است تا مرا دیدار نکنند، مراجعت نفرماید.

لختی دیگر توقف کرد و دیگر باره آهنگ بیرون شدن فرمود. الله وردی بیک گفت:

... فرمان اینست که هم در اینجا باشید.

گفت: همانا من محبوسم. و کلاه خویش را به زیر سر نهاده، ردای خویش را زیرپوش کرد و بخفت.^(۲)

قاسم خان، سرتیپ فوج، به دستور کتبی شاه، ابتدا دو فرزند قائم مقام: میرزا محمد و میرزا علی و سپس دیگر افراد موثر از وابستگان قائم مقام را توقیف کرد. همراهان و همکاران اداری و دیوانی و نیز وابستگان او در شهرها تحت پیگرد قرار گرفتند. به نوشته جهانگیر میرزا:

حکم پادشاهی به دارالسلطنه تبریز صادر شد که میرزا اسحق برادرزاده اش را که در تبریز مطلق العنان و کارگزار آذربایجان نموده بود، بی اختیار سازند. او را در تبریز بی اختیار ساختند.^(۳)

۲- ناسخ التواریخ، ص ۳۳۰

۱- تاریخ نو، ص ۲۳۹

۳- تاریخ نو، ص ۲۴۰

با این حال کار از نظر کمپبل تمام نبود. چرا که: جمعی از اقوام شاه و تنی چند از علما و معاریف و اعیان از او حواسته بودند که شاه را به کشتن قائم مقام تشویق کند و جسد او را برای عبرت عامه در انظار عمومی بیاویزد. پس:

او به درخواست «مردم» و به نام مردم از اعلیحضرت «استدعا» داشت که. اگر راست است که قائم مقام هنوز اعدام نشده، او را بکشند. چه او به حدی تبهکار است که اگر زنده بماند، هر کسی را می‌فریبد و از نو زمام قدرت را در دست می‌گیرد.^(۱)

اگر خط او را به بینم

وحشت محمدشاه از قدرت تأثیر قائم مقام از کمپبل هم بیشتر بود. هنگام توقیف قائم مقام در باغ نگارستان:

شاهنشاه غازی فرمود نخستین قلم و قرطاس | کاغذ | را از دست او بگیرند و اگر خواهد شرحی به من نگار کند نیز مگذارید که سحری در قلم و جادویی در بنان و بیان اوست که اگر خط او را به بینم فریفته شوم و او را رها کنم. پس برحسب فرمان، عوانان دژخیم، ادات نگارش او را گرفتند.^(۲)

در پایان ششمین روز توقیف، دیگر شاه را به کشتن قائم مقام کاملاً آماده کرده بودند. دژخیمان به سراغ او آمدند. گفته شده که در طی این چند روز از دادن غذا به او، به این امید که از گرسنگی از پای درآید، خودداری کرده بودند. گزارش دقیقی از زندگی قائم مقام در این شش روزی که مرگ را انتظار می‌کشیده در دست نیست. اما هر صاحب‌دلی می‌تواند حالات روحی مردی را که ابزار نبرد او، یعنی قلم و کاغذ را هم از او گرفته‌اند، حدس بزنند. او همانطور که در سراسر زندگی‌اش تسلیم نشده بود، در

۱- مقالات تاریخی، فریدون آدمیت، ص ۱۶

۲- ناسخ التواریخ، ص ۳۳۱

آخرین لحظات زندگی هم تسلیم نشد.^(۱)

هیچکدام از مورخان درباری، با آن همه اصراری که در تحقیر او داشته‌اند، به چیزی که نشان‌دهنده ضعف روحی او باشد، مطلقاً اشاره نکرده‌اند. برعکس گفته شده که با وجود ضعف و فتوری که از گرسنگی بر بدن او عارض بوده است، هنگام هجوم دژخیمان دست به مقابله و مقاومت بیرون کرده، آن چنانکه قاتلان به‌روی او جسته‌اند و بازویش را زخمی کرده‌اند و سپس «شال آن سید بزرگوار را دور گردنش افکنده و خفه‌اش ساختند».^(۲) آخر به یاد داریم که محمدشاه در حرم حضرت امام رضا (ع) در حضور پدر خود عباس میرزا سوگند یاد کرد که در حفظ جان قائم مقام بکوشد و خون او را نریزد.^(۳)

شب آخر

شب آخر زندگی ابوالقاسم قائم مقام را ذهن خلاق یک نویسنده هنرمند در قالب یک فیلمنامه که از زندگی قائم مقام برای سریال تلویزیونی پرداخته، به تصویر کشیده است. برای اینکه ما نیز با احساس این هنرمند شریک شویم، این شب

۱- روایتی هست از رضاقلی میرزا که حکایت از درگیری رویاروی محمدشاه و قائم مقام در آن لحظات حساس دارد که به نقلش می‌آورد: شاه او را در خلوت احضار و به دستاویزی بنای پرخاش و مواخذه گذاشت. قائم مقام مکتون ضمیر شاه را دریافت. پس گفت: می‌دانم که چه می‌خواهی کرده باشی. معلوم است که با همچو منی اکتفای به هتک حرمت نمی‌شود و مرا خواهی کشت و بعد پشیمان می‌شوی. من روزی که از آذربایجان حرکت کردم یک دسته کاغذ سفید خریدم. با ثلث آن ایران را به جهت تو مسخر کردم، می‌خواستم ثلثی از آن را به مصرف روم (عثمانی) و ثلث آخر را به مصرف فرنگ و هندوستان رسانم. مهلت بده که آن خدمات را به انجام رسانم و حسرتی را به خاک نبرده باشم. شاه خود از جای جست و خجری به شانه او زده، فرمود او را گرفتند. (سفرنامه رضاقلی میرزا، ص ۳۵؛ نقل از فتحعلیشاه قاجار، سقوط در کام استعمار، ص ۲۷۶-۲۷۵).

۲- آسیای هفت سنگ، ص ۳۳۷.

۳- در باب چگونه کشته شدن قائم مقام، روایات متعدد است. در آن میان روایت رضاقلی میرزا متفاوت است که کرباس بسیار در حلقش کردند و به ضرب سمبه تفنگ زدند تا نفسش قطع شد (سفرنامه رضاقلی میرزا، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۳۵).

تاریخی را از آن نمایشنامه در اینجا بازگو می‌کنیم:

تهران، باغ نگارستان، عمارت دلگشا، اطاق بالاخانه سردر

یک چراغ پیه‌سوز ضعیف در طاقچه اطاق سوسو می‌زند و فضای اطاق را روشنایی کمی داده است. قائم‌مقام با صورتی ضعیف و تکیده روی زمین دراز کشیده اسب، بیدار اسب و چشمان گودافتاده‌اش نیمه‌باز است و به سقف خیره شده، گویی آماده است و انتظار می‌کشد، تشنگی و گرسنگی او را تقریباً از پای درآورده صدای پای چند نفر از بیرون شنیده می‌شود و به گوشش می‌رسد، تکانی می‌خورد و زیر لب زمزمه می‌کند:

من خود این لحظه به جان می‌طلبیدم همه عمر

که قفس بشکند و مرغ به پرواز آید

صدای چرخش کلید در قفل شنیده می‌شود، در باز می‌شود، دو مأمور میر غضب؛ جدی و اخمو، وارد می‌شوند. در دست اولی مشعل اسب، نور مشعل چشمان قائم‌مقام را می‌آزارد، نگاه معنی‌داری به دو میر غضب می‌افکند، سری تکان می‌دهد و حرکت می‌کند، در حال گذار از کنار دیوار، نگاه او به شعر معروفش می‌افتد که خود با ناخن بر آن کنده اسب: روزگار است آنکه لبخندی تلخ می‌زند و از اطاق خارج می‌شود، دو مأمور هم پشت سر او بیرون می‌روند. اسماعیل خان قراچه‌داغی، فراش و میر غضب محمدشاه، با دو میر غضب دیگر در بیرون ایستاده است. نگاه قائم‌مقام به او می‌افتد:

- اسماعیل خان!؟

اسماعیل خان نمی‌تواند نگاه قائم‌مقام را تحمل کند، سر به زیر می‌اندازد:

- امر شاه است عالیجناب!...

قائم‌مقام غمگین و معنی‌دار، سری تکان می‌دهد:

- می‌فهمم!

دو مأمور در جلو و بدنبال آنها قائم مقام و در پس او اسماعیل خان و دو میر غضب به راه می افتند، و از در عمارت دلگشا بیرون می آیند

باغ نگارستان:

قائم مقام لحظه ای تأمل می کند، نگاهی به اطراف خود می افکند، گویی خاطرات گذشته را دوباره به یاد می آورد، نفس عمیقی می کشد. هلال مختصر و ضعیف اول ماه راکه در کنارش ستارگان سوسو می زنند تماشای می کند، شمرده و آرام به راه می افتد، ناتوان است و به زحمت گام بر می دارد ...

صدای قدمهایشان سکوت فضای نیمه تاریک باغ را می شکنند. جز صدای بوم و جیرجیر ضعیف سوسکها از دور دسب، چیزی به گوش نمی رسد ... به سمب حوضخانه می روند، دو مأمور در دو طرف عمارت حوضخانه ایستاده اند

عمارت حوضخانه، زیر زمین:

قائم مقام و مأمورین از پلکان به پائین می آیند و وارد سردابه حوضخانه می شوند، تاریک است، صدای شرشر مختصر آب فواره حوضخانه به گوش می رسد، شعله یکی از مشعلها، سایه روشنهای ترسناکی بر دیوارها منعکس می سازد. اسماعیل خان قدمش را کند می کند، می ایستد، میر غضب ها هم می ایستند و به او نگاه می کنند. اسماعیل خان نگاه معنی داری به آنها می افکند و سری تکان می دهد قائم مقام همه لحظات را با دقت مواظب است، چشمهایش را می بندد و زیر لب زمزمه می کند. انا لله و انا الیه راجعون، اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان محمداً رسول الله،

و اشهد انّ علیاً ولی الله

ناگهان اسماعیل خان و سه مأمور میر غضب بر سر قائم مقام می ریزند، یکی بر شکم و دیگران بر بازوها و پهلوهایی او، ضربه هایی سخت نثار می کنند، به زمینش می افکنند، با وجود ضعف و ناتوانی، لحظاتی چند به سختی تقلا می کند و آنگاه نیرویش تمام می شود، رها می شود ...

دو میر غضب دست و پای او را می گیرند و از حرکت باز می دارند، میر غضب سوم شال قائم مقام را از کمرش باز می کند و دور گردنش می پیچد و آن دیگری دستمالی از جیب خود بیرون می آورد و در دهان قائم مقام، که بر اثر فشار شال باز مانده فرو می برد و به شدت فشار می دهد قائم مقام بی حرکت بر زمین رها شده است، چند قطره خون از دهانش بر زمین جاری می شود...^(۱)

از قول حاج سید آقا بزرگ متولی باشی حضرت عبدالعظیم (ع) که خود هنگام دفن جسد حضور داشته است، گفته شده که: بازوان قائم مقام خون آلود بوده است.^(۲) بدین گونه، به قول اعتماد السلطنه: مهر سکوت بر آن دهانی که به پهنای فلک بود، نهادند.^(۳)

دست افشانی آقای کمپبل

دشمنان قائم مقام و در رأس آنها وزیر مختار انگلیس موفق شدند، سر بزرگترین رجل سیاسی و فرهنگی ایران را، در زمانه ای که کشورش سخت به وجودش نیازمند بود، زیر خاک ببرند. کمپبل با شادی و شغفی حیوانی مرده قتل قائم مقام را به دول امپراطوری انگلیس گزارش داد:

دستگیری و کشتن قائم مقام که همیشه کارهایش مخالف اراده و نیابت شخص شاه و مورد نفرت قاطبه مردم ایران بود، به عقیده من، این کشور را از شر تسلط وزیری که بر همه تحکیم می نمود آسوده ساخت خوشحالم عرض کنم که اینک دشواریهای موجود برطرف شده^(۴)

۱- بابک کاظمی. قائم مقام، سرگذشت میرزا ابوالقاسم فراهانی وزیر و صدراعظم بزرگ و کاردان ایران (فیلمنامه برای سریال تلویزیونی)، ۱۳۶۵، نسخه دست نویس، ص ۸۰۲ تا ۸۰۶

۲- دیوان، همان، ص ۵۷

۳- خلسه با خوابنامه، بکوشش محمود کتیرائی، انتشارات توکا، چاپ دوم، ۱۳۵۷، ص ۶۷.

۴- نقل از ایران و جهان، ج ۲، ص ۳۳۷

حاجی میرزا آقاسی و قتل قائم مقام

منابع تاریخی عهد قاجار، اشارت متعددی به مشارکت حاجی میرزا آقاسی در قتل قائم مقام کرده‌اند. برخی تا جایی پیش رفته‌اند که حاجی را گرداننده توطئه‌ها معرفی نموده‌اند. لیکن هما ناطق در صحت این اتهام به حاجی میرزا آقاسی تردید دارد. وی در شرح وقایعی که پس از انتخاب حاجی میرزا آقاسی به صدارت عظمی (با وجود رقبای متعددی مثل الهیارخان آصف‌الدوله و عبدالله خان امین‌الدوله و ابوالحسن خان شیرازی، نوکران سرسپرده بریتانیا) اتفاق افتاد، می‌نویسد:

محمدشاه، بر خلاف انتظار جملگان را رها کرد و مراد دیرین را روی کار آورد. به عبارت دیگر و در انظار عمومی، بد را بیفکند و بدتر را برگزید. معاهده تجاری با انگلیس به تعطیل افتاد. از نو همان دشمنان و رقیبان دیرین سر برآوردند. نخست پای حاجی را در قتل قائم مقام به میان کشیدند. همان کسانی که تا آن زمان صدراعظم پیشین را «خائن» و «بددل» و «فاسد» می‌خواندند، اکنون کاسه‌های گرم‌تر از آتش شدند. یکی او را «نیکونهاد» نامید جهانگیر میرزا که به دست همان صدراعظم کور گردید، از زبان قائم مقام، توطئه قتل را به دست حاجی یادآور شد. دیگران هم بی‌خیال، همان اتهامات را از سر گرفتند، بی‌آنکه دمی به تعقل و تأمل بنشینند...^(۱)

نویسنده به صراحت سهم و نقش حاجی را در قتل قائم مقام روشن نمی‌کند، اما به تلویح این اتهام را رد می‌کند. او به اعتبار اسناد و منابع متعددی از نوشته‌های اروپائیان، سیمای حاجی میرزا آقاسی را از ورای انبوهی از افسانه‌ها و گزارش‌هایی که در منابع قاجاری علیه او آمده است، به مثابه مردی میهن‌پرست، عادل و رئوف،

مقاوم و سرسخت در قبال بیگانگان، خوش طینت و مودب، و به‌ویژه بیزار و متنفر از اعدام و شکنجه، هوادار دانش‌ها و فنون جدید اروپایی و ترسیم کرده است.^(۱) او کسی بود که اعدام و شکنجه را به‌صراحت در حکومت خود لغو کرد. از برداشت خانم ناطق برمی‌آید که: حاجی میرزا آغاسی با این توصیف نمی‌توانسته است در قتل قائم‌مقام مداخله داشته باشد. اما دکتر آدمیت می‌نویسد: مشارکتش در نیرنگ‌های نابکارانه‌ای که به اعدام قائم‌مقام انجامید، مسلم است.^(۲)

قبر قائم‌مقام کجاست؟

در باب محل دفن قائم‌مقام، دکتر باستانی پاریزی نوشته است: برخی گویند که پس از قتل، در پای دیوار باغ نگارستان گودالی کردند و او را لحد کردند و بعد به شاهزاده عبدالعظیم (ع) مدفون ساختند.

تقریباً تمامی منابع عهد قاجار نیز تصریح کرده‌اند که قائم‌مقام را در حضرت عبدالعظیم (ع) به خاک سپرده‌اند.^(۳) قبر قائم‌مقام تاسی‌وشش سال پس از مرگ او از نظرها پنهان بود و ظاهراً آثار آن را محو کرده بودند. نواده‌اش در این باره می‌نویسد:

۱- همان، ص ۲۸ تا ۳۰ باید توجه داشت که تضاد نوشته‌های مورخان ایرانی و نویسندگان اروپایی در مورد حاج میرزا آغاسی سخت تأمل‌برانگیز است. در این مورد علاقمندان را به مطالعه سلسله مقالات حسین سعادت نوری در مجله یعما (ش ۲ ص ۱۶) و نیز ایران در راهیابی فرهنگی و توصیه می‌کنم. ۲- مقالات تاریخی، ص ۵۶

۳- حاج سیدآقا بزرگ متولی‌باشی حضرت عبدالعظیم برای میرزا علی‌فرزند قائم‌مقام روایت کرده است که: در شب آخر صفر من خواب دیدم که کسی به من گفت: برخیز فرزندان ابوالقاسم می‌آید. چون بیدار شدم دیدم اذان می‌گویند. برای نماز برخاسته و بیرون آمدم دیدم درب صحن مطهر را می‌زنند. چون هنوز کسی از خدمه بیدار نبود شخصاً برای گشودن در رفتم. دیدم چهار نفر غلام سوار کشیک‌خانه و یک نفر صاحب‌منصب نعشی در گلیم پیچیده بر روی قاطری بسته و آورده‌اند که: امر شاه است این را دفن کنید. من خواستم در صدد تهیه اسباب غسل و کفن برآیم آنها اظهار داشتند که امر شاه است و مجال نیست هر طور هست دفن نمائید. لذا او را همان‌طور با لباس خود بدون غسل در جنب مقبره شیخ ابوالفتح رازی خود آنها دفن نمودند. از صاحب‌منصب پرسیدم که این جسد از کیست؟ گفت: قائم‌مقام است (دیوان، ص ۵۸).

[در سال ۱۲۸۷ هـ مطابق ۱۸۸۱ م] مرحوم میرزا علی قائم مقام ثالث ابن آن مرحوم از ناصرالدین شاه اجازه کشف حاصل کرده و به توسط مرحوم حاج سید آقا بزرگ متولی باشی حضرت عبدالعظیم علیه السلام کشف گردیده و تعمیر شد و فعلاً دائر است. ماده تاریخ قتل آن مرحوم را در قصیده‌ای که بر سنگ قبر منقور است در این بیت اخیر ذکر کرده‌اند:

طبع کوثر رای گفت و کلک طوبی فر نوش،

صدر مینو دیده قدر از مقدم قائم مقام.^(۱)

بر بازماندگان قائم مقام چه گذشت؟

اشاره کردیم که به دستور محمد شاه، بلافاصله پس از توقیف قائم مقام، دو پسر او و برخی از بستگان و یارانش را در تهران توقیف کردند. نوشته‌های نواده قائم مقام حاکی است که فشار و تجاوز و اجحاف در حق خانواده و بازماندگان او از آن پس روز به روز شدت یافته است. علاوه بر اینکه اموال و کتابخانه ممتاز او را ضبط کردند، از هیچ گونه تعرض و اجحافی در حق بازماندگان او دریغ نکردند.

عبدالوهاب قائم مقامی، نواده قائم مقام، شمه‌ای از بلایایی را که نسبت به خانواده‌اش اعمال شده، شرح می‌دهد:

محمد شاه از تعدی و ظلم و ستم نسبت به اولاد و منسوبان آن مرحوم خودداری نکرد و به مجرد توقیف قائم مقام، قاسم خان سرهنگ را که از دشمنان قدیمی آن مرحوم بود مأمور نمود که موکلان بر گرد باغ لاله زار برگماشت و اولاد و بستگان آن مرحوم را در حصار گرفت. و هر یک از منسوبان قائم مقام را که در ولایات حکومت داشتند، عزل نمود و خانمان آنها را به تاراج داده و املاک آن مرحوم را که در آذربایجان و عراق داشت و تمامی از ارثیه

مرحوم حاج میرزا محمدحسین وزیر، جدّ اُمّی [مادری] آن مرحوم بود و ابداً ربطی به زمان خدمت دولت قاجاریه نداشت، با املاک بستگان و منسوبان آن مرحوم ضبط و خالصه کردند

خانه‌های قائم‌مقام در شهر طهران و تبریز به‌علاوه خانه‌های منسوبان آن مرحوم را با املاک آنها ضبط نموده و زن و بچه آنها را از منازل بیرون کردند. بدین‌واسطه اولاد و عیال قائم‌مقام و بستگان آن مرحوم به مسجد شاه به خانه حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران متحصن گردیدند... چندین مرتبه میرغضب برای کور کردن پسران قائم‌مقام به مسجد شاه آمد و هر مرتبه امام جمعه در نزد شاه وساطت کرده، شاه را از این خیال بازداشت... اجازه رفتن حمام به ما داده شد. به مجرد خارج شدن امام جمعه از نزد شاه میرغضب برای سیاست نمودن ما به حمام آمد و باز به امام جمعه متوسل شدیم^(۱)

دو سال در تحصن

فشار بر خانواده قائم‌مقام، به تحریک دشمنانی که حتی پس از مرگ او نیز دست‌بردار نبودند، ادامه یافت. آنها به دنبال آوارگیها و درگیری‌ها و مخفی شدن در خانه‌های این و آن، سرانجام خود را به صحن حضرت عبدالعظیم رسانیدند و متحصّن شدند. تعدادشان به قریب ۸۰ نفر می‌رسید (۲۵ مرد و ۵۵ زن). سید آقابرگ متولی، محلی به سکونت آنها اختصاص داد و پس از چند ماه، به قم مهاجرت کردند و دو سال با عسرت و سختی در آن سامان گذراندند.^(۲)

در مورد سرانجام خانواده قائم‌مقام که در قم متحصن شده بودند، دو گزارش متفاوت موجود است. هر دو گزارش حکایت از آن دارد که چند سالی پس از این بیداد، یا به‌علت وساطت دوستان قائم‌مقام و یا به‌سبب هجوم پشیمانی بر وجود

علیل و بیمار محمدشاه، وی بست نشینان را «عفو» کرد. اختلاف دو گزارش مورد اشاره در این است که عبدالوهاب قائم مقامی می نویسد: «اولاد و احفاد و منسوبان آن مرحوم از قم به عراق | اراک | رفته و در آنجا مشغول رعیتی گردیده و تا یک درجه راحت و آسوده شدند.»^(۱) ولی بر مبنای گزارش مأمور حاج میرزا آقاسی که در اجرای فرمان شاه مکلف به بیرون آوردن آنها از بسب بوده، میرزا علی پسر قائم مقام را از هزاه به اجبار به سلطان آباد آوردند ولی دیگران که در قم بست نشسته بودند به هیچ وجه راضی نشدند از آنجا بیرون بیایند، زیرا به قول و قرار شاه و حاجی میرزا آقاسی اعتماد نداشتند. اجرای فرمان شاه تنها با توسل به سرباز و اعمال زور میسر بود، اما این شیوه منظور نظر شاه نبود.^(۲)

نکته‌هایی در گزارش این مأمور هست که نشان می‌دهد تداوم بست‌گزینی خانواده قائم مقام برای دولت محمدشاه، رسواگر بوده است و به همین خاطر کوشش داشته‌اند که تنها در مرحله بیرون کشیدن آنها از حریم بسب، شیوه مسالمت‌جویانه به کار برند ولی هرگاه در بیرون از حریم مذکور به آنها دسترسی پیدا کردند، بی‌تأمل بازداشتشان کنند. گزارش نگار می‌گوید:

در باب مقدمه اولادان مرحوم قائم مقام حسب الحکم قدر قدرت
 ظل‌اللهی می‌باشد که اولادان مرحوم مزبور را اولاً به استمالت و اطمینان
 خاطر جمعی فرستاده، از دارالایمان قم آورده، در سلطان آباد جا و مکان به آنها
 داده، به عزت و احترام نگهداری کرده، نگذاریم از سلطان آباد بیرون بروند
 هرگاه به خوشی و استمالت نیامدند، یکصد نفر سرباز جانباز به دارالایمان قم
 فرستاده، چنانچه آنها هر وقت خارج از بست باشند، گرفته به سلطان آباد
 بیاورند.

۱- همان، ص ۶۹

۲- دکتر فریدون آدمیت: مقالات تاریخی سرنوشت قائم مقام، انتشارات شبگیر، ۱۳۵۲، ص ۲۵، برداشت آزاد.

بنا بر آن فرمایش، فرستادم میرزا علی در هزاوه بود، با کوچ‌بند او را بسته، به سلطان آباد آوردند و کاغذی نهایت خاطر جمعی به سایر حضرات نوشته، آدم درستی روانه دارالایمان قم [نمودم] در آمدن ابا و امتناع کرده، بعضی عذرها آورده بودند

آنها همه اوقات خایف و مخوف [ترسانیده شده] هستند. به رضای خود نمی‌آیند. هرگاه سرباز بفرستم آنها را از بست بیرون بیاورند، خلاف رأی سرکار قبله گاه است حاکم قم می‌تواند به مراقبت آنها متوجه شده، همینکه از بست خارج شدند آنها را بگیرد و روانه سلطان آباد نماید (۱)

دکتر آدمیت می‌نویسد: سیزده سال آنجا ماندند، تا امیرکبیر آمد و بستگان مخدوم سابق خود را در حمایت گرفت. (۲) و عبدالوهاب قائم مقامی می‌گوید کد: میرزا آقاخان نوری اولاد قائم مقام را از مغضوبی بیرون آورده و دوباره در دربار قاجاریه رجوع خدمتی به ایشان نمود. (۳)

پایان

فهرست منابع

- ۱- سپهر، محمدتقی (لسان‌الملک): ناسخ‌التواریخ. به کوشش حاج ابراهیم کتابفروش تبریزی
- ۲- اعتضادالسلطنه، علی‌قلی میرزا: اکسیرالتواریخ، باهتمام جمشید کیان‌فر، انتشارات ویسمن، ۱۳۷۰
- ۳- جهانگیر میرزا، پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه. تاریخ نو، باهتمام عباس اقبال، کتابخانه علی‌اکبر علمی و شرکاء، ۱۳۲۷
- ۴- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان: صدرالتواریخ، باهتمام محمد مشیری، سازمان انتشارات وحید، ۱۳۴۹
- ۵- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان. خلسه، مشهور به خوابنامه، به کوشش محمود کتیرایی، انتشارات توکا، ۱۳۵۷
- ۶- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان. تاریخ منتظم ناصری، تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، دنیای کتاب، جلد ۳، ۱۳۶۷
- ۷- معتمدالدوله، فرهاد میرزا: منشاب، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، انتشارات علمی، ۱۳۶۹
- ۸- قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم. منشاب، گردآورده شاهزاده معتمدالدوله حاج فرهاد میرزا، انتشارات ارسطو
- ۹- قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم. منشاب، به کوشش سید بدرالدین یغمایی، انتشارات شرق، ۱۳۶۶
- ۱۰- قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم. دیوان اشعار، با شرح احوال به قلم عبدالوهاب الحسین الفراهانی القائم مقامی، ضمیمه مجله ارمغان
- ۱۱- مستوفی، عبدالله: شرح زندگانی من، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۰

- ۱۲- آوری، پیترو. تاریخ معاصر ایران، از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، موسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۹
- ۱۳- نفیسی، سعید. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، انتشارات بنیاد، ۱۳۶۸
- ۱۴- بینا، دکتر علی اکبر. تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸
- ۱۵- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ. تاریخ روابط خارجی ایران (از ابتدای صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی)، ۱۳۶۹
- ۱۶- شمیم، علی اصغر. ایران در دوره سلطنت قاجار، انتشارات علمی، ۱۳۷۰
- ۱۷- آدمی، دکتر فریدون: امیرکبیر و ایران، انتشارات خوارزمی، چاپ هشتم، ۱۳۶۲
- ۱۸- آدمی، دکتر فریدون: مقالات تاریخی، انتشارات شبگیر، ۱۳۵۲
- ۱۹- آدمی، دکتر فریدون و ناطق، هما: افکار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، در آثار منتشر نشده دوره قاجار، انتشارات آگاه، ۱۳۵۶
- ۲۰- گراندواتسن، رابرت: تاریخ ایران در دوره قاجاریه، ترجمه ع. وحید مازندرانی، کتابهای سیمرغ، چاپ سوم
- ۲۱- دیولافوا، ژان: ایران، کلد و شوش، ترجمه علی محمد فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم
- ۲۲- ناطق، هما: از ماست که بر ماست، انتشارات آگاه، ۱۳۵۷
- ۲۳- ناطق، هما: ایران در راهبایی فرهنگی، مرکز چاپ و نشر پیام، لندن، ۱۹۸۸
- ۲۴- نوایی، دکتر عبدالحسین. ایران و جهان، از قاجاریه تا پایان عهد ناصری، جلد ۲، نشر هما، ۱۳۶۹

- ۲۵- مهمید، محمدعلی. پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران، نشر میترا، ۱۳۶۱
- ۲۶- باستانی پاریزی، دکتر محمد ابراهیم. آسیای هفب سنگ، انتشارات دانش، ۱۳۵۱
- ۲۷- لوترنزیو، پیوکار. رقابتهای روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه عباس آذرین، شرک انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳
- ۲۸- لمتون، دکتر ا. ک. س. مالک و زارع در ایران، ترجمه دکتر منوچهر امیری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲
- ۲۹- فریزر، جیمز بیلی. سفرنامه فریزر (معروف به سفر زمستانی)، ترجمه دکتر منوچهر امیری، انتشارات توس، ۱۳۶۴
- ۳۰- بُن تان، آگوست: سفرنامه بن تان، ترجمه منصوره نظام مافی، اتحادیه، ناشر مترجم، ۱۳۵۴
- ۳۱- تره زل. یادداشتهای ژنرال تره زل در سفر به ایران، به اهتمام ژ. ب. دوما، ترجمه عباس اقبال، فرهنگسرای یساولی، ۱۳۶۱
- ۳۲- دروویل، سرهنگ گاسپار. سفرنامه دروویل، ترجمه جواد مُحیی، بنگاه مطبوعاتی گوتنبرگ، ۱۳۴۸
- ۳۳- کاسب، عزیزالله: منحنی قدرت در تاریخ ایران، ناشر مولف، ۱۳۶۸
- ۳۴- نصر، دکتر سید تقی. ایران در برخورد با استعمارگران (از آغاز قاجاریه تا مشروطیت، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۳
- ۳۵- آربن پور، یحیی. از صبا تا نیما، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۱
- ۳۶- فلسفی، بهرام. قائم مقام در آینه زمان، نشر کتاب آفرین، ۱۳۷۳
- ۳۷- فائقی، ابراهیم: آشنایی با قائم مقام فراهانی (بزرگمرد تاریخ ایران)، انتشارات زر قلم، تبریز، ۱۳۷۳
- ۳۸- نصیری، دکتر محمدرضا: اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه)، انتشارات کیهان، ۱۳۶۶

GHAEM MAGHAM FARAHANI

The Shining Face of Literature and Politics

Written by:

Panahi Semnani

(Mohammad Ahmad Panahi)

First Edition (1997)



Neda Publication

Printed in Tehran, Iran by Neda Publication

P.O.Box:16315-361

I.S.B.N . 964-5565-46-4

... قائم مقام، قافله سالار یک تحول فرهنگی شکوف و دوران ساز نیز بوده است و این قولی است که چملگی بر آنند. فصلی از کتاب حاضر، به این وجه بس پریار از زندگی او اختصاص داده شده است....

... مردی که در عرصه قلم و سیاست، به راستی در نوع خود اگر بی نظیر نبود، کم نظیر بود. در کردایی هولناک از سیاست گرفتار آمد و با منظومه ای هراس آور از دشمنان خودی و بیگانه ایران درافتاد. با هوشیاری و تیزبینی ای بس فراتر از فهم کادر سیاسی و زمانداری محیط زندگی اش، به نبرد دست بیرون آورد....

... او گرچه در فرآیند کار از این نبرد، نه تنها به ظاهر پیروز بیرون نیامد، بلکه سر پرآر زوی خود را نیز در راه آن بر باد داد، اما در معنا پیروزی با او بود. رسم و سیره ای، برای آن گروه از اصحاب سیاست که نخواهند داغ ننگ وطن فروشی و خیانت بر پیشانی خود و فرزندان شان بنشیند، بر جای گذاشت....

... کارنامه حیات قائم مقام پراز حادثه و مبارزه و کشش و واکنش است. در همان حال سیمای زمانه ای را تصویر می کند که سرنوشت سیاسی مردم ایران در یکی از کره گاههای مهم و پرنشاطه عصر نو استعماری رقم زده می شود....



نشر ندا